

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

٩٣٤

١١٥

٩١٤
٩٣٤
١٤٩٩١

مجموعه الواح
٥٥٥

صه الحسين اداره نفق

سنة
١٣٣٦

۱۲۵

۹۳۶
۱۴۶۱
۱۵۹۶۱

قطع :

تعداد صفحه :

تعداد جلد :

زبان :

موضوع :

نام کتاب :

مؤلف :

مترجم :

مصحح :

ناشر :

تاریخ انتشار :

بجودة الواح بخط عبد الله
عبد آراء صاحب الكواكب الدرة



٢١

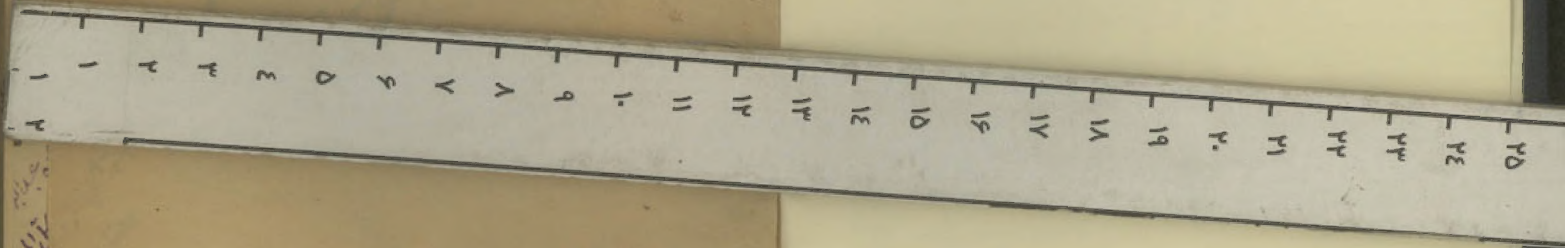
بمؤنة الواح بخط عبد الله
مؤنة بأمره صاحب الكواكب الدرة



١	١
٢	١
٣	٢
٤	٣
٥	٤
٦	٥
٧	٦
٨	٧
٩	٨
١٠	٩
١١	١٠
١٢	١١
١٣	١٢
١٤	١٣
١٥	١٤
١٦	١٥
١٧	١٦
١٨	١٧
١٩	١٨
٢٠	١٩
٢١	٢٠
٢٢	٢١
٢٣	٢٢
٢٤	٢٣
٢٥	٢٤
٢٦	٢٥
٢٧	٢٦
٢٨	٢٧
٢٩	٢٨
٣٠	٢٩
٣١	٣٠
٣٢	٣١
٣٣	٣٢
٣٤	٣٣
٣٥	٣٤
٣٦	٣٥
٣٧	٣٦
٣٨	٣٧
٣٩	٣٨
٤٠	٣٩
٤١	٤٠
٤٢	٤١
٤٣	٤٢
٤٤	٤٣
٤٥	٤٤
٤٦	٤٥
٤٧	٤٦
٤٨	٤٧
٤٩	٤٨
٥٠	٤٩
٥١	٥٠
٥٢	٥١
٥٣	٥٢
٥٤	٥٣
٥٥	٥٤
٥٦	٥٥
٥٧	٥٦
٥٨	٥٧
٥٩	٥٨
٦٠	٥٩
٦١	٦٠
٦٢	٦١
٦٣	٦٢
٦٤	٦٣
٦٥	٦٤
٦٦	٦٥
٦٧	٦٦
٦٨	٦٧
٦٩	٦٨
٧٠	٦٩
٧١	٧٠
٧٢	٧١
٧٣	٧٢
٧٤	٧٣
٧٥	٧٤
٧٦	٧٥
٧٧	٧٦
٧٨	٧٧
٧٩	٧٨
٨٠	٧٩
٨١	٨٠
٨٢	٨١
٨٣	٨٢
٨٤	٨٣
٨٥	٨٤
٨٦	٨٥
٨٧	٨٦
٨٨	٨٧
٨٩	٨٨
٩٠	٨٩
٩١	٩٠
٩٢	٩١
٩٣	٩٢
٩٤	٩٣
٩٥	٩٤
٩٦	٩٥
٩٧	٩٦
٩٨	٩٧
٩٩	٩٨
١٠٠	٩٩

بمؤنة الواح بخط عبد الله
مفت بأمره صاحب الكتاب الشريف

٢١



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين



هو الله

تاريخ ولادت نور

انوارا صبح حجاز

مطابق شوال المکرم

مطابق سنه ۱۲۴۲

طابقا لیوم الیوم

شهر الکلمات

بیاض

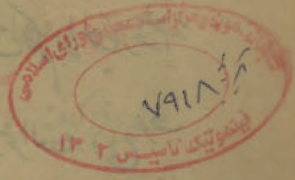
لقد ولد له نور فواد
فی سنة ۱۲۴۲ رجب مطابق ۲۲ شهر ربيع الثانی

مجموعه التواضع

۱۶۹۶۱



۹۳۴



و قد توفی فی
انوارا صبح
عبد الباقی
عبد الوہاب
م عدالت عرب
بسمه النجاشیة فی ظلم الحمار
واخذت العلم الکفایة
ولای نالیا بایة
در البیاض
۱۲۴۲

بسمی الناطق فی ملکوت لیلنا

حمد و ثنا سلطان بین رالایق و مزارات که بهجین را
بمخضر حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود
و بانوار ایقان و استقامت و اطمینان مزین داشت
علیها بهاء الله و بهجاء من فی السموات و الارضین النور
و البهائم و التکبیر و الثناء علی ایدی امره الدین
بهم اشرق نور الاضطبار و ثبت حکم الاختیار لله المقدر
الغیر المختار و بهجسم بلج بحر العطاء و بلج عرف
عنا یت الله مولی الوری نسئله تعالی ان یحفظهم بحجوه

و بحکمهم بسلطانه و بنصرهم بقدرته التي غلبت الایام
الملک لله فاطر السما و مالک ملکوت الاسماء
بنأ عظیم میفرماید ای اصحاب این شما مشرق
رحمت و مطالع شفقت و محبت بوده اید و آفاق حجب
نور خرد و دانش شما منور و مزین بوده آیا چه شد کبر
خود بر هلاکت خود و دوستان خود قیام کردید یا افتاد
علیک بهائی و عنایتی خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب
عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت روز روز شماست و روز
لوح کواه شما بر نصرت امر قیام نمایند و بخود بیان تسخیر

افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما ظاهر
شود آنچه که سبب راحت و آسایش چارگان روزگار
کم همت را محکم نماید شاید بندگان از سیر فارغ
شوند و بازادی رسند امروز ناله عدل بلند و
خین نصاب مرتفع و دود تیره ستم علم و اسم را
احاطه نموده از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی بامر
آمر خفقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در
جمیع اشیا عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت عظمی که
از قلم مظلوم جاری شده بگوای دوستان قرین

برای چه دیم از که یکبار برای عالم باندک رطوبتی مشک
شده و می شوند نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهبت
نزاع و جدال شان درند های ارض بیاری باری سیر
حزب بانی بکفایت نیک و کردار پسندیده بغیر راجع
لازال اخبار بکفایت حدائق وجود را تصرف نمودند بگو
ای دوستان حکمت را از دست ندهید نصائح قلم
را بخوش گوش بشنوید عموم اهل علم باید از فرست
وزبان شما آسوده باشند در کتاب اقدس در ذکر ارض
نازیده آنچه که سبب تهاجم علیانست ظلمهای عالم

حقوق اعم را غصب نموده اند تمام قدرت و قوت بپشت
نفوس خود مشغول بوده و هستند از ظلم ارض باغافل
شد آنچه که عیون ملا علی خون کریت یا اینها آتش
رحیق بیانی و الناظر الی افق ظهوری آیا چه شده که این
مع اسبقتشان در علوم و فنون حال پست تر از جمیع
احزاب عالم مشاهده میشوند یا قوم در این یوم مبارک
منیر خود را از فیوضات قیاض محروم ننمایند امروز
سحاب رحمت رحمن امطار حرکت و بیان نازل شود
لن انصف فی الامر و یل للظالمین امروز

آگاهی گواهی میدهند بر اینکه بیانی که از ظلم مظلوم نازل شده
سبب عظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء اعم که
ایقوم بقوت ملکوت برصرت خود قیام نمایند که شاید از
از اصنام ظنون و ادبام که فی الحقیقه سبب غفلت
و ذلت عباد یسجد اند پاک و طاهر گردد این اصنام
و خلق را از علو و صعود مانع امید اینکه یا قادر مرد فرما
و ناس را از ذلت کبری برساند در یکی از الواح نازل
یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و نه
اعم باشید اصلاح علم و اعمال طیبه ظاهر و اخلاق

راضیه مرصیه بوده تا صرام اعمال است و بعضی اشیاء
یا اهل بجهت بعضی تمسک نمایند هذا ما حکم به لفظاً
و اختاره المختار اسی دوستان سرور را که در این
بهار فحشه از باران نیسان یزدانی تازه و غرم شود
بزرگی بر تو فکده و بر بخشش بایه کسره با کجری که
خود را بی بهره ساخت و دوست را در این جامه بشناخت
بگو اهریمنان در کینکامان یستاده اند آگاه باشید و بدانید
نام یسنا از تیر که با خود را آزاد نماید علم من پسندیده بود
بین اهریمنان نفوس میستند که عامل و مانعند ما بین عباد

و ارتقا و ارتقای مقاماتشان امر و زبر کل لازم و واجب است
تمسک نمایند آنچه که سبب شود و علو دولت عادل و بلند
علم اعلی در هر یک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده
قلنا و قولنا الحق عاشق طایع آزادگان کلاماً
بالروح والريحان از این بیان آنچه سبب است
اختلاف تفریق بود از میان برخواست و در ارتقا و
و ارتقا نفوس نازل شده آنچه که باب عظم است از برای
ترتیب اصل علم آنچه در زبان و قلم مل اولی از قبل هر
فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور عظم از سماء مشیت ملک

قدم نازل از قبل فرموده اند حب الوطن من الایمان
 ولسان عظمت در بوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن یحب الوطن
 بل لمن یحب العالم این کلمات عالیات طیور فنده را به
 جبره آموزت و تمجید تقلید را از کتاب موهوم این مظلوم
 را از فساد و زارع منع فرمود و با حال غیبیه و اضراق مرئیه
 روحانیه دعوت نمود امروز جمودی که تا امر از اعمال
 طوبی لمن تمسک بها وویل للمعرضین یا حزب الله
 با دلب و صیت ینایم و اوست در مقام اول سید افق
 طوبی از برای نفسیکه نور ادب منور و مطهر از رسی مزین گشت

در ای ادب و ادبی مقام بزرگت امید آنکه این مظلوم
 و کل بان فائز و بان متک و بان متب و بان ناظر
 اینست حکم محکم که از قلم اسم اعظم جاری و نازل گشته امروز
 روز ظهور ثانی استقامت است از معدن انسانی یا حزب الله
 یا ربنا به نور روشن بشید و مانند نارسد مشتعل این
 محبت احزاب مختلفه را در یک باط جمع نماید و انقضای
 علت تفریق و جدال است فذل الله ان یحفظ عباده من
 شر أعدائهم انهم علی کل شیء قدیر الحمد لله عز وجل
 قلم اعلی ابواب فنده و قلوب را گشوده و بر آیه لزایات منزله

مسین از برای ظهور اصدق روحیات و احمال مقدسین نژاد
و این ذکر مخصوص ملکوتی و پادشاهی نبوده و نیست باید اهل
طرا با آنچه نازل شده و ظاهر گشته تسکین نمایند تا با آزادی
حقیقی قافله شوند گیتی را از تیر ظهور نور چه که در سینه
حضرت مشرور و ماسواه فراه بروج جدید بشارت داد و
سنة نمانین علم نور جدید و روح مریح قافله گشت عالیه
اهل بلاد مستفید از برای مهنای کده علیا که بخت چرخ
منوط و معلق در صحیفه حمراء در سخن حکما نازل شد آنچه که
سبب توحید و عمارت است از جمله این بیانات در آن

از قلم آسمان نازل است عنهم که اداره خلق مربوط و منوط
آنکه اول باید وزرای بیت عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم
از مصاریف باطنه فارغ و آزاد شود این فقره لازم و واجب
که محارب است زحمت و مشقت است دویم باید لغات مختصر
لیفت واحد کرده و در مدرسه علم بان تعلیم دهند سیم
با سببیکه سبب الفت و محبت و اتحاد است نسبت جویند
جمیع رجال و نساء آنچه را که از قوافل و زراعت و امور دیگر
جزئی از آنرا از برای تربیت و تسلیم اطفال نزد امینی و دینی
و با قلع انسانی بیت عدل صرف تربیت ایشان شود پنجم

کامل است در امر عزت این فقره اگر چه در بخشیم ذکر شد و لکن
 فی الحقیقه دارای مقام اول است و ممالک خارجی این فقره بسیار
 ترقی نموده و اما هاربان الی ابن امرش متوق است امید آنکه
 پادشاه ایزد انور توفیق باین امر عظیم خطیر فرماید باری آنچه در
 حرره از قلم اعلی نازل اگر تشکک نمایند از قوا این علم خود را
 مشاهده کنند مکرر بعضی از اذکار در تمام احوال جاری گردانند
 قدرت و صلاح عزت اعلی و قوی از اوقات مؤید شوند و ابراهیم
 اگر طالب یافت شود آنچه از اورد مصلحت یافته باشد هر گشتن بوجه
 اظهار شود و لکن این مطالب این است آملی این العادل

ابن النصف حال بر روی نار غمی مشتعل و سیف متساقی
 مسلول سجان تهرکان ایران و نجای عظام با خلاق
 سببی فخریست نمایند حیرت نه حیرت که در قفسر بنصیر
 در لیالی و ایام بشکوه و صد ملک امام مشغول چه که من
 شد نصایح و مواظبت تأثیر نموده و اخلاق و اطوار این حرب
 بدرجه قبول فائز چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم است
 و آن شفاعت دوستان از دشمنان نزد امراء بوده است کردار
 بیکت گواه رستی گفتار است امید آنکه اخبار پیوسته ای کرده اکتبی را
 روشن نمایند نسل الله تبارک و تعالی ان یؤتی العاکل

الاستقامة على جهة الامر في ايامه ثم ولي الخالصين
قال تعالى يا حزب تم قلم اهل طاهات بر نموده و چهار
روشنی حقیقت بخشیده و مکن اکثری از اهل ایران را از
از بیانات نافعه و معلوم و قیون مبارکه محروم بوده اند یوم
قبل مخصوص از برای یکی از اولیا این کلمه علی از قلم اهل طاهات
که شاید اهل اعراض باقبال فائز گردند و بنوامض مسائل
اصول الهیه بی برند و آگاه شوند مغضین و منکرین چه کلمه
منتک کلمه اول فخر با لوقاب ثانی حرق
کتب ثالث اجتناب از اضرای رابع قفای جواب

عال از فضل و قدر کلمه الهی این چهار سند عظیم از میان برداشته
شد و این چهار امر بسین از لوح محوکت و صفات
بصفات روحانی تبدیل نمود بملت اراده و ملت قدره
عظم سلطانه عال از حق علی علیه السلام و پیغمبر که عز
شعبه را هدایت فرماید و از صفات نالایقه نجات
از لسان هر یک از آن حزب در هر یوم لغتها مذکور و دعوت
عین خلق از خدا می یوتیه آن حزب است الهی قمع
حنین بمآلک و صبر یختر فی الدیالی و الا یام و علم
انه ما اراد لنفسه مرا بل اراد تقدیر نفور عباد

ونبأهم عن نادر الضيفته والبخصة التي حاطت بهم
 في كل الأحيان اي رب قد ارتفعت ياد^يي القز
 الى ماء جودك والمخلصين الى هواء عطا^كك استاك
 لا تخيها عما اراد من بحر عطا^كك وماء فضلك
 شمس جودك اي رب ابد لهم على اذاب ترتفع بها
 مقاماتهم بين الازواب انك انت المقتدر الغز
 الوهاب يا حبيب ته بشو^ه آنچه را كه مصفا^ه آن آرزاي
 واسودكي و راحت و علو و هو كل است از برای ابران قانون و
 اصول لازم و واجب و لكن شايسته آنكه حيله راه حضرت

سلطان^{ان} حضرت علی ای معلوم و امرای عظام واقع شود باید
 باطوع ایشان مقرر معین گردد و حضرت در آن مقرر جمع
 شوند و بجهل شورت تمسك نمایند و آنچه را كه سبب علت
 امنیت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند
 و اجراء دارند چراك غیر از این ترتیب واقع شود علت خفا^ه
 و مضمنا گردد در اصول احكام كه از قبل در كتاب قدس و سابق
 الروح نازل امور راجع بسلاطین و رؤسای عادل و امین
 بیت عدل شده و منصفین و متعصبین بعد از تفكر شرافت
 عدل را بصین ظاهر و باطن در آنچه ذكر شده مشاهده نمایند مالك

آنچه در اندوه است اگر از آن متذکر خوب نظر میاید چه که
تور سلطنت و مشورت است هر دو مزین است و رسول و قوا
بای در قصاص که سب حیانت و حفظ عباد است مذکور است
خوف از آن ناسر را در ظاهر و احوال شیشه ناپدید است
می نماید اما امر که در ظاهر و باطن سبب خد و منع است
خشیته اند بوده و است ادوات مازر خشیته و حافظ
باید آنچه سبب ظهور این موجب کبری است متذکر است
نمود طوبی لمن مع منا نطق به قلی لا علی و علی عبا
امر به من لدن امر قدیم ای حزب بند و صای دوست

بجای را بگوشت جان بشنود کلمه الهی بنابر خالت متذکر
افند عباد باید از بگوشت ملک و بیان تربیت نماید تا شمس
نابت کرده و فرعش از افق بگذرد ای اهل عالم فضل این
ظاهر عظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است زکات
محمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد است تربیت فرمودیم نصیحا
للعالمین مکر و صیبت نموده و می نمایم دوست را که از
راست فساد ششام میشود احتساب نمایند بی فرار اختیار کنند
عالم متقلب است و افکار عباد مختلف فتن الله بان یزک
بنور عدله و یعرفهم ما ینفعهم فی کل الاحوال انه هو

الغنى المتحال از قبل این علمه علیا نطق نمودیم نفوسی که
باین مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابرارند
باشند و در اخذ نفس آماره شعله فروزند سبحان الله
این آیام ظاهر شده آنچه که سبب حیرت است از فروری کشیده
شد نفی دارد مقرر سلطنت ایران گشت و جمعی بزرگان با آزار
خود مسخر نمود فی الحقیقه این مقام مقام نوحه و تدبیر است ای
چه شده که مظاهر عزت کبری ذات عظمی از برای خود پسندیده
استقامت چه شد عزت نفس کجا رفت لزال آفتاب بزرگی
و دامن آبی ز افق سماء ایران طالع و مشرق حال بقای میسر است

که بعضی از رجال خود را محب جاهین نموده اند و شخص مذکور در بالا
این ضرب در حراز مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را
که سبب تحقیر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد باین توجیه
نموده و جرمه بسم عرقه الوثقی طبع کرد و با طرف عالم
و بعضی حکما هم ارسال داشت و باین سبب انهار محبت نموده
مقصودش تدارک کافات بود باری این مظلوم و بدار کاه
اختیار کرد از حق میطلبیم او را حفظ نماید و بنور عدل و انصاف
دارد لردان يقول اللهم ترانی قائماً لدی باب عفتك
و عطاءك و ناظراً الی افاق مواهبك و الطائفك

اسئلك بذكائك الالهي وصبر قلبك يا مولى المومنين
ان توفق عبادك على ما ينبغي لا يامك ويليق لظهورك
وسلطانك انك انت المقدر على ما تشاء فيمهد
بقوتك واقدارك وعظمتك وعظمتك من في
السموات والارضين المخلات يا الله العالمين
محبوبه فلاة العارفين ترى يا الهى كينونة المنزلة
ازادت بحر غنائك وحقيقة العصيان فرائد غفرتك
وعظمتك قدر يا الهى ما ينبغي لعظمتك ويليق لسماء
فضلك انك انت الفصل الفياض الامير الحكيم لا اله الا انت

الا انت القوى الغالب القدير يا حبيب المومنين
انظر كل باقى كلمة مباركة بفضل ما يشاء وحده متوجه
بكرامه الى ما مقام فائز کرده او نور توحيد حبيب فائز کرده
ومن دون آن در کتاب الهى از اصحاب طنون وادام مذکور
مردم بشنودند از این مظلوم را و مراتب را حفظ نمایند این فقره
بر کمال نام و واجب است مظلوم در جمیع ایام من غیر سر و حجاب
المام ووجه اهل علم لفظ فرمود آنچه را که مستحاج است از برکتها
البواب علوم و فنون و دانش و اساس و ثروت و غنا علم
عالیین قلم اعلی را از ضرب این نذر است و شبهات مزین

و مفسدین اور از انجا کلمه علیا منع نمود از حق در جمیع احوال
 سائل و آئیم که بحصل آن را از غنای او نام حریفان
 حفظ فرماید و مقدس دلد یا ضربت علی را نشین که
 هدایت عباد و مشغولند و از وسوسه نفس آثار مصون و
 محفوظ ایشان لذاتیم سائر عرفان نزد مقصود و لیکن
 احقرم ایشان لازم ایشانند چون جاریه و انجم مضینه و نما
 سدره مبارکه و آثار قدرت الهیه و بحر حرکت نمیده طوفان
 تمتک بهم اتمه من الفاترین فی کتاب الله رب العرش
 العظیم البهاء من الله رب العرش العظیم

یا اهل البهاء و اصحاب البقیة انعماء و علی الذین یستمعون
 نداءکم لا یحلی و علوا بها امر و فی هذا اللوح العظیم
 هو الحاکم علی مایشاء

قد کتب علی کل مرتبه بان یجملوا فیها بیت العدل و جمع فی
 القوس علی عدد البهاء و ان ازاد لا یس و یرون حکم
 یدخلون محضر الله العلی الاعلی و یرون من لا یری و یمنی
 لهم ان یموتوا امناء ازمن بین اهل الاسکان و کما ان علی
 الارض کلها و یثابرون فی مصالح العباد لوجه الله کلها و
 فی امورهم و یجتارون ما هو مختار کذلک امرکم بالعرف

۲۷۲
الفار جمال قدم مخاطباً الی الامم میفرماید در هر میند
در این دین بسم عدل یعنی بنا کنند و در آن بیت علی
الاسم الاعظم از نفوس زکّیه مطلقه جمع شوند و باید آن
حین حضور چنان ملاحظه کنند که بین یکی از حاضرین
چه که این مکمل محکم از قلم جاری شده و لحاظ آن جمع شود
و بعد از ورود باید و کالاً حق نفس جهاد در امور و مصالح
تکلم نمایند مثلاً در تبلیغ امر به اولاً چه که این امر است
تا کل کتفب واحد در سادق احدیه وارد شوند و جمیع حق
الارض بر یکل واحد مشاهده شوند و همچنین در ادب نفوس

و حفظ ناموس و تعمیر بلاد و التیاسیه التي جعلها
أشبال البلاد و حرزاً للعباد لایظه کنند و تبلیغ امر
نظر بحال اوقات و احصاء ملاحظه شود که چگونه مصلحت است
و همچنین سایر امور و آنرا مجری دارند و لکن ملحق بود که
مخالفت آنچه در آیات الهی در این ظهور عزه مدانی ازل شده
نشود چه که حق جل شانه آنچه مقرر فرموده همان مصلحت
اند و هم بکم منکم انتم لهو العلیم الخیر و اگر نفوس
بشرائط مقرره عال شوند البتّه بنیات غیبیه مؤید شوند
این امر است که خیرش بخل راجع میشود و بسیار از امور

که اگر هست نشود ضایع و باطل خود بداند چه بسیار از
اطفال که در ارض بیاب و اتم مشاهده میشوند اگر توجهی
در تعلیم و انساب ایشان نشود بی اثر خواهند ماند و نفس
بی اثرش در حج از حیات او بوده و همچنین در آن
و اعزّه که بعلت ضعف و پیری و یا امر آخر بقدر ذلت
مبتدا شده اند باید در کل این امور و امورات دیگر که متعلق
بارض است این نفوس نه تفکر و تدبیر نمایند و آنچه صورت
اجرا دارند اگر عباد بطرف فساد مایل شوند یقین میدهند
آنچه از مصدر امر نازل شده محض خیر است از برای آن

کل باید متنبه به صلاح باشند از برای یکدیگر فخر انسان در
حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف کبر
و غرور کل از زراب مخلوق و با و راجع ای اهل عباد
زینت انسان با سبب دنیا نبوده بلکه مبرهان حق عز
اعزّه و علوم و صنایع و آداب بوده نه آلتی بجز
در لوله حقه کشید که صفا و عزت او بنفس او بوده اگر او
در حریرهای بسیار لطیف بگذراند آن حریر مانع ظهور طرقت
و لطافت او نخواهد بود زینت او بنفس او است کس این
نماید و از عدم سبب غایب هر محزون میشد ای اشجار

خود را از ابراج ربیع عنایت الهیة منع کنید و از نجات
کلمات حکیمیه رانیه محروم ننمایید عنایت بنیامت کریم
غفلت کل بمن بلیه کبری در سخن حکما از ظلم ابھی جاری فرود
آنچرا که خیر عباد او بوده انتم هو لغفور الرحیم

بسم الله الا قد لا تمنع

ظلم اعلی من فی الانشا آرا نه آد میفرماید و بحق واحد است
ایستفاید ای شیخ خانی حکمن محبوب علیا را که نایب
تورا که مره اخری بساحت اقدس فائز شدی و طوف کعبه
مقصود نمودی ایوم باید آنجناب ناسر بکلمه و امدت

نمایند آنکلمه بیسکل محبوب غایت بر وادست محسن بر علم و فایده
آنکلمه نفسها قائم بوده و خواهد بود کل از او ظهور و باور حج
اوست آیه لیس کشفه شی موقد الیوم نفسی است که حق را
مقدس از شباح و امثال او خطه نماید نه آنکه امثال او
شباح را حق داند مثلا او خطه کن از صانع صنعت ظاهر
میشود و از نقاش نقشی حال اگر گفته شود این صنعت و نقاش
نفس صانع و نقاش است هذا کذب و رب العرش
القرنی بلکه مدینه بظهور کاتبه صانع و نقاش ای شیخ
خانی معنی قای از نفس و بقای باشد آنست که هر نفس

در جنب اراده حق فانی و لاشی محض مشاهده نماید مثلا اگر حق
بفرماید اصل کائنات تمام هست و شوق و جذب قیام بر آن
نماید نه آنکه از خود تو می کند و از حق داند و دعای هم نازل
و لو یخرج من قم از ذلک مخاطبا یا هم یا قوم صوا
حبا بحالی فلا تملک فی المقامات و الحمد لله قوت عزیز
هم بصومون و لا یأکلون الی ان یموتون یعنی
خدا در این مقام دست تفکر نماید تا بسبیل جان که در کائنات
مالک اسکان جاری و ساریست فائز شوید و شهادت دهید
باینکه حق لم یزل متزه در خلق بوده انهم هو الفخر الباقی العلم

انجیس این مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود باید
انجذاب با اراده قیام نماید و ما اراده ما نزل فی
الاولیاح است بعضی که بیسبب خود از خود اراده ویشی نه آشته
باشند اینست مقام توحید حقیقی از خدا نخواهد بود
مقام ثابت باشید و اسیر سلطان معلوم گردید
مقصود ظاهر و بکلمات مخصوصه الحق است و ایت گشاید
جوهر ایمان و ایتان نفوسیکه با دایم خود متکلف شده اند
اسم از ایاض که آشفته اند فی تحقیقه عبده اصنامند کذا
شیدا الرحمن فی الاولیاح انهم هم الواعظین الحکیمین

بعبایت رحمانی بشانی قیام برخیزد نماید که اثر آن ظاهر
 شود بکواسی عباد بنظر انصاف ملاحظه کنند و از برای حق
 در هر روز شبیه و شریک اخذ نمایند طوطی لمن یغیر فضا
 مقامه فلا یجاوز عنه یعنی طوطی از برای کسی که
 حد خود را بداند و از آن تجاوز نماید است و نه باید تجاوز
 علی بن ابی حمزه در این لوح مرقوم است حکم نماید که شاید متوجه
 از عرصه و رسم بعضای یقین که عرفان به کل ظهور است
 و صدق فارغ شوند ان الله یقول الحق و لکن الناس هم
 عظیم نزل الله بان یوفق کل علی ما یحب و یجوز

اِنَّهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

سرسبستان نام یزدان است

ای دوستان یزدان آواز پنج خا و ندری نیاز را گوشت
 جان بشنوید شما را از بند گرفتاریها و تیرگی تاریکیها آزاد
 فرماید و بر دشمنانی پاینده رساند صعود و نزول حرکت و سکون
 از خواست پروردگار ماکان و مایه کون پدید آمده سبب صعود و
 خفت حرارت است خداوند چنین قرار فرموده و سبب سکون
 ثقل و گرانی و غلت آن برودت است خداوند چنین قرار فرموده
 و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب سکون مقصود بود

اختیار نمودند آتش حقیقی را بید معنوی برافروخت و بعلام
فرستاد تا آن آتش الهیه کل را بجهت محبت رحمانه بمنزل
دوست یگانه کشاند و صعود دهد اینست سر کتابت که کند
قبل فرستاده شد و تا اکنون رزیده و دل اکنون و پوشیده
بود اکنون آن آتش غازی بر شنی تازه و گرمی بی اندازه بوی
این آتش یزدان بخودی خود بی مایه و دور دشمن و پیر آ
جذب رطوبات و برودات زائده که مایه سستی و افسردگی
و سرایه گرانی و پر مردگی است نماید و همه امکا را بتمام
قرب رحمن کشاند هر که نزدیک شد باز فروخت و رسید

دوری حبست از زمانه ای بنده یزدان از یگانگان یگانه شو
تا یگانه را بشناسی یگانگان مردمانی هستند که شمار از یگان
دور نیستند امروز روز فرخنده و دستوری دستوران
اینست در کتاب شما گفتار است که معنی آن اینست دستور
درا نزد مردمان را دور نیستند و از نزدیک باز میدارند دستور
کسی است که روشنائی را دید و بگوی دوید اوست دستور
و مایه روشنائی روزگار ای بنده یزدان هر دستور که تو را
این ناره که حقیقت نور و سر ظهور است دور نیستد او دشمن است
بجفا را غبار از یار دور همان دار سخن دشمن از دوست بگذرد

ای بنده یزدان روزگدر آمده وقت گفتار نیست بیکت پروردگار
آشکاره مستحکم تهنانه چشم جان بکشان روی دوست یمنی
کوثر خوش فرادار از مرز نه خوش از روی بشنوی ای بنده
یزدان پیر این بخش دونه و آمده بکیر و پش و از مردمان
دل بهار چشم پیش ای خرمند اگر بنده خداوند بشنوی
بنده بندگان آزاد شوی و خود را برتر از دیگران بینی ای بنده
یزدان شبی از دریا می بخش یزدان فرستادیم اگر بخند
وز مرز نه از آوازهای خوش جانان آوردیم اگر بخوش جانان
برای شادمانی در هوای محبت یزدانی پرور گشته مردمان مرز

آشکاره و بزمه کان بیامیز هر یک از مردمان جهان که بوی خوش
جانان را در این بامداد یافت از مردمان محبوب بی نیاز باور
میفرماید جهان خوش آمده غلین میباشید راز نهان پدید
شده اند و کین مشوید اگر پیروزی این روز پی بری از جهان
آنچه دوست بکنی و بکوی یزدان شتابی ای بنده یزدان
بی روی از این پیروزی آگاهی نه و افسرده را از این خوش افرو
گر می نه ای بنده یزدان آشکر که بهت بخش کشیم
آشکاره آن مرده که در کتاب دادیم اکنون با اثر هویدا ای بنده
یزدان به کامی درخوا بجا بر تو تجلی نمودیم بآن آگاهی

اکبرن یاد آرد تا بیایی و بدل سوی دوست بمنزل شتابی ای
 بنده یزدان بگو ای دستوران دست قدرت از روی حاجت
 بدیده آرد میسند آثار عظمت و بزرگی بحاجت بچشم پاک
 ای بنده یزدان آفتاب جهان جادوانی در مشرق اراده رحانی
 اشراق و دریای بخشش یزدانی در امواج بی بحر و کسی که نگیرد
 و مرده مرد که نیافت چشم ز دنیا بربند و بروی دوست یگانه
 و با پیوند ای بنده یزدان بی آرایش جان بستایش پرورده
 زبان بکش زیرا که کلمات گهر بر تو را یاد نمود اگر بی بخشش
 بری خود را پانده بینی ای بنده یزدان بگو خداوند میفرماید صاب

محنت صحت نخواست بر نخواست و آن در این نشان است
 نخواست

آغاز گفتار ستایش پرورده کار است ای بندگان چشمهای بخشش
 یزدانی در بخشش از آن پوشیده ایاری دوست یگانه از خاک
 پاک شوید و بگوی دوست یگانه در آیند از جهان بگذرید و آنکه
 جانان نمایند ای بندگان تشش پرده سوز افروخته دست مرست
 او را آب نادانی خیسید آسمانها نشانهای بزرگی من است در
 بگردد در او نگیرد دستار کلاه رستی بند باین رستی گواهی میدهد
 ای بندگان دیدن بدیده بود و شنیدن بگوشت هر که در این روز

پیر و آواز سرکش را نشنیده و ازای گوش نخوده و نیست گوش نه
گوشی است که دیده و آن گروانی چشم نهان باز کن تا آتش
بزدان بینی و گوشش فرادار تا گفتار خوش جانان بشنو
ای بندگان اگر در دوست و درید و روان پدیدار اگر داری دید
بیستنه اید کل روی بار در بار نمودار آتش دمانی بر فرفره
از نادانان بگریزد ایست گفتار پرده کار جهان ای بندگان
بی روان مرده است و دل بی یاد و زبان پرمزده پس یاد ده
بیا میزور و از دشمنان پریزیم و دشمنانهای شامت که
بخواهش خود آزار یافته اند و نگاه داشته اید و جان را آن آلود

جان برای یاد جهان است آزار پاکیزه دارید زبان برای گویای زبانت
اورا یاد گمرازان میالانید ای بندگان بستی میگویم رست که
کسی است که راه راست را دیده و آن راه یکی است و خداوند آفریده
و آماده نموده و این راه در میان راهها مانند آفتاب جهان است
در میان ستارگان هر که این راه رسید آگاه و بر راه بوده
ایست سخن بختا خداوند میانه ای بندگان روز بنگاه دیوانست
خود را از نزدیکی او نگاه دارید دیوان گمرازانند که در خوابگاه فراموشی
با گردان تپاه آوریده اند خوب آنها خوشتر از سیر است و مرده آنها
و کشتن از زنگی ای بندگان نه بر تن و درای روست و نه هر کالبد

جان امروز درای روان نمی است که بجان آهنگت کوی جان
نموده انجام هر آغاز امروز است خود را کوی کنسید دوست بخت
نزدیک است خود را دور نمایند ای بندگان تنهایی همانند قاف
باغستان است و از بی بی نزدیکت بختی است پس بایست که
که از این بخشش زیاده ای روانست گانه نمایند گفتار را کردار باید
هر که گفتار را بریزد مرد کردار است و اگر مرد را بهتر از است ای
بنده کان سخن دوست شیرین است که کسیکه باید و گماست که شکی
بشنود نیکوست کسیکه امروز با دوست پیوندد و از هر چه جزو
در برش بگذرد و چشم پوشد تا جهان تازه بیند و پیوی پاینده

یابد پروردگار جهان میفرماید ای بندگان از خواسته های خود
بگذرید و آنچه من خواسته ام آنرا بخواهید راه بی راهی را نماند زود
و گفتار هر را بنما را نپذیرید بسیاری از اینانیان گمراخته اند
راست را نیافته اند راهم کسی است که از بند روزگار آزاد
و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد ای بندگان راستی بپوشید
گنید و از بیچارگان رو برگردانید و نزد بزرگان مرامد نمایند
مترسید ای بندگان از کردار پاک بشید و بگفتار پروردگار
تفکر کنید اینست سخن پروردگار بخت
روشنی هر زامه نام زنده پاینده بود ای بندگان سزاوار آنکه در

بهار جان فرا از باران نیسان بزدانی تازه و خرم شوید خوشید
بزرگی بر تو افکنده و از بخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را
بی بهره نداشت و دوست را در این جامه شناخت کوی
مردمان چراغ بزدان روشن است آنرا بیاد ای نافرمانی
خاموش منمانند روز ستایش است به تائید تن و آلائش جان
میر و ازید اهریمنان در کین کا مانند استاده اند آگاه بشید و
بروشنی نام خداوندین خود را از شیر کباب آرد غایب دوست
باشید نه خودین کوی گمراهان پیکت راستگو مرده داد کرد و
میاید اکنون آمد چرا فرموده اند آن پاک پوشیده بی پرد آمد

چرا فرموده اند آغاز انجام و جنبش و آرام آشکار امروز غایب
در انجام نمودار و جنبش از گرمی گفتار پرد کار و آفرینش بود
هر که این گرمی یافت کوی دوست شتافت و هر که نیافت در
افسردگی که هرگز برخواست امروز مرد دلش کسی است که آفرینش
اورا از جنبش باز نداشت و گفتار او را از کرد و در نمود مرده
گویی که از این باده جان بخش در این باده دلکش بیدار نشد و بسته
مردی که کشانده ران شناخت و در زندان آرزو کرد آن بانه
ای بندگان هر که از این چشمه چشید بزم دل پاینده رسید و هر که
نوشید از مرده کان شمرده شد کوی ازشت کاران از شمار

از ششیل آذر بی نیاز ده نمود او را بکنداریه امارت کردار میابد
و او مانند آفتاب جاساب روشن و پدیدار است بگوئی
موقاری ناگهان شمار از بی کوشش نماید تا بکند و بشمار
زمانه هم بزرگ خداوند که بزرگی آمده بشمار سید اوست ^{دانه}
و در زنده و نجبان

بنام بجا خدایه

ستایش پاک یزدانی را سزا است که بخودی خود زنده و پاینده بوده
هر نا بودی از بود او پدیدار شده و هر نیستی از نیستی او نمودار گشته
ای رستم ان شاء الله تعالی رعایت رخصت مردم میدان بشید تا از این

زفره افسردگان را برافروزی و مردگان را زنده و پیر مردگان را از نو
تجلی اگر این مار که او نور است بی بری بگفتارانی و خدا داد
گردی بینی ای رستم امروز نمودار گم فخر را آفتاب کند و پرتو
تجلی انور رستم عظم فخر را در باغاید بگو ای دستوران بهم
عزیزید و از من در گریز شما دستوران دیوانید اگر دستوران ^{بزدل}
بودید با او بودید و او را میخواستید ای رستم بکریم یزدانی ^{آشکار}
و آفتاب بخشش رحمانی نمودار صاحب چشم آنکه دید صاحب کوشش
آنکه شنید بگو ای گویان جهان پناه آمده بسلام جاناناری است
در این روز بخشش کوشش نماید تا در دفتر نیکوکاران مذکور ^{گشته}

جز حضرت رحمن احدی بر امرش گمرازان و گناه کاران قادر
نبوده بخت کسی که مبتلی یافته چگونه بستی بخشد و صاحب
خطا چگونه از خطا گذرد بگوای دستوران محبوب علیین
هر زندان شمارا بزدان میخواند از او پرستید و بگفتای بی گناه
از برای خلاصی شما قبول نمود ازاد گریزید از دشمن دوست نما
بگذرید و بدوست بگماولید بگوای مردمان برضای دوست
یا صبی شوید چه که آنچه راه برگزید اوست پسندیده بگوای
گردار احدی امروز مقبول نه مگر نفسی که در مردمان و آنچه نزد
ایشان است گذشته و بخت بزدان توبه نموده امروز روز

راست گویان است که از خلق گذشته اند و بختی پیوسته اند و
ظلمت دوری بسته بر دشمنانی نزدیک شده اند ای ستم
کفایت پروردگار را بشنو و مردمان برسان *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای همه لوح مرسله که حاکم بود از جهان تسلیم و رضا و شمر
و باران و اندوه قلب بر ساعت کبریا مشهود و بقضه قدرت
بفضل یار آقا افروشد و بلخات اقدس اسرار علی ثلوث
شبیثا لک بما شربت عن کاس العرفان اذا فاجحد
من الزاحقین ای همه تنای مرسله عنایات رب العالمین

و الصفات من غیر تعطیل بوده و صفات عز و سواب را بانی
 غیر و قوف مرسول و مبوب شده عجب هدایت است که با عوالم
 جمال سبحان که عظم عطیه و اکبر نعمت سلطان عز و خدائی است
 ذلالت پریشان و محرونی ای محسوس از قیصر عز و بزرگ
 سرور باطن و ظاهر از عز و بزرگ ما اگر چه عز و بزرگ است
 اعطای نموده که اگر حرفی از آن بر کمالات الهی شود یا بر کمالات الهی
 جمیع را منصف و مدح و شکر بانی چنانکه این جمال سبحانی است
 بشود مشتاقا و مترادفا آیات نصر بر جمیع موجودات القاموسه
 امر را بر نصر که بنفس خود نموده محکم داشته بقسمی که به پیش از جمیع

که توان محیط تا آنکه خروج از عراق میان آمد البته شسته به
 که بچه قسم تیراق بر جمیع علم شراق فرمود همه مشاهد نشدنی
 که اگر آنکه بین دلی الرحمن بکین شد و بقیمت نفس باین از افاق
 سبحان در بر منزل و مکانی شراق فرمود که جمیع من فی الابداع
 بدایع شرافت خود مضی و متذکر شود انما الذین احبوا انفسهم
 و حالوا بینهم و بین الهمم هو بهم تا آنکه به نوبت عرض
 منشی باین ارض فارسی شد و بیکر چه ذکر شود از حسد و بغض
 اولی البغی و الضحاک که در کل حسن وارد آورده اند آنچه را که استماع
 پسند و غلبه از ادوات آن بسی قاصرات انما اشکو فی

خوفی الی الله و حال ملک بنایت خفا جانشده و نظرها از
مشاهده بشر باز نه منع فرموده و وجه را از صبر کس مخفی داشته
مع ذلک اعداء از اتفاق منزه نشده در هر صحن بنزد و جریه
جبهه بنمایند و در این بیانات مقصود از لفظ جز آنکه
بر امور بدیهه و جزئیات و درجه بجه رسائی و خود را محزون
نمکنی که بحرین این سبیل محزون معلوم از این یکی کل
لوحه و یحترق کل الغاب المظلمی باری می آید
نموده را فراموش نما و بدگر حق قیام کن و این از مسئله ربانی
در سده این کلمات در ظهور و دوران است مشتمل شود که شاید نفوس

عباد بحریت قلبت از شمال بمردت همین حرارت و در شوند
و بشعله حب الهی چون سراج ربانی در این زمین و آسمان ظاهر
و ظهور کردند چه که الیوم لا یملاک نفس نفس شیئا کل
من فی السموات و الارض در موقف عفت و اقف تا که را مرتبه
شود و الیوم امری که هستم از کل امر است اتحاد با حقانی که
از کاس قدس بها نوشیده اند و بر سفینه حرارت که بر بحر قدس
اجهی جاریت ساکن گشته اند بوده و خواهد بود در کمال انبساط
با هم سلوک نمایند چه که این اتحاد امر مبهم ربانی ایجاد ظاهر
و در کان نفوس شدادی منهدم و معدوم آید جناب منهدم اراده

میفرماید ایچرا صبح منیر از نفس رحمانی نفس کشیده و
 الصبح اذا انتفض مرة اخرى في كل سنة ان شاء الله بعد خلق
 مبداه ال فرماید که مبادا غلبت نفس ظلمانی و بیاضی سیاهی
 بجایات نفس مشرکه این صبح نورانی را از زمین ناسر سوز
 ایچرا دنیای چند در ثواب اتمام ظاهر شده اند باید در هر وقت
 پناه بخدا برد که از خدع و کراین غامضین که برت قایل گرفته
 محفوظ نمسیم ایچرا الیمم اگر کل من فی السموات والارض
 ربوبیت نمایند و آیات اولین و آخرین تفتی نمایند من دون ذکر
 هم رکبت الاعلی فی سیکله الاخری علی اسم الله بھی هر دو دوده

خواهد بود چه که خلق کلمات بمثل خلق نفس شده و خواهد شد و
 ایچرا که از من خلق نفس مقصود همان نفس نهاده از خلق کلمات
 هم از هر لسان که جاری شود مقصود ذکر حق خواهد بود و اگر این
 رتبه از نعمات مقصود شود مثل کلمات این نوع خواهد بود بل عند الله
 ثانی ارجح و اگر چه آن نعمات چسبند امکان ظاهر شود نظر بشکوه
 فرماید که اگر از ریح الطیف و یا قور منیع مصنوع شود مقصود
 استواری مزاج است براد و اگر این مقام غایت شود انی خوا
 بود معوق و محصل لایمن و لایمنی پس مقصود از شکوه کلمات
 استحال مزاج ذکر و ایچرا ال بوده من دون و ساوین طر آ

اگرچه در آن کلمات بطور ملکوت استعاره و صفات مشابهه شود و غیر
ای جوهر مقصود از آنجا که برای اشیاء انسانی آثار معترف بوده و خواهد بود
و اگر شجر این فصل معتقد شود حکم شجره یا بنه استایه دارد که در این
قطع و احراق بوده و خواهد بود و اینک شمس که برای تربیت این
محرم است مثل میوه و شاید که بجز این شکرین برده شوند بجا
الکسب ایداه من قبل قعود بالله من ذلک ایها المجرم
میفرماید که ظهور من این اجزاء و قیام من این اعداء در ایامیکه من
سزازل بود و جمیع ایدی از سطوت ایام تشریف مجتبی بوده و شیخ
و غنیمت از حج اولین و آخرین لو یكون الناس لنفسین

و پس بر نفسم جزا نم نموده و نخواهد بود و مقصود از آیات اثبات
اسرا میهن ناس که محتجب بوده اند بود و الاشاره برین غرض صحت
ناس بجا و مقرب بحق شناسند و بدین آن ناظرند ای عزاد
تا نه دوری من مولایم عن غنیمت عن خلق النبوت و عن کل کان و ما
یکون و لکن العباد فی سکر انفسهم یشتبون و این ایام
اطفال حرم بایاتی حکم می نمایند که اقله مقررین مجذوب و تحیر
مانده اند و لیس لک علی الله بغيره انا الله قد کنت خدیرا
فی قیاب الدنیا ان یا رسول اگر از شمس سماء معنی گرفت
حد مکشوف و مظهر و اگر از قمر بقای قدسی خبر خواهی گرفت

بنضا مشغول و اگر در انجم فلک عالمی اطناع عالمی در اول
غل با قول و محبوب یک حسین و صد هزار شهر را در قائم و یک
فعلیل و هزاران نمرود را در محیط یک روح پاک و صد هزار
قابض و یک خنجر و هزار خنجر در تمام عمر شبی یا سودم و در
جمع ایام دمی یا میدم کاهی سرم را و بار بار جدید فرشته
و کاهی در بزم یا میخندد و قتی مصاحبه بستان بود و قتی
مؤمنم نعلی هر صبح که سر از فراش بر داشتیم بلا ی جدید
استقبال نمود و هر شام که در محفل وحدت جالس شدیم عتی
رخ کنود نه در بزم یا میخیزد و نه در محفل تعویذ و معجزات

قیام در مقابل اعدا چون شمس واضح بود و ظهورم در بین
ملکوت و اهل آن چون قمر لایح در آبی بجهت جان نبرد ختم و
آقل از صین با سایش روانم دل نبستم جان را اتفاق سیل
محبوب نمودم و روانم را از این مقصود حصنم و تکلم بود و در تمام
توسل بدست در معن اهلان و جند من رجا بدست تا آنکه خودم
سبب جدا شد و قیام عتقل اهل البغضا ای سرکن
اگر سیر صید او نظر جدید و احاطه نمائی نقل شبایل از نظر اعلی را
از حرم مخزون بینی و از اضطراب مضطربش اید نمائی ای سول
صحن سیر روحی در خلعت حشمتی مستور مانده و انوار حق

صدائی در حجاب غل ظلمانی بجز کشته حال سلطان اراده
خروج ازین یا جوج نموده و کن بعد از خروج هم معلوم
نیست که از نوع ثعبان این جوهر رخن محفوظ ماند چنانچه
هجرت اول این مطلب برضوح آمد ای رسول چگونه بینی
حال این مظلوم غریب را که باین خربین بسته شود و چهار
باور همی نه اجتناب را باو شفق قسم بجا نم که ظلم اعدا صدمه
مرتبه اهون و اسهلست حکم کن خدا را که از سلطان بقا
ضر او آگاه نیستی باری این ایام ایامی است که چشم ابد
و بصیرت تراغ شبه آن ندیده جمده تا از سبیل و سبیل و سبیل

فارج شوی و بجزوت مشا به و ملکوت مکاشفه دار شوی که
این ایام کل در سکر غفلت در جوشند الا من شاء ربنا
سراب بقیع را بجز غمسر دانند و غفلت و بجز در صبح نور شمرند
و بعضی بقطره غالی از کوثر باقی قانع و قناعت نموده اند این است
حال جهاد و اطوارشان کذلک خلقنا النعمان طوارا و تو
ای رسول اگر طیران در برهیم خواهی از ملکوت سموات و ارض و آنچه
نداین دو موجود است طیران تا در رضوان رضای سبحان دارد
فهیبتنا للوادین ایاک ایاک ان لا تعجز تم انطق بیستند
بلایعته بیعتات تحت گذشت روزی که سلطان بجا از حجاب

صفحات و اسما بیرون خرامید سجایای علم را عشق نمود و غم
حکمت را دریده و بی و حجاب لسان رب الارباب بتکلم
بقسمی که بجز معانی از نقطه فم مبارکش جاری و ملایم بیان اند
تقوای کوشش یارش پسر الیوم ساکنین فلک به آرزو
از کف ماسوی ته منقطع کردند و بیانات ثانی و نعمات قدس الهی
تغلیبات در قاعه عز محمدی در ضلوع شمس ناظر شوند و بیدار
نعمات علم اسکا را در جنبه اول و سر دارند پس ایجاد جمال خود
و اسما را میفرماید حجاب جسم را پایه کن و سبحات صفت را بر
چون عاشق بی صبر از حریفه اصحاب بیرون بگرام نه از روی میوه

شو و نه از حرفی محبوب چه که در این سنه شد که ذکر آن در احوال
سداد از قبل شده فتنه گیری و بلیه عظمی است رخ کنایه که
اطفال رضیع از دای انبات منقطع شوند و عثمانان از دای
مستوف منوع کردند که شاید در این ایام و آن جهان آن عید صفا
حق مستک شود و بزیل حمت او شبت و با هر محبوب جهان است
و مستقیم شود که اگر جمیع هیاهای بغضیه و نفوس منعبه اراده نمایند
او را از صراط مستقیم منحرف سازند قادر بنا شوند و قدرت نیابند
سهم خود من قدم استقامت مستقیم کن که در یلح نفاق از شطرنج
شفاق در محبوب است بقسمی که عنقریب مشاهده خواهی نمود که او را

مصفره از شجره امریه منقطع نماید و باز آب بجان کند
 پس تو ای دلفریز و خرم بر شجره اعظم متمسک شو تا از روح
 القدس فحم اکرم از پیوسته ابراج شهابیه و مرور نجات یابی
 از شجره آئینه منقطع شوی بلکه بشود و در آن بقسمی که از هر گانه
 نعمات حق ظاهر علی ثانی تغلب کل الوجوه الی و جبر بک و
 تسعد کل الامور ان الی الحنات با و نک و تصفی کل ^{لصدور}
 لا انطباع شمس خالق و کذلک قدرنا لک من قدره
 الی اعطیناک علی هیکل الکلمات فی هذا الکتاب ان
 تكون علی امرنا لمن الراحمین و المستقیمین ❖ ❖

دوست باقی و مادرش کان

ای حسین بکر نه ناموس شو و از دوش غافل چه که ذکر کنش
 انیسیت بی خفاق و موسی است یا کمال وفاق میهن است بی
 خیانت و همدی است بی ضرر و جنایت مجلسی است این جمعیست
 با نبات و گلین رفیق است با وفا بشاید که هر کار دی با تو آید
 هرگز از تو گسلد غم را سرور تبدیل نماید و زکت غفلت بزد
 ایوم یومی است که کلمه جذبه آئینه باین سعادت و ارض صلیق
 جذب می نماید جواهر فیه ممکن ترا و آنچه از نفوس که از آنکه آید
 صعود نمودند حکم علی قیل و نفعی بر آن نفوس من عند نه جاری ^{قسم}

آفتاب معانی که اگر مقدر در خفا از جوهر بل قیل در چنگل استوار
باشد البته کلمه جذبه و هلبه آن فرد را جذب نماید و از جبین ^{فصل}
چنانچه در میان ملاحظه می نمایند که آنچه از قلوب می افتد و می
زکیت و مسدود ظاهر در این قوم بود بکس اعراض علی و شرف صدور
منشئین متصاعده شدند و آنچه از نفوس غیر مطهره و گدازه بخت
راجح گشتند و همی از سلطان یقین اعراض نموده اند و بخت نانی
از جمال باقی غافل شده اند مردود ترین عالم و محدود ترین کائنات
بین یکی نهاده شود و نه چه که بختی که خود آن موقن شده و بر سایر
علل فحش را بنمایند حال با عظم و اتم و اکبر آن کافر و معرض

شده اند کذا لا یظلل الله اعمال الذین هم کفرا و انکار
و کافوا فی مریه عن انشاء و بسم بقاء الذی ظهر بکل
الایات و سلطان عظیم ای حسین کاس بقا و قفا
برود با تم ظهور و ظهور از یاد می که کجاست و از درد آید
پس بیکو است حال نشسته که از کاس بقا مرزوق شود و کاس غایب
باجلس و اندازد ای حسین امر حقیر الیوم چون شمس ملا حظ نما
و تسبیح موجودات را مرا یا و هر یک از مرا یا که تسبیح نموده
مقابل گشت صورت او در او ظاهر و هویدا و الیوم قلبی که مقابل
باجمال بختی انوار وجهه در او ظاهر شود و من دون ذلک محروم

بل مفقود و الیوم مقابل شده کرمه ددی و ایشانند
و بعد حمد الله قلم قدم میفرماید جز ستم کل تم نشود
و جز چشم بحال عارف نکرده صبر که برده حوی غلیل شده
بنظر کعبه با نظر شود طیب جمله عتباتیم بوده و شافیست
امراض و دم خواب بود حب الهی را مظهره ان در هر محل که
شود در جس نماند علت را بصحت و جرم را بر حمت تبدیل نماید
طوبی برای نفوس که باین فضل تم لا عدل له فائز شوند پس
ای عهد موقن بانه حمد کن که از حر و قات باقیه عند الله
مذکوری سحاب حمت رخسایش بر تو باریده و غلام کرمست *

سجائش بر تو اسطاعت بدول داشته در من اصلی و مقام
محمده که بدست حب الهی است مفر که فقه جده فاکه در کل حسین
رحمت بی محس که محض من آن حسین است فائز شوی و مرزوق
گردی چه که در آتی جمال الهی تعلق ابع نخلی فرایه ^{فیب} و
را از این فضل معروف قیمت نه بایست مستقیم بر امر الله
بقدر وسع در تسلیع امرش چه ناکه الیوم اقرب قربات
نزد سلطان اسما و صفات این رتبه بلند الهی است ای حسین
قدم غلام قدم گذار و مشی کن و ابد از امورات و اوده محزون
مباش خوالذی نفسی بیده که کر و عالم لا تسنا ^{این} الهی محض

عالم بوده و همیشه محض آنچه در دنیا انداخته مشهود است
اینها خود را در جای لایحی معذب نمیشاخنم فکر در بسیاری
سترین نما و در ضری که برکت در سبیل آقی دارد شده قسم تقلم
قدم که در هر نفسی اقل من در شعور باشد بکراین و تفکر در این باب
بدینا اعتنا نماید و از وجود و فقدانش محزون نگردد و چنین
مؤمن شود با مری که احدی با او مؤمن نشده است الا من ایداه الله
علی عرفانه و فتح بصیر بمشاهده اسرار و اگر در
دارد در این جنبه ذکر نماید البته محزون شوی و لکن ایستاد
بدان که خوالذی لم یلح لسان الفجر لئلا یسأل الله ان یرد

یا حال چنین غلیظ باشد و برامدی شبیه آنچه بر حال بعد
دارد شده باشد و بذات ناح کلشی و هم لا یسعدون
اقول لن یرد علینا الا بما اذا الله لنا علی توکلنا
وان علیه فلیتوکلن المقربون و جناب بنیر بر عینه
فاطمین من نفسه ثم اشکر الله بما جعله معاشرة
العالمین حمد خدا را که بچشم بنظر بکبریا غریب است بیع
استماع کلمات الله مشغول و قلب متوجه است بکرا و فقط
لله و لکم اجابة الله را از قبل این مظلوم ذکر ذکر برسانه
الحزب الغفور
و می شایع با جراح هرگز نشود که در پی و در عالم دلهایم گردد

دوست صحران شکر خدا را که سستی فی الجمله حاصل است در شرف
 صافیه قلب حاکی از اشارات و جذبات دل انشاء به مراد
 این حاصل است و مراد آن واصل آید اگر چه خوشتر نیست
 هم لوح نور که از صفحات افقده میسر است از دلالات این
 و آن پاک سازیم و عریان در میدان وسیع روح بتازیم
 چنانچه حکیم الهی میگوید سوگند است در هر چه وسیع باشد
 باجست کونخ نخبه کسیر با پرین با و قبه در توحید تو
 رفت رت یا رضا هست بهر پایا خوشتر است به جای این
 که وجود حجاب بشود و غیرت خود نقاب بیکر او پیش از

میگوید تو خود حجاب نخبه کسیر با پرین چنانچه یعقوب
 حب اگر هویت قلب و دل را از کدورت آب و گل پاک
 بنمود البتة احتیاج قیاس مصرع داشت که بشیری بشیر شود
 و با سیر می گذراید بلکه لطافت طیبیه مقدسه را از شمال
 روح می شنید و بجانان در عین وصال می رسید شوق
 لقاء و ذوق چشمه بقا را از عین صفاء دانسته بنمود و بکجا
 ابدی و دوام ازلی قیام میفرمود و بخت خلود بعد از
 روح مخلد یکشت و هر از چون یوسف را بی ندای و آه
 طاعت میدید و لطیفه مصرع را از مدینه غنای حدیه

میکرد بلی تا که وراثت عالم کثرت که نتیجه آن هلاکت است
ز اول و بالک شود طلعت باقی وجهی نقاب بر نه حجاب
برینار و معنی کشتی بالک از وجهه از حسین حسین حویدا
نمود چه نویسم که بوی جان از پشم شتر که منسوب با و است
باید شنید چنانچه صاحب ششوی میگوید بوسه میاید
از پشم شتر این شتر از خیر سلطان و بر سر و لکن را نیک
مشک جان و نسائم رحمن از زمین ماهان مضبوط و
مصنوع است بلی حقه نو تو بیضا در مصدق دریا خوردن کشته
زیرا که ناسفته آن مقبول تر آید و مطبوع تر باشد که نشت

قوای دل را قدرت کامل بخشاید و نور بصیرت وجودت قابل
بفرزاید و شاید که این کون سبب ظهور گردد و این شتر را
از پی کشتی باشند و با این تلوخ را اطفای تصریح نماید و با
این ختم قوی بکشاید چنانچه از پشم شتر بکشاید سر و سر
بکشاید ای شفیق رفیق میگوید که آسایش وجود را از پی
از آسایش حدود باید که تا چون عشاقی مغرب بر سر مشرق
برآورد و در هوای قدس روح که مدینه حیات است ساز کرد
قسم بخدا که اگر عساکر مات و دوسهه بماند بکرد این سوار
دو را نیک چون خادم بر در خدمت بندد و از عازم حرم منت

بد که شاید در حرم عز محرم شود و در آن بساط لطیف که
الطف از دراری نواست طائف گردد و واقف شود
سبحان که نسیم حب بر نواست و مجلس انس را معطر نمود
روح نغمه بدیع ساز نمود عشاق با دیده خویش از سر و رخ
بد خویش شده بقیه شوق و دله و ذوق و ضرب عالم نمود
که نغمه روح القدس از عظم ریم و زین گرفت و روح
الذین اجلح نخل در پریدن آمد هر قبل حیات متخیر گشته
که بکدام نغمه آمیخت این اصحاب را بهوش آورد و مجربینا
که شاید از این میوه شوقی قسمت برد و نصیب بر دارد بر کف

دیده در حجاب کس که در صومعه علم و صومعه علم و صومعه علم
مجموع کیم لانا ربه رحمت
بسم الله الرحمن الرحیم
سبحان الذی یطوف فی قطب العالم و یدعو الیک
الی الشریعة الباقية الابدیة الی بحاجی العالمین
و ینصر من یشاء سلطان من عنده و یؤدی الذین
اقبلوا الی مطلع الامانة لحو القوی القدر قد
نزلنا فی کل شأن آیات لا یجادلها ما خلق فی
السموات و الارضین طوبی مجالس اذا سمع قائم

واصامت اذا نادى بالاصغاء نطق بهذا الذكر
الحكيم ان الذين استعملوا ايات الكلمة بين البر
اولئك اهل الجنة في ملكوت لا يفسد فيها
بذلك ما لا يفسد في هذا السبع العظيم طوبى
لك بما اخذت من نعمات الوحي وقررتك الى الله رب
العالمين ان اشكر بما امتعك هذا النعمة
الذي خلقت لاصغائك اذان النبيين والمرسلين
تالله لو لاه ما خلقت الاذان وما فتحت اعين
العارفين فمك بجبل لا تستقامت على شانه

بك يستقيم كل مضطرب مرهب ثم احفظ الامر
من اشارات الذين كفروا بالله وجمالات كل
نشر ايشم كتاب لى ايشم خبر وجمالات كل
وجود فارح مسكن محبوب لى ايشم ايشم
بوده وخواهي بود اينست از فضلهاى بزرگ پرده کار تو
الهم امرى که بر کل لازم است حفظ نام است از ششون
هوئى و استقامت کل است بر حب محبوبا مکان باير
احياءى آهى را تربيت نمايد که بنده اى تاهقين از ريب العالمين
محرورم نمائند چه که از هر جنتى لى ايشم مجلى مرتفع شده و خواهد

کل را معدوم و مفقود می‌شوند قبل از آنکه مستلزم آن باشد
و احوال به صریح ازل شده قریب بخوند و بر هر چنان
باشند که ما موافق با کت دانند اینست از علم
آمر نه فيما سواه مستقر باید آگاه باشد باید تمام است بخند
امر مشغول شهید ناس اکثری بایدند لازم است که بایدی
تر بیت نفوس موقف تریت شوند ذل الله بان قبلك
فی كل الاحوال فيجعلك من الذين نصر الامم الله
بانفسهم انه ناصرنا صبرين نعمالك يا اسحق
طوبى لك يا اسحق بما فزت بما لا فاز به الاكثر

و شربت نهر الحیوان من قلع الطاف ربك الخ
يشهد بذلك موليك في قطب الجنان و انهاء ذلك
في جبرته و فود لك في ملكوته و عز لك ناس
ان ربك لهو العالم بما انت عليه لهو الحكيم الخبير
در سنین معدودات جمعی از اجاب از بعضی احکامات الهیه
سوال نموده اند نظر بکلیت ربانیه در عده تأخیر نماید
سنة عراين ششی را اهل بلاد لای الشرس حاضر لدا لوج
فی تحقیق سبب نظم علم و موه اسم است از سماء نسبت ازل
اعلم الله یومئذ من قبل انه لهو العالم على ما اراد

لا اله الا هو القدير جميع اجاب را دكوتا

والله انزل قبل حق تجسير برسانيد وباركاه مستعمل در ريز

انما البقاء عليك على من يحبك لوالله

بنام دوست بخدا

انشاء به عنايت والطف ملك اسماء ساقى رحيق نفا

كه در معين قلم اعلی جاری است بهشيد در كل جهان اين كونا

جوان را بهم رحمن بنوشيد و بنوشايد اليوم براسال الله

جناب خدمت حق لازم و واجب است و خدمت او تليغ *

امرش باين خلق بوده و خواهد بود و مخلصه در غفلت اسم ناسيد

مع انكه تير عظم در قطب نوال مشرق و مضی كل در غفلت

ساز و رزاد غافل الا من شاء و بك تعليم الخبير

طوبى لمن نبذ الهوى و اقبل الى الله مستطعنا

عن العالمين امروز سيند روزها و سلطان ايامها

مبارك نفسى كه از نجات اين ايام بجهت فهميد فائز شده

باستقامت كبرى با امر ملك اسماء قيام نمود اوست بمنزله

البكل البشر كذا لك حكم مالك القديرة لعلها

على ما يري انشاء به بايد اجساد ريمه را از رشحات بحر

كرم الهية و نفس ريمه زنده نمايند در حق اولان در صدق

باشید که بیداری را از کوه تر قریب بنمایند و ممنوعی را از
زالان و ممال بچینانید چه که رحمت حق سبقت داشته
و خواهد داشت لذا باید بحال شفقت و مرحمت بپس
بشود دوست دعوت نمود و از آنچه غیر دوست باز داشت
بعضی از تاسوسناس با کمال کبر و خدعه در صدد نفوذ مقبله
بوده و هستند غافل مشوید و ضلالت افند محبین را از ترک
عزم منکرین و خیانت سارقین حفظ نمایند یوم عظیم است
و امر عظیم و اسرار کثیری ضعیف این الذین استغاثوا
على الامر على شان ما حق که هم عواصف التلاوت و لا

قواصف التلاوت این الذین بنطق الدنيا و تسكوا
بجبل اسم و بهم مالت الاسماء و این الذین معا
على نصرة امر الله المقدار العليم الحكيم يا ايها الناس
الى و حمد ان استمع النداء من شطر النجوم من الدجى فيه
ينطق مطلع الانعام الله لا اله الا هو المقدار العليم
الحكيم تم على خدته مولايك على شان لا يبعدك
سطوة الملوك و لا اشارات الملوك كذلك
يا امرت من لاح به ملكوت امرت بك المقدار العليم
قل بسم الله و بالله و خذ قدح الايمان بيدك يا

باسم ربك الرحمن ثم اشر مبصر في كل الاحياء
باسم المهيمن على العالمين انت الذي تحرر علي
ذكرك القلم الاعلى ان عرف قدر هذا المقام كن
من الشاكرين نحب من الذين تجد منهم الاقوال
دون الاعمال الا انهم من الصاغرين لو
يجتمع على اهل الارض كلها باسياف الشفاوة
البغضاء لا تصدق احدا منهم على ما هو عليه
عمل الشياطين قل يا قوم اجتنبوا عما هيتم
في كتاب الله اتقوا الله ولا تكونوا من الخافين

انك لا تخزن من شيء ذكروا الناس بما امرت
من لدا الوجه انا اردنا لك شائنا من لشئون
تظهره بالخزانة هو المقدر على ما يشاء لا اله الا
المتعالى العزيز المنيع تغش في بحر الطاف ربك
نسبح باسمك البديع انا اليك عليك وعلى من عدا
من الذين يرون وجوههم فطرة الايمان في انك
الرحمن الا انهم من المقرين

باسم سبتين رانا

شحات وحى رزاق سدره مستهى باعانت نسيم راز

مالک است و بهیئت این کلمات ترشح نموده یا امنی یا جود
 نیز کرم از افق عالم مشرق انشاء کند که درات مانع عاید که
 سبب اجتناب و اعتراض بر نیامده بنجات قیصر رحمت
 زایل شود تا جمیع هم بحال محبت و دوداد و مودت و اتحاد و مجامع
 توحید نمایند اکثری الزناس از ندی غفلت نوشیده اند
 از آلودگی و او دام تربیت شده اند لذا باید نفوس مطهره
 راضیه مرضیه که از بحر ایقان نوشیده و بمقام بلند ^{اطمینان}
 فائزند بکمال حکمت و رافت عباد پروردگار از زمین رحمت آید
 تاز و خرم نمایند اینست اعلی المقام عندند مالک الامام علی

من انقطع فی سبیل الله و هتک الناس لی هذا
 الصراط الواضح المستقیم اینقدر بر آفتاب سلوک
 بوده که آنچه مابین بهس ذکر شده و میشود اکثر آن از ادوات
 خلق بوده و حق از آن منزله و تبر او عندند ملکوتی است لذیذ
 که مقدس است از عرفان اهل اسکان چنانچه رشی از مقام این
 بحر دراض طیف بر آفتاب و شمع سلطان الذی صدق الله
 العاشد آنچه الیوم لازم است نیست که باید قلب از جمیع ^{اطمینان}
 و اشارات که عند الناس مذکور است مقدس نمود در شجره نوح
 و باطن من عنده ظاهر بوده اند لیکنی العالمین چه مقدار

علماء و حکما که بعد از طلب و تظاهر بمقصود فائز شده
و چه مقدمه دراز نفوس غافله بجزو صغای آیات مالک است
با حق اعلی توبه نمودند مثل عالمی که بمعلوم فائز شده مثل
نفسی است که اجماع محکمه لا شخصی جمع نماید و لکن از عرفان
ذهب فاصر شده یعنی از اصل ذهب را نشناسد تا بان
اجمار استخوان نماید و این مقام عالمی است که فی تحقیق علم
تا چه رسد بنفوس که از علوم ظاهر هم محرومند قرون بعد
بتالیف و تصنیف کتب موهومه مشغول شدند و باوصاف
خوار ناطق و چون بجزو صغای ظاهر و کثره وصال جاری و

شمس فضل شریف علی زان محجوب است که بکتاب این است
شان اسرار و مقامهم اکثری از علوم که نزد اس بوده لکن
یعنی است اصل علم و جوهر آن عرفان معلوم بوده و من دون آن
ما ینفع به الناس ان کتاب لعوام المیین العالیه ^{طی}
بسیب اعمال و اقوال خود مفت میشدند غرور بشانی آن
محبوب بود که با چند قسم از اعدائیه که شده اند اگر درست تفکر
فرمایند در آنچه گفته اند و بس که بید تصدیق بینمایند که در مصلحت
و ادوام ظاهر شده هرگز در دویت سنه او از یاد نکرده اند
و احادیث و اخبار را شخصی روایت کرده اند من دون آنکه طریقی

از صدمات ظهور اعلیٰ حاجی علیه ادراک نمایند قد خد کل
عالم منع عن بحر العلم وریح کل غافل سرع و سحر
و قال لا تحمد باحی العالمین سالمان نفوس در
خفی و جلی مشغول بودند و ابد ادراک آن نمودند نفوس که کلمه
کلمات رسول الله خلق شده اند آن نفوس در شبه آنحضرت میگفت
فوق آنحضرت میدانستند بلی بنابر بعضی اقوال میفرمودند
و لکن از بیانات و عبارات آن نفوس نمطلب وضع و بیان
عصمت کبری که مخصوص نفس حق است از جهل و نادانی در
مادوشن ذکر نمینمودند قد جعلوا بذلک شرکاء من دون

ان یعرفوا الا انهم من ابناء هلیلین مقام عصمت کبری
مقام بفعل باشتاده بوده و در آساست ذکر خطا نبوده و نیست
آنچه از مطلع غیب و مشرق و جمیع ظاهر شود حق بوده و خواست
بود و دون او در این مقام مذکورند چه که بعد از آنکه از آنکه
امر فرموده تجاوز نمایند بهیبط احاطه بهم فی الجمله ان کلمات
هوالناطق الا بهین و همچنین بایر مطالبی که نزد آن
قوم است ملاحظه نمایند تا بر او بام آن نفوس درست مطلع شوند
قلم اعلیٰ دوست نداشته بر ذرا این مقامات جاری شود و کون
نظر باینکه شاید نفوس آن ددو نها که با اشارات او آینه

از منزل آیات ربانیه و منظر بینات الهیه محجب بانداز
از خلق و باعث هم فارغ شوند و با حق حق توجه نمایند
عرف نعمات وحی بشارتی متفردی که جبار را معطر نموده
و کثرت اکثری از عباد از آن بی نصیب بماند غایب
کل ایمان مرتفع و نفسی از ملوک و مملوک را باقی نماند و
آنکه با علی اندازد او را بمولی الوری دعوت نموده طوبی لک
یا اسمی بناقت و تو خجسته و سمعت انداء واجب
بقولت بلی ثم بلی یا محبوب العالمین و لیک
لیک یا مقصود العارفين این همان مدالی است که

اصفا در طلب اصفایش جان داد و اندر بعضی شنیده
و ندیده و نور فضل نامستحکم الهی در فخر و کمال پرورش را
شنیدی و مطلع امرش را دیدی تذکرونا نزلنا لک من
قبل ان یا اسمی انک عاشرت معی و رایت بحر سکون
و جبل صطباری فکرمنا اقامنی علی الصبح ^{الصبح}
و الا و ضیق بسی شان این ظهور عظم ذکر نشد
از نظم اعلی در این مقام نیز ابھی چیزی جاری نمکشته ^{علا}
بدان کرمیه ذکر من قبل او بدو کرم بعد او یکلف ^{الغطاء}
بصطرب ملکوت الالهیه و کنی بالله علی ^{القور}

شهادت یاسی بیا و محن ناز شوق را مخمور مینماید
و لکن در این سخن غم بیا بزرگتر از محن مشاهده میشود
سبب ازدیاد و غم را نماند که گفته تعالى الذی یبدل
ما یشاء بقوله المبین علی العالمین و جمله این
اسکان نماید مع این شوق و این ظهور مع این بیان که
مکوت بیان از کلمه آن در بهتر از مشاهده میشود این طایفه
ارض اراده نموده اند که انوار آفتاب حقیقت را سر نمایند
فبفس ما ارادوا سوف یطوی بها طهم و یعنی آن
و نمایع هو ما نزل من قلم الحکم الحکیم و این عالم

المبین یا اسی الیوم آفتاب خود در شوق و بحر کرم در
امواج و سماء غایت شیر لطف و شفقت فرزن کرد
آفتاب اقدس دست در جلفه فرماید مشاهده نمایند چگونه
فضل الهی خلق را قنای را احاطه نموده که با لزم حساب
اجتناب و هرگز مرتفع شده تا جمیع اعم با یکدیگر معاشر
شوند و کمال محبت مؤنس قل نفسی لک فذلک الفداء
یا جواد العالمین مقصود از این بیان آن بوده که کما
عند الله قاتل شوند اگر حکم اجتناب باقی تقرب در این صورت
ممنوع است و بعد از منع آن اعدی بر آنچه ظاهر شده

مطلع نخواهد شد و جمیع از نعمات آیات الهی و نعمات
 قبس رحمت محروم خواهند ماند امر بجلت نمودیم و اکثر
 بقصود اندر ذکر آن نرسیده اند فساد و زلزل و غیره
 جمیع نمی شده تا کفر عباد با خلاق نرود عباد غافل
 بشر احدی کشاند در سنین معدومات از اطراف ^{معنی} عرا
 ناس بشر افسوس دارد و از او امر الهی سوال مینویسند
 انا امسکنا القلم عن ذکرها الی ان لقی المبعثات
 اذا اشرق من افق راده و بک شمس الا و امر ^{حکام} و الا
 فضلا علی الا نام انزلوا الغفور الکریم چه کرد



النبیه بمنزله بحیرت و اس بمنزله جنان لوم بر فون
 و لکن بجلت اید آن عمل نمود مشا از جمله احکام حقیت
 الحان و نعمات بود حال اگر نفسی از اهل میان جبهه بماند
 عمل قیام نماید غفلت نکند چه که سبب اجتناب
 واضطراب من فی البدن خواهد شد اکثری ضعیفند و از ^{مقصود}
 بیدار بیدار جمیع احوال حکمت را چنانچه نمود تا امری اعدا
 نشود که سبب ضلالت و فساد و فتنان نفس غافل گردد
 سبقت رحمت العالم و فضله احاط العالمین
 باید کمال محبت و بردباری ناس را بجرمهای متذکر نمود

اقدس خسته شاه و کواه است بر رحمت الهیه با فضا
 نازل شده که ذکر آن ممکن نه و اوست مغفای عظم از
 برای جذب چشم و علم سوف بپدر اند فی الارض سلطان
 انه هو المقتدر القدير نفوس که ایوم باقی اعلی ناظرند
 و بحق موقن اگر بعضی اعمال نکامل نمایند و با نفسی حکمت
 نازلند مانند باید بر آن نفوس سخت گرفت ان ذلک لیس
 الکرم ذوالفضل العظیم مثل حشرات آن بلاد را
 منع نمودیم و مقصود این بوده که کل را از آنچه غیر محبوب است
 مقدس و شرف داریم و لکن این ایوم ممکن نه چه که در

بعدی حامی که عند الله مقبولست موجود نه لذا اگر نفسی بیک
 موجود توجه نماید لا بأس علیها بعضی از احکام است که اگر
 عمل آن ضرری نداشته و ندارد بر کل واجب است که عمل نماید
 و بعضی سبب مضر است و ناسر خواهد شد لذا معلق است بر
 شد تبلیغ امری تعالی لکلیل اعمال است حال اگر نفسی مجبور
 قیام نماید و آنچه سبب جناب است و اعراض و غیر من حکمت
 بیان کنند از حکمت خارج شده چه که شخصی مایلها با امری نمک
 و شربت بسته بکرتبه خلوف آراسته و بعلت آن مطیع
 بسته سبب جناب و اعراض او کرد باید بر حق و مدارا

تربت نموده و بر صند افیه کشانید و در صحت و شفقت ظهور
تفکر فرمایید لعل ان الرحمة تخیل فی نفسها ان فی
الیه و مجد رحمة التي عجز عن ادراكها كل عالم
انا نذكرك في اكثر الاحياء و نذكر الايام التي كنت
تخضع لك العرش مثل الله بان يجعلك مغناطيس
يجذب بك العقول و النفوس هو الذي عرفنا الحق
بعد فناء الاشياء كلها ان اشكره بهذا الفضل
اليوم امری به بكل لازم است بعد زرع فان منظر ظهوره استقامت
بر امره است علی شان لا يمنع وضوء العالم ولا

تجبه سطوة الجنود انه هو المقدر المهيمن المتعالي
الودود

ان يا ورداء ان اسمعوا النداء من مطلع الكبرياء
المرتفع في سبع عكلاء انه لا اله الا انا العزيز الوهاب
اتادعوننا الكل الى الله من الناس من اقبل و منهم من
اعرض والذي قبل انة من الفائزين في ام الكتاب
قل يا مشركين لا م الى من تدعون اليوم تالله قد
ظهر مطلع القدم و بيد بعض العالم يلا و يد كيف
يشاء و انه هو العليم الحكيم قل هل تفرون عن الله

جَانِكُمْ يَكُونُ الرَّحْمَانُ اقْتُوا الرَّحْمَنَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ
 الَّذِينَ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ رَبِّ الْأَرْبَابِ غَوَّامًا عَنْكُمْ
 وَخَذُوا مَا آتَىٰ بِهِ اللَّهُ مَالِكِ الْقَرَابِ فَاعْلَمُوا أَنَا
 أَنْتُمْ لَا تَرْجِعُونَ عَمَّا عَلِمْتُمْ يَا خَلْقَ الْعَذَابِ مِنْكُمْ
 وَتَرَوْنَ اعْظُمُ عَمَارًا يَقُومُ مِنْ قَبْلِ كَذَلِكَ بِبَيْتِكُمْ
 عَنْهُمْ أَمْ الْيَانِ طُوبَىٰ لَكَ بِمَا تَقْرَأُ عَلَى الْأَفْنَاءِ
 بَصُونِ الْأَمْحَانِ فِي شَأْنِ رَبِّكَ مَالِكِ الْأَرْبَابِ أَنَا
 مَعَكُمْ مَا نَطَقْتُ بِهِ فِي ذِكْرِ اللَّهِ وَنَشَأْتُ أَنَّهُ لَا يَمُوتُ
 عَنْ عِلْمِهِ مِنْ شَيْءٍ يَنْهَدُ بِذَلِكَ كُلَّ عَارِفٍ بِصَادِ

طُوبَىٰ لَكَ يَكُنْ نَهْدَانَهُ بَصِيرَتِهِ وَنَطَقُ بِذَلِكَ
 بَيْنَ الْعِبَادِ وَأَرْسَلْنَا لَهُ فِي سِنِينَ مَعْدُودَاتِ الْأَرْبَابِ
 تَضَوُّعَ لَهَا عَرَفَ الرَّحْمَنُ فِي الْأَمْكَانِ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ
 طَرَفُ اللَّهِ إِذْ كَانَ مَقَرَّ الرَّشَقِ فِي هَذَا الْقَبْلِ عَظِيمٍ
 وَمِنْ قَبْلِهِ فِي أَرْضٍ أُخْرَىٰ يَنْهَدُ بِذَلِكَ مَنْ يَنْطَلِقُ
 بِالْحَقِّ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمُقَدَّرُ الْمُخْتَارُ فَاشْكُرْ لِي
 بِمَا سَمِعْتُمْ هَدْيِي وَفِيهَا مَا أَنْشَأْتُ فِي وَصْفِ
 رَبِّكَ مَالِكِ الْأَرْبَابِ غَرْدُ عَلَى حُصْنِ الْعَالَمِ هَذَا
 الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ لِيَنْتَبِهُوا بِهَذَا الْقَبْرِ وَيَتَوَجَّهُوا

لا هذا الا قول الذي منه اصل آيات الانفاق لا يخرجوا
عن العبادات من اجل اقرب شهيد بذلك ولا
الا نام انما اليها عليك وعلى من معك من ذلك
بذوق الا وهما اقبلوا اليه في الايمان

الا فليس الا على

ذكر الروح عبده في اللوح قد كان بالروح كونا
يحييه مستعلا بنار الا على شان ينطق ببناء
مولاه كذلك كان الفصل شهيدا ان انصرفوا
فيكم بالاعمال المحسنة ثم بالبيان كذلك امرهم من

لدى المؤمنين انه كان بكل شيء عليما ان الذين
يفسدون في الارض اولئك ضلوا السبيل و
كانوا عن الحق بعيدا ضلوا اشارات الهدى
ثم اتخذوا الى الله سبيلا يا احبائي لا تحزنوا
من الدنيا وشؤونها فان الله قد ركبكم في عوالم القدر
ما انقطع عن ذكر القلم وكان الله على ما اقول
شهيدا قل يا قوم لا تركبوا البغي والفساد و
لا تتبعوا كل مشرك مريب اياكم ان يغيب بعضكم
بعضا قد حرم ذلك في الاولاج اتقوا المؤمنين

لا تكون من المفسدين لا تدخلوا بيتنا الابد
الاذن ولا تخافوا في اموال الناس ولا تكونوا
الذين ظلموا ان هذا خطأ كبير ان انصرفوا
في حبات ان الذين يحبونهم لنفس في تلك امل قبا
مكث في موف يرون انفسهم في مقام ربيع انكم
ان يجادل بعضكم بعضا ان تعدوا في دين الله و
لنا يحدث بينكم ما لم يره ربكم العزيز الحميد ^{هذا}
سبيل ان اسلكوا فيه باذن ولا تكون من المترين ^{هذا}
صراط الحق انه لصراط مستقيم قد بينا في الكتاب

تفصيل كلتي اهل الناس يتبعون ما هو خير لهم
هو الا ناصح امين الذين يتبعون الهوى اولئك
ليسوا من اهل الهدى يهد بذلك ربكم العلي
الا يهي لوانتم من الموقنين ان امرؤ عبادي وملت
بالعصية والتقوى اهل يقون من رقاد الهوى ونجون
الى الله فطر الارض والسماء كذلك امرنا العبادين
الذي شرقي يتر لا فاق من جهة العراق ومن الناس
نقص ليشاق ومنهم من اتبع بما امر من لدن حكيم
ليس ضرر مني ولا تاتي وما يرد علي من طغاة عباد

بل على الذين ينسبون انفسهم الى هذا المظلوم
 يرتكبون ما تضيق به حرمة الامر بين خلقه الا انهم
 من المفسدين ان الذين يفسدون في الارض
 يقتربون اموال الناس ويدخلون البيوت من غير
 الاذن ان يرى منهم الا بان يوتوا ويرجعوا الى
 الله الغفور الرحيم كذلك نزلنا في اكثر الاطوار
 لعل يثبتون في انفسهم ويتبعون الحق في ايامهم
 منهم من اخذ ومنهم من نبذ والذين اخذنا من القرآن
 ان اس غلا اشي ولا تكلم الا على الحق اناس

ثم اخضع لعباد الله المقتربين كذلك يعطيك
 لسان الامران اسقبح بما امرت ثم اعل به لتكون
 من الفائزين ان الذين لو يظلم منهم اما الله
 في وامره او لك لو يصدق عليهم حكم الايضاح
 ولكن الناس اكثرهم يحبوا عن امر الله وكانوا من
 سوء اخسرين قل يا قوم هل ينبغي لاعدائكم ان ينسب
 نفسه الى غير الرحمن ويرتكب في نفسه ما يرتكب الشيطان
 لا فائدة الشيطان لو انتم من العاديين قدسوا
 بقلوبكم عن حب الدنيا ثم السنكم عن ذكر ما سواها ثم

١١٧
اركانكم عن كل ما ينفعكم من القدر ويقرنكم الى ما
يامركم به الصوى اتقوا الله يا قوم وكونوا من المتقين
قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لا تفعلوا فما الفرق ^{بينكم}
وبين الذين هم قالوا الله ربنا فلما جاءتهم على ظلال ^{العرش}
اذا كذبوا به وكانوا من المنكبين خلصوا انفسكم
عن الدنيا وزخرفها اياكم ان لا تقر بواهبها لانها باكية
بالنبي والخفاء وينفعكم عن حراط عن مستقيم ثم
اعلموا بان الدنيا هي غفلتكم من موعدهم واشتغالكم
بما سواه والاخرى ما يقرنكم الى الله العزيز الجليل

وكل ما ينفعكم اليوم عن حب الله انها هي الدنيا
ان اجتنبوا منها لتكون من المضلين ان الذي
لن ينفعني عن الله لا بأس عليه لو زين نفسه ^{بخل}
الارض وزينتها وما خلق فيها الا ان الله خلق ما في
السموات والارض لعباده المؤمنين كلوا يا قوم
ما احل الله عليكم ولا تحرموا انفسكم من بلای نعماء
ثم اشكروا وكونوا من الشاكرين يا ايها الذين اخرجوا
الله بالغ الناس رسالات ربك احل ينفعهم عن
شط انفسهم والموتى ويذكرهم بذكر الله العلى العظيم

قل يا قوم اتقوا الله ولا تسفكوا الدماء ولا تتخذوا
مع نفس وكونوا من المحسنين اياكم ان لا تفسدوا
في الارض بعد اصلاحها ولا تتبعوا سبل الضالين
ومنكم من اراد ان يبلغ امره ولا يبلغ ابراهيما بل يبلغ
اولا نفسه ثم يبلغ الناس ليجذب قوله قلوب الناس
ومن دون ذلك لن يؤثر قوله في افئدة الطالبيين
اياكم ان لا تكونوا من الذين يأمرون الناس بالغير
وينسون انفسهم اولئك يكذبهم كل ما يخرج من
افواههم ثم حقائق الاشياء ثم ملائكة المقربين *

وان يؤثر قول هؤلاء في احد هذا لم يكن منهم بل
بما قدر في الكلمات من لدن مقتدر حكيم ومثلهم
عند الله كمثل الشرايح يستغنى من العباد ويحرقون
في نفسه ويكون من المحترمين قل يا قوم لا تركبوا
ما يضيع به حرمتكم وحرمة الاشرار من العباد ويكون
من المنكرين ولا تقربوا ما ينكم عقولكم ان
الانتم والله عز وجل في كتاب الذي لن يمسه الا
الذين طهرهم الله عن كل دنس وجعلهم من المطهرين ان
اعدوا على انفسكم ثم على الناس ليظهر انار العدلين

افعالكم بين عبادنا الخاسرين اياكم ان لا تخافوا
 في اموال اناس كونوا امساء بينهم ولا تحمضوا نفوسكم
 عما آتاكم الله من فضله واتم بجزئ المتقين ضعف ما
 انفقوا من ماسن اليه الا هولة تعلق ولا امر يسطي
 يشاء ويمنع عن يشاء واتم لموا على الباذل المتزير
 الكريم قل يا ملا البهلاء بلغوا امر الله لان الله
 كتب لكل نفس تبلغ امره ويجعل افضل الاعمال لا
 لن يقبل الا بسد عن الله المهيمن العزيز المتدبر
 وقدوا التبليغ باليان لا بدونه كذا لك نزل الامر من

جبروت الله السلي الحكيم اياكم ان لا تخافوا
 مع نفس بل فيكم هذا باليان المحسن والموعظة
 البالغة ان كانت متذكرة فلها والا ما عرضوا عنها
 ثم اقبلوا الى شطر القدس مقر قدس منير ولا
 تجادلوا الدنيا وما قدر فيها باعد لان الله تركها
 لاهلها وما اراد منها الا قلوب اعباد وانها
 ليخرج بعين الوحي واليان كذا لك قدوا الامر من
 البهلاء على لوح القضاء من لدن مقضى عليهم ان
 على انفسكم ثم على ذوق الشرح ثم عباد الله الخاسرين

فبذلك من دليل لا تشكروا عليه لأن سلطان
 العرش يرفع عليه ما لا يأم ولا يسلم كيف ذلك أحد
 إلا من كان مشيئة وكم العزيز الحكيم أن يأمركم
 أن لا غيبة أن رأيتم من فقير ذي مقربة لا تشروا عنه
 ثم أقدموا معه واستغفروا منه عما رشح عليه من شكا
 أجرة القضاء تأسف تلك الحالة يشهدكم أهل بلاد
 الأقطار ومصلين عليكم ويستغفرون لكم ويذكركم
 ويحمدكم بالسن متدين ظاهر فصيح في أطوار السلطان
 لن يقتصر على دونه بعله ولا جند الحسن لو يستمر

بمن عصى ويقر ما شهد منه ليعتر الله عليه جزيا
 وأنه موخير الساترين كونوا يا قوم ستارا في الآخرة
 وغفارا في الدنيا ليخبركم الله بفضلهم ثم اصغروا
 ليصفح الله عنكم ويلبكم برباؤه التمجيد وأن يستجركم
 أحد من المؤمنين وكنتم مستطعنا فابوه ولا تخشوا
 فما أراد ليحكم الله في ظل رحمة يوم الذي فيه ينزل
 ويسعد الأقطار ويضطرربا كان أقطار من أخصاب
 قل يا قوم عليكم بالسداد أخلص لأن برزخين منكم
 ويرفع الله أمانكم ويسلوا مقادركم ويؤدوا امرأتكم من

مَلَأَ الْأَرْضَ وَفِي الْأَرْضِ لَكُمْ أَعْرَافٌ كَمَا أَمَرَ أَنْ تَكُونُوا عَلَى الْحَقِّ عَظِيمٌ
أَنَّ الَّذِينَ يَسْتَفِضُونَ السَّيْلَ وَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَهُمْ
وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أَتَنْتَظِرُونَ أَنْ يَأْتِيَهُمْ مِنَ اللَّهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
مَا أَقُولُ مُبِيدٌ لِيَوْمِ الْحِسَابِ إِنَّهُمْ عَنْ عَذَابِ اللَّهِ الْقَائِلِ
عَمَلُ جَائِزِينَ الَّذِينَ يَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّا وَتِيقُونَ
الشَّيْطَانَ فِي أَعْمَالِهِمْ إِلَّا أَنْتُمْ مِنْ الْخَاسِرِينَ إِنَّمَا
قَضَى الْأَمْرَ أَشْرَقَ نِيزَانًا فَاقْ مِنْ شَطَرِ الْأَعْرَافِ
أَمْزَاهُمْ مِمَّا يَنْقُطِعُ عَنْ أَعْمَالِهِمْ مِنْهُمْ مَنْ خَدَّ
الْحَقَّ وَأَعْرَضَ عَنْهُ مِنْهُمْ مَنْ اتَّبَعَ الْحَقَّ بِالْحَقِّ

وَكَانَ مِنَ الْهَادِينَ قُلُوبُ الَّذِينَ أَنْكَبُوا الْأَعْيُنَ
وَتَمَسَّكُوا بِالدُّنْيَا أَنَّهُمْ لِيَسْوَإِمْ أَهْلُ الْبَهَائِمِ هُمْ غَيْرُ
لَوْ يَرِيدُونَ وَإِنَّمَا مِنَ الْغَيْبِ يَوْمَ عَمَلِ الْحَافِ
وَلَا يَلْتَفِتُونَ إِلَيْهَا إِلَّا أَنْهُمْ مَنِي لِحَدِّثٍ مِنْ قِسْمِهِمْ
مَلَأَ الْأَرْضَ عَلَى عَرَفٍ لَتَقْدِيرٍ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ رَبُّكَ
وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ لَوْ يَرُونَ عَلَيْهِمْ ذَوَاتُ الْحَافِ
بِأَحْسَنِ الطَّرَافِ لَا تَرَى إِلَيْهَا بَعَادَهُمْ بِالْحَقِّ أُولَئِكَ
خَلَقُوا مِنَ التَّقْوَى كَذَلِكَ يَعْلَمُ قَلَمُ الْقَدَمِ مِنَ الْقَدَمِ
رَبُّكَ الْخَزِيرِ الْوَهَّابِ

يا محبوب

فوعزتك يا محبوب لو تعذبني في كل حين ببلادك
لاحت عندي بان يحدث بيننا ما لا يكد
قلوبهم ويتفرق به اجتماعهم لانك ما يفتني الا
الاتحادهم على الهلاك الذي لا يقوم مع خلق مما لا
ارضك واعراضهم عما سواك واجبالهم الى اعين
كبرياؤك وتوحيهم الى طريقتك انا فاعزلي يا
الحبي من خطاب عنايتك انخفيت ما يطهرهم عن كل
وعن حذرة انت البشرية ليجدون منهم اهلا لا

مناجى التقديس ولا انقطاع ثم ايدهم يا الحبي على
الذي انت اودته وهوان لا ينظر احد احد الا وقد
ينظر فيه بحلي الذي تجلت له بهذا الظهور الذي
اخذت عهد في هذا البيان عمر في الاكوان ومن
كان ناظرا الى هذا المقام انما عز الا على وهذا
الشأن الا كبر انما سنى لن يستكبر على احد طوبى
للذين فادوا بهذا المقام انهم يعاشرون مقامهم
بالروح والريضان وهذا من توحيد الذي لم تنزل
احبته وتقدرة الخاص من جوارك والمقرين من

توبیت اذا اسئلك يا مالك الملوك باسمك اللهم
منه شرعت شریعتی المحب والوفاة بین العباد بان
تحدث بیننا بآئی ما یصلحهم متحد فی کل الشئون
لیظهر منهم آیات توحید بین بریتک وظهورات
القرب فی ملکک وانما انت المقتدر علی ما تشاء
لا اله الا انت المهیمن القیوم قلم علی منیر یبدر
حق مقصود از من این درای می تواند و بدای می ستان
نفوس موقفه بانه با کمال اتحاد یکدیگر ملکوت نماید نشان که
اختلاف و اثنیت و غیرت از این محمود لا در حدوت

مقصود که در کتب آئینه نازل شود انسان بصیر در هیچ امری
از امور نفسی راه و اردنه آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت
شان او و پاکی فطرت او مثلاً اگر نفسی متغاضع شود از برای
دوستان اهل این خضوع فی الحقیقه بحق راجع است چه کنیم
با یگان اوست بانه در این صورت اگر نفس مقابل مثل او
حرکت نماید و یا استکبار را وظایف شود شخص بصیر بطریق
و جزای آن رسیده و میرسد و متضرع نفس مقابل بخود او
راجع است و هم چنین اگر نفسی نفسی استکبار نماید آن استکبار
بحق راجع است نفوذ بالله من ذلت یا اهل الاکابر

قسم بایم اعظم حیف است این ایام نفس بشوئات عریسته
ناظر باشد بایستید بر امر الهی و بایکدیگر کمال محبت
ملوک کنید خالصا توجه اندام محبوب حجاب نفسانیه را
بنار احدیه محترق نمایند و با وجوه ماضیه مستبصر بایکدیگر
معاشرت کنند کل مجایای حق را بچشم خود دیده اند که
محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از اجزای الهی از این عالم ^{نورده}
باشد قلب عالم از کله الحیه مشتعل است حیف است این
مستقل شوید انشاء الله امید داریم که لیده مبارکه را بیده
الله تعالی قرار دهید و کل بایکدیگر متحد شوید و بطور اخلاص

حسنة مودعه مژین گردید و بهمان این باشد که نفسی از
غرقاب فنا بشریة بقا هدایت نماید و در میانه عباد و تعبدی
رفاقت کنید که آثار حق از شما ظاهر شود چه که شما ندانید اول
وجود و اول عابدین و اول ساجدین و اول عاقلین و اول
انطقی با اراد که اسماء شهادت ملکوت اعلیٰ مشهور است ^{از ذکر}
شما در نزد شما گمان کنید این سخن و هم است یا لایتم ^{نورده}
ما یوفی ربکم الرحمن من علو شأنکم و عظمت قدرکم
و سمو مقامکم فقل الله بان لا یتعکم انفسکم ^{الکوا}
عنا قل لکم امید داریم که در کمال الفت و محبت و دوستی با

كبر قدر ما يندبنا نيكه از اتحادهما علم توحيد مرتفع شود
رايت ترك منهدم گردد و سبقت كبر مدي كبر كبر و
حسنه و اظهار رضا له اخلق و الا من يفعل ما يشاء و
يحكم ما يريد فانه هو المقتدر العزيز القدير
الا قدس الا عظيم الا مع الا عظيم

ان يا ارحم الراحمين ان احمد الله بما جعلك امطار الغفر
لنا فرغنا في الا و ارضى لطيف المباداة و جعلنا
ربيع العنقا قتل الغرياه من الا شجار البديع
هذا افضل لا يصاد ما في الا مكان و سقنا

رحيق ايمان من قراح الطاف ربك الرحمن و
هو هذا الغم المقدس الذي اذا فتح اهتزت
المسكات و تحركت الموجودات و فطقت الود
هذا الكثر النجوان من الا بداع و ارسلك
في اكثر الايمان عرف الرحمن من هذا الغمر
على من ربك العزيز المختار تالله الحق لو توبه
الوجود من القبح اليهود ليراه طائرا الى المجد
مقام الذي فيه تنطق سدة السموات لا اله الا
العزيز الوهاب طوبى لك بما كنت سائرا في

وكتاية الفرج وألا طمان لأهل البهائم التي
انقطعوا عما سواه وتوجهوا بالقلوب إلى هذا
الشطر الذي من أضائت الأفاق قد تحت عليهم
ترشح عليك من أمواج هذا البحر الذي خاطك
في الأكوام أنت الذي عرفت نصر الله وتمت عليه
بالحكمة والبيان قل أن نصري هو مبلغ امرئ هذا
ما ملكت به الألواح هذا حكم الله من قبل ومن بعد
قل أن عرفوا يا أولي الأبصار أن الذي خرجوا
عن الحكمة أو آتاك ما عرفوا نصر الله الذي ترك في

الكتاب قل اتقوا الله ولا تضلوا في الأضواء
خفيها ما امرتم به من الدين ربكم العزيز العليم أنه
علم النصر وعلمكم بيان لن يعترية ظنون الذين
هنا موافق ههنا الشبهات إن يا أحمق إن أسق
المكافات مرة أخرى من هذا الصبح الذي برحت
البلاد ثم اضرم في قلوبهم النار المشتعلة المانحة
من هذه السدة الحمراء ليقوم على الذكر والشأن
بين ملائكة الأديان قد حضر منك لدى امرئ كتب
شقي قرأها ما بفضل من عندنا ونزلنا الكل كأن

فيها ما اهتزت العقول وطارت الأرواح وبعثت
في كثر الأحيان أطوار الودقات وتغيّرات العنا
التي تغن على أخان كذا لك تحركت براحة الله
ذكرتك لتذكر الناس بهذا البيان الذي جعله الله
مطلع الآيات طوبى الأرض ارتفع فيها ذكر الله
والأذان فارت باسحاء ما نزل من سماء عالية
وبك الجن وصر العباد بما وصيناك لستموا
انفسهم عما نهوا عنه أم البيان ان الذين يرون
ما عرفت به الفتنة بين البرية انهم بعدوا عن

وامرؤالاتهم من الضدين في لوح جعله الله
مطلع الأرواح قلنا لو نزل النصر إلا من بكمة
من عندنا انه هو المقدر القهار لو اراد الله ليج
من عرين القوة وغضنر القدر ويزوروا
هزيم الرقود العاصفة في الجبال لما سبقت رحمتنا
قد نأتمام النصر الذكر والبيان ليفوز بذلك
في الأرض هذا من فضل الله عليهم ان ربك لم يوح
الغنى المتعالي قلنا هو الله ولا تركبوا ما يجر
به احبائي في الملك كذا لك يا مكرم هذا القلم الذي

منه تحركنا القلم لا على في مضار التحكمة والعرفان كبر
 من قبل على وجوه الذين تجل منها نصرة الهباء
 ثم ذكرهم بهذا الذكر الذي به قدرت حيون الاله
 انما الهباء عليك وعلى من تمتك بعيل الله منور
 انما يات يا همي بعضي الزمان مني اصرا ادراك
 چه که مشاوه میشود بسنوز صدح و ف و ز و بعضی مجهول است
 یعنی تمیز ندهد اند در اکثری الواح از فساد و زراح و جدال
 امور است که سبب اجداث فتنه و مضاهای بر تیره و تیره می شود
 شده اند مع ذلک با موری قیام نموده اند که سبب اضطراب افروز

و طلب شده گویند یکی از ملوک عرب یکی از زعماء گفته که
 آیا میشود نفسی را لوده نخورده باشد و تشنه شد آن نریم عرض نمود
 که بل بسا که از نفوس مستند که نخورده اند و نیندند تا اینکه بگویند
 ایام عربی و در بر ملکات شد ندیم عرض نمود که نام اینست که این
 از آن نفوس است که ادراکات خالوده نموده و نینداند چیست ملک
 ذکر نمود اگر چنین باشد یک دره زر تو به خواهم نمود
 بسط طعام شد از هر قبیل اهل موجود شد خالوده را زرد عر
 گذارند شروع در اهل نمود از طریق خوردن او ادراک نمود
 که نینداند ندیم از او پرسید که این چیست گفت در قرآن حق

۱۳۱
مجلس و غرض که نخل و دایان فرموده نخل چه بود ما هست کلام
اینست که این رآن باشد نیم عرض نمود اسی نکت باید
بروز عطا کنی چه که رآن را هم شناخته این حکایت
مقطوع الاول و الوسط ذکر شد چه که آنچه در آن بر صحت
بیان نمودیم باری جمیع من فی السیدان را در امور میجو
فساد و نزاع و مشورت نیکه سبب حدوث قته میشود منع
فرماید آنچه امروز مطلوب است تبلیغ امر بوده شد و نیکو
بخشمال بعضی از امور قیام نموده و می نمایند اگر تبلیغ امر قیام
کنند عنقریب کل اهل آن دایر بر دای ایمان فائز شوند یکبار

۱۳۲
در لوح جناب نبیل اهل قاین نازل اگر کسی بجهاد و شین
آیه فائز شود معنی نصر را ادراک نماید قل ان الیاق
جوهر یطلب النفوذ و لا اعتدال اما النفوذ
معلق بالطاقة و اللطافة منوط بالقلوب و اللغات
الضائفة و اما الاعتدال متراجه بالحکمة التي
نزلناها فی التور و الانجیل و الاحادیث ایسی بیان نمود
میطلبید چه که ناه باشد مؤثر نخواهد بود و نفوذ آن معلق
بافاس طیبیه و طوبی صافیه بوده و همچنین اعتدال آن معلق
چگونه اگر اعتدال نباشد سماع متعلق نخواهد شد و در اول بر

قیام نماید و اعتدال امتزاج میان بکشتن تا یک در درز و لغز
نازل شده چون جوهر درای این روشنی شد او است
فاحل که عفت و سبب یکدیگر است در برای تعلیق خود و این است
مقام نصرت قیود و غلبه الهیه هر نفسی بآن قائل شود او را در
تبلیغ امر است و غالب بر افنده و عقول عباد خواهد بود ایما
شخص بیان از مطلع وحی رحمن بعضی که در درز و الواحی
فرموده که ملکوت بیان و جبروت بسیار از او در انبساط
است و هزاران است و لکن اناس اکثرهم لا یعلمون
اینکه هر مقام نصرت و تضرع از قلم جاری شده و میشود

مقصود است که مبادا اجابتها با موی که فشاقتن و فساد
قیام نمایند جمع باید در صد نصرت امر نه بر آید بعضی که
ذکر شد و این از فضل او است مخصوصا بجای و تامل بمقام که
میفرماید من اخی فضا فکانا اخی اناس حقیقا
قائل شوند و غلبه می هر تحت این مقام بوده و خواهد بود در
او دقتی است معین در کتابی انزل علم و فطر سلطان
انزلوا القوی القالب القدر العظیم حکیم و باین
مقدّمه تفکر و تدبر نمایند در کیفیت تبلیغ و از کتب بدیهه الهیه
هر مقام آیتی و کلماتی حفظ نمایند تا در حین بیان در مقام که

اقضنا ما يد بآيات الحق ناطق شونده که اوست اکبر عظیم
و ظاهراً فمسم بشا نیکه سابع را مجال توقف نماند لغری
این امر بشانی ظاهر شده که ضابطه کمال وجود خواهد بود
اگر نفس در دست تفکر نماید مشاهده می نماید که در برای امری
نموده و نیست و کتاب اقدس بشانی نازل شده که جاذب و مجاب
جميع شرائط الهیه است طوبی القادین طوبی العارفين
طوبی للتفكرين طوبی للمتقسين و یا علی
انزل شده که کل را قبل از اقبال الهی فرموده و سوفی مظهر
الانوار من سلطانه و نفوذه و اقتداره ان ذلک طوبی

العلیم الخیر ان یا ارحم الراحمین ان استمع ندائی من طهر
عرجانی تعب ان یذکرک فی کل الاحوال با و بک
قائماً علی فکر بین الرجال ان ذلک یحب الوقوف
ملکوت لا فناء و قد ذکرنا الصفات ان الله
القدیر ثم اعلم اننا سمعنا ما اثبتت في مناجات
مع الله ذلک العلی العظیم طوبی لک یا ارحم
امورک علی هذا الاثر البهرم الغیر الحکیم فذلک الله
ان یقبل ندائک من طاهر الايمان في ملکوت
البهیم الیه تکائنات من غیر قصد و الا انه لا یقصد

على ما يشاء لا اله الا هو المتعالي لا تمنع الايدي
 الا وهو في الامعة لا يجل الاكم العلم الخبير
 ق و جنب الى بحر من

الا فذل لا تمنع الا عظم

ان يا قهي لا على ان اذكر من قبل الى ته وتحرك من
 عرف الوصال في ايامه وتوفيه اليه بقلبه وطقن مشا
 وانجذب بآياته واراد نصرته امره وقيام على قدرته ربه المهيمن
 المتحارب يا ايها القبيل انا اردنا ان اسبقك خراجيوان
 قرح لو تشر به جرة لتجدة اثار الفردوس وفواكه كونا

هذا من فضل ربك العزيز الوهاب واردا ان ربك جلال
 القدم بصرك ان مقدسا عن الا مكان واردا ان نعمتك
 النداء من فم ارادة ربك لتسكرو في العشي والاشراق ولدا
 ان نظيرك في هو الا لاشتياق لا باجعة مشبه اجتهاد
 ونقر ربك الى البحر لا برجل كرمل هبابل بالحرارة انجحة لدا
 الحقيقية المحذرة من قوة الروح تامة انها لا سرع من ارق
 الذي يخلط به الا بصار وسجك في محرو فان ربك بمرال
 ما فانه بقطرة منه اعد الا من شأه ربك لعزيز هدم وانه
 نفحات الوحي وفومات الاطاف على شأن تتحرك في جسد المر

فالعرق العظمی جسد انسان قلی یاقوم تانده قیلمت
 یدیهردانما مهینده علی من فی الدنیا و الدنیا لویجده
 صلاوة ما ترلناه کت یاخذہ جذب الایات علی شان یسیخ
 یفوق ہزیم ارقود العاصفة فی الجبال و شتمل بہ الافاق
 من فاضلہوم بدرج الحفظ التي نجت بید قیسمہ در لا توشہ
 سیوف ہامم ولا سہام لاہرب کزکات بہت اسطافضی
 و شتملت ارجی لیفرج بہ طلبک و تقوم علی خدمتہ موکات
 بقدرہ و سلطان ان اشکر زکات با توفیہ الیک طرفہ شکر
 علی ذکرک قہر العزت و ثبت ہمت فی اربع الاحوال ^{الصلی}

و یقی لکت ما نزل فی ہذا النوع الذی من قہر ہفت مرتبہ
 العظمتہ و لا قدر بلسان اربع اری ذکر شود و ہذا
 من فضل الخولکون من الصالحین احمدہ زینت
 استنایہ الہیہ در این ایام کہ اق ساء منیت بسم الحی
 و لا یخ ہت و بحر کم بسم اعظم ہر دایم باقی اعلی توفیہ
 و بعرہ و ثقی شبت جستی بشکر کہ این شرافت کبری و ثوبت
 عظمی باید در کل حیان نصرت امر جن مشول بپس اینکہ حق
 و عز اجای خود را نصرت امر امر غیر باید این نظر بفضل اعدا
 اجای خود را باید امروز حرکت از نفوس مطہرہ موقدہ رہنہ خود را

و صد و نهم و منصوص شده قایم و لغت را بدگر و بیان کرده
فرمود که شاید نفوس میستند و عظام رسیده از انقضا آیت
متحرک شوند و بشود دست توفیق نمایند تا کل انفس را آیت
قائز شوند و از رحمت و امده اش نصیب بزرگوارت نصیب
قدرت است اگر اراده فرماید بکلیت نفس جمیع عالم را متحرک
مباد و آفتاب تا که یکی از آیات است جمیع عالم را
آیت و صد و نهم و منصوص شده و چون آیت آفاقه این نور مشاهده
هوان و پس بر یکدیگر در نفس اجناس خود در است بر یکدیگر نفسی
بقدرت و قوت و غلبه هر فرماید تا جمیع مملکت ارض را متحرک

هر عارف بصیری از این مثل علی ادوات میسند آنچه را تا
عالی در آن نموده و بقلب و جان کلمات حسن را که در پیش
جاری شده تصدیق میسند و این مقام نظر بکلیت باشد
توقف نموده و ممنوع گشته لا یعلم امره الا الله علیه
المهمین علی العالمین الذی برقی لازم که ایوم تحت و بر آن
و ذکر و بیان حصول نفس و عدم تصرف نمایند و بر کثرت
رسیده احوال باقیه تازه بخشد انشاء الله و زلف نماید
بنا بر نهم و نهم و نهم و آن جهات را نور عرفان منور نماید
کذا لا تدان علیک النعم المکتوبة الباقية و علیک

نفحات قدس معشانيته وعلى اذنك نداء
 الاطياب لا على وعلى بصيرتك المعاني الشهوة
 فهذا الوجود المنيع ان اطمن بفضلها والطا
 انه يؤيدك بالحق انه هو المقدر القدير انه فعلك
 في كل الكمال انه هو العالم الخبير ولكن
 حكمت اظهر بهيد بكه ان امرت كره كل الراجح
 نازل منه طوق للعاملين انما الياء عليك
 على عباد الله المخلصين
 هو المنادي بالحق امام وجوه المخلوق محمد الله الذي

شمس السبيلان بقدره وقهر الزمان بسلطانه الذي به
 طوى ما انبسط في ستة ايام ثم انفعتم سموت لهران
 اقرب من لمح البصر وظهر المنظر الاكبر بما استوى مكلم
 الطور على عرش الظهور ونطقت السدرة امام الوجوه
 وبارتفع النداء من الارض والسماء يا ظهور اسم غير
 الوجود من الغيب والشهود وقرت العين وتموت الالهة
 الامرنة الوجه المقدر المختار تامة قد اتى اليوم والقوم
 ريب محجاب نسل الله تبارك وتعالى ان يوبخا
 على التقرب الى مشرق الانوار ويوقه سم على الزرع الى آ

فصله وعلى تداركت ما فات عنهم في سيد الأيام ^{الفصل}
 وسلم والتكبير والتهليل على يادي امره الذين منعتهم
 خوضاء الأنام عن التقرب إلى الله رب الأرباب ^{نبت}
 ما سواه واقلوا إليه يستقامه الحشر بها ظهر الله رما
 منهم اعراض المعصين وعراض المشركين الذين تكلموا
 بأبرارهم ليصده الناس عن سواد العباد قل اني
 بما يجذبكم إلى الله قل الله على ويترككم إلى مقام تنور بار
 بيان ربكم مولى الأنام يا غلب عليك سبيلنا وعنا
 منية ما كنت بما شرب رحيق البقاء من يد إعطاء قيت

على خدمته لا مبر بقيام اضطربت به اصحاب القعود حيث
 به الأحراب إلا من شاء الله ربك ما كنت يوم القيام
 أحمده في جميع احوال بذكر دنا وشغولي وبر خدمت
 قائم اينك درابه اعتراضات جناب سيد على ذكر
 نمودى بشرف اصنافا قل اعلم بعلم اليقين بان
 امر الكل بسبيل امره وما ترتفع به كلمه المظنه بين الله
 بعدوا من حكم حكمكم ان شاء الله ما كنت قد علم نازل كن
 باحت محتلفه اكر باوامر الهى فارتدند وباشفى
 عمل نمودند عند الله مقبول والله لا مبرج إلى الله

والغافل فی خسران بسین حق در کتب قبل جمیع عباد را
 این خود خوانده و این نظر تجلیات الهی در تیر رحمتی است که
 بر کس سبقت گرفته و بسیاری از آن آینه مخالفت نموده
 و هر منصفی گواهی داده و میدهم بر آنچه در قلم اعلی جاری شده
 آیا در شیطان چه میگویند که با جرات قدر و مقام از روی
 و مکان قرب و لقا محروم ماند بقول بعضی معلم ملکوت
 بوده آیا این مقام را که عذر مود و در بخت آن از اعلی آ
 ملکوت با سفل مقام عالم ناسوت متفر یافت و از جمیع
 ممنوع و محروم باغسل آینه چه بستان گفت

قابل غایت و رحمت بود و بسکامی نرسد در غضب و نفقت
 درباره محرم رسول الله تعالی غایت آنحضرت روح ماسوا غدا
 فرموده کلینی یا حمیرا کلینی و این کلام عباد که از مشرق
 قلم اراده مولی الهی جاری بر کمال عنایت و شفقت حضرت
 حاکمیت و حال حرب بشیعه میگویند درباره شمس آنچه را که گن
 میدانند آیا آن قول را سبب چه بود و این را در حرب بشیعه
 عتت چه یکی از مضارنه افکانه گفته نفسیکه در انتقام ده
 میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فرستاد
 قل شکروا یا قوم ثم انصفوا فیما نطق به مکمل الطوائف

استوی علی عرش الظهور ولا تكونوا من الظالمین
یکی از اجله انصار که موسوم بطبعیه بود بعد از طلوع نیر محمد
از افق شرب آنچه داشتند با مهاجرین مساوات نموده
مع کمال تقرب و هرسه از او آنچه که حین حقیقت
بعد از ظهور عمل مرده بود اجتماع نمود و حضرت متبرک
چکه در اول امر چنین امور سبب اضطراب و تقرب جهاد
در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود اما انزلنا
ایک کتاب بالحق لتحكم بین الناس بما ازل الله
ولا تکن للکافین خصیما باری با انزال الرحمن

الفرقان جرح نمایند در باره خلقت شبان میفرماید
فی لیس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد است
قل تفکر لعلک تتقون لانصاف لعلک متعینا
از این امور که شده دو جهت در آن موجود حتی الی الله حتی
الی نفسه و قسیمه کما فی عیایت بجهت اول ناظر ذکر میباشد
در باره او آنچه را که فوق آن در عالم خلق موجوده یا عندک
بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق چه میگوئی
این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیه باو متمسک و نشسته
آنحضرت او را امام و وصی فرمود و حکم در پیشرفت و ثبات عرش

نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زردی که از
اجله اصحاب آنحضرت بود عرض نمود آیا میشود اهل غل غل
در جواب فرمودند باشد روی این حدیث بحیثی و میسر
زردی هر دو نزد اصحاب قابل موقوفه قل انظروا لغيرها
ما نطق به القلم الا على في هذا المقام العزيز
البدیع دیگر معلوم و واضحست که مضربین مضربین
این مقام چه گفته اند منهم من قال اکره بل نبود از اول
پیشوای خلق قرار فرمود و اکره بل بود و اکره بل چه مقام
مقام هدایت خلق است در رتبه اولی و در عقیده شما آنحضرت

در این علوم اولین و آخرین است لذا باید چنین امری که مضاف
و مفای است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرت
نظر عقاید خود آن حضرت یمنه بذلك کل منصف
و کل عالم و کل صادق امین در هر صورت جمعی از
عباد در هر قرن و عصری همراض میسر شوند بعد از غزوه
احد اعراب اطراف به نیست قریش رفته شده که شود
و پسرش در محارب گشته شده بودند بسفیان گفت اگر کسی
تعلی شود و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر بگوید هم از این
کلمه نارحم و حرص در سفیان شستعل از کلمه هفت تن از اعراب

فرستاد در پهنه خدمت حضرت رسیدند و در حسب وظایف
کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله جمعی از ما
ایمان نازل شدند و بوحده نیت حق در استقامت و مقصد
معتزله هستند آنکه بعضی از اصحاب را امر نماند
با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و حرام متقین نمایند
از جمله هم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان
اصحاب دین خستیا کرده فرمان داد که بآین جماعت
بیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عجم و من
حسب الامر عازم آن حدود شدند و بعد از توبه و درود

آنچه که سبب عزت اکبر شده از برای اهل شرب و بعضی از
بنیاد قیام نمودند که خدای تعالی هر چه را خواست بر او کرد
جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر
و عدم صلح آنحضرت نمودند یا ایها الناس اطعوا الله و اطعوا
الراشدين و خواهد بود در یک مقام هم نفس نه گویید کلمه
چه که احتمال این حرب در اول ایمان نمود بابت منکر فی تحقیق
انسان نمیتوانست حمل نماید و کن در باره این مظلوم نصیحت
تکلم نموده چه که آنجناب و مندر عدل داشت و صدق
میدهند که این مظلوم بهت تمام در بال و پایم بعد از درود

باذن حضرت سلطان بهذب نفوس و تطهیر قلوب و قلوب
 برخواست و از فضل و عنایت حق جل جلاله نزارع و فساد
 وجدال را منفع نمود منافع عظیمه فی الکتاب و عباد را با
 طیبیه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب چهل سده
 که در هیچ محل احرار بحث نشد بلکه کور نصایح
 و حکمت را بیانی قدر مفسد در سکون و خاموشی پذیرفت
 امید آنکه از بعد آثار فساد و نزارع وجدال در علم نماند
 فاشل الله تبارک و تعالی ان یؤلف بین قلوبنا و
 یؤتیدهم علی تقدیب نفوس العباد و اصلاح انفس

انتر علی کل شیء تقدیر باعذاب یکت بهائی در باره
 شخص مذکور از حق جل جلاله بطیبیه آنچه را که عفت ظهور عدل
 و انصاف است این معلوم هم از برای او میسر است آنچه را که در جمیع
 الی الله است الهی الهی اید عبادک علی اعمال یقتضون منها
 عرف قبولات و علی احوال تكون مرتبه بمنزله
 و وقفهم علی اخلاق و نشر مجلد آنچه ایام کن
 لهم الرجوع الیک و الا نأثر عند امواج بحر عفت
 انک انت المقدر علی ما تشاء بارادتک المهیمنه علی
 مرتبه السموات و الارضین و آنچه آنچه در جواب

نموده بطراز قبول فائز هر يوم عزرائض غافلين حشر
 و اصبحت بوجه ولكن الله اخذهم بقلوبهم و ازاله
 تحت اثارهم بسلطانة و المنيه اخذتهم اخذ عن
 مقتدر بعضي از عزرائض را ذکر نمودیم مثال این امور
 از حد حصاص خارج اگر چه جلد از حد هری و قلبشان از نار
 بخضا فارغ و طاهر شود مشاهد نمایند آنچه را که امروز
 محرومند قل اعلم ان امرنا الكل بالتسلخ و انزلنا في سراج
 السلفين ما ينصف بهما كل سیر علی فضل و العز و عزه و
 در او هر دو لطف نیستی لکن نفس را در آن توبه الی الاقوال

ان یقرط هره و یمنه عن کل غشی فی کتاب الله رب العالمین
 و فی اول القسم یتسک و یعمل با ازاله الرحمن فی لغز و ان یقرط
 قل یتهم تم ذمهم فی غرضهم یحیی و یری و سوی نه کفیه
 الشرب کذکلت شرق نور الله فی المآب من افاق سماء اراده
 المقدر لهذا الوفا و فی قدم هر توبه بجله الی الله و بلسان
 و احفیقه مقبل الی البیت الاعظم یقوم و یقول ترکتم
 قوم لا یؤمنون بالله و هم بالافرة هم کافرون اذعان
 نفس المقامین و الله ین انما کانت مرقعه من اهل الهیة
 من اعظم الناس فی التحقیقه احرار طوبی لذلک نفسی کام

التي قيام نمود و عمل نمود آنچه از امر حقیقی و شرعی و حق الیقین
صین نازلند یا عذاب عینیت بهای نیز شرایع بقیین مبتدا
آفتاب از آفاق سموات الی افق الارض و الارض و مشرق
عجبت الی صین منت نشد اند حکم تبعی از سماء امر محسوس کل
نزل یعنی کل این نامورند و همچنین شرایی که ذکر شده اند
بطلب کل را مؤثر فرماید بر آنچه سزاوارست بعضی از سائین که
در مجلس دارد میخواند مقصودشان اطلاق بر حکم الهیت و برخی
محقق استوار و افکار مشبه و قریب بعضی ان ذلک مقام
یمع ویری و هو التبع البعیر و در معنی این کلمات عیانت

نزل یعنی این از اوان مبلغ امر مولیه ان یزین رأسه باطل
الانقطاع و هیکله بطراز التقوی فی مقام اخر یعنی
لکل مبلغ ان یقع ما عنده و ما عند القوم ناظر الی ما
عند الله المهیول لقیوم این مقدم نمرد در این مقصد ذکر
آنچه را که هیچ نصی از اراد نمود الهیاته اگر معدودی آنچه حق
اراده نموده عمل میکنند بر آئینه انوار آثار قلم علی علم اکتفا نمود
از بعضی از لغوی که خود را حق نسبت داده و میدانند هر شده آنچه
که سبب قبح اکبر است فلما و قولنا الحق لیس البلیه یعنی
و ما وید من اعدائ بل من الذین ینسبون انفسهم الی

نفسى ويرى يكون ما يروح به قلبى على كل عالم خبير
كل عارف بصير كثر امثال ابن آيات از سماء عجايب
نازل ولكن اذان الودع يقصصها موهوم از امطار كلمات
طيات محكمات محروم ومنوعه اكر كيت ليه از آيات منزله
را في حقيقة اصفا نماند البتة از اعينهم با عند الله راجع
وشهادت دهنه بر فضل وعجايب وعداك حق جل جلاله
كل ما يد عدل ونصا فراسئت نماند قل الهى الهى
عبادك على الرجوع اليك والمشاورة في امارك
آله على عينك ايرت لا قنهم عن بحر جودك

شمس عطايت ولا تعدهم عن ساحة قدسك ايرت
استلكت نور امرك الذي عند ظهوره تحت امارك الشرك
والنفاق ان تبدل اريكة الجهل ببر العلم والعرفان
وعرش الظلم والاعتداف بكرهى العدل والاعتداف
انك انت المقتدر العزيز اللطيف ودر مقام اين آيه
بما كه نازل وهر صاحب سمي خمين قلب اين مظهر از ان
اصفا ميسر اناك قد خلقت لنصرته ولكن نصرت
اعدائك بعمل كان قوى من جنود الملوك والاشيا^ط
في حقيقة اليوم عمل لا يقهره من اعدائهم واهل اعدائهم

یا خدایا بی نهایتی حکمت و بیان را محض صاحبان بصیر از غرض
 قلم اعلی ظاهر فرمودیم که سطر هر عدل و انصاف را بزرده علیا
 جنب فرماید از حق بصیر و سنج باید طلب نمود قد ظمیر
 لا ظمیر العالم الا من قبله لا من بعد یهدیک^{لک}
 ام الکتاب فی ملکوت البیان طوبی للثانیین و^{لک}
 للثانیین این حق را دیده و شناسی اگر می بینی زبانه
 مشغول و ز تفردات حمات فردوس اعلی ممنوع و محروم
 در معرضین بیان تفکر ناکه با جحه او نام در هوای او نام^{طری}
 الی همین آگاه شده اند رقی را که اخذ نموده اند که خلق نموده

ببیند بشاید ضرب شمس بر دایات متوجهین مشغول و در حقیقت
 اسرافیل و محبوب الغای که از حق بوده و هست دیگر عمل نمایند
 رنج من عمل فلسفه من اساء ضلیها بجوای جاد حق
 اکمل بفعل می باشد آمده و اعتراضات علم نزد این کلمه ششم
 و مفقود میفرماید اتم الو حکم علی آلا و من حکم السماء و^{علی}
 السماء حکم آلا و من لیس لحدان یعترض علیه اگر^{بصر}
 یافت میشه نازل میشه آنچه که کوه خاک را از خاکت بگذرد
 و کنیز برای متوجهین همین لائق که بسببین لازم نمی گوی
 اذن علم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه بینی بشر بر^{بصر}

فراه در جواب سوال یکی از حضرت حیدر علیه السلام بگوید که در ذکر
 من بخیر و نه جل جلاله و هم فواله و روح الله و خلقه فواله میفرماید
 قول خود را بگو اگر یک تبه از آیات من بخیر و نه تبه تبه
 اعتراف خواهد بود عند الله و در آنکه کل بیان را بخت کنی زیرا که آن
 روز آن یک تبه تو را نجات میدهد ولی کل بیان نیست
 حال حاضر کن چه معنی را با او نام و فطنان تا کند و بجهت
 نذر هم فی خوضهم نذر هم فی غفلتهم نذر هم فی اذعائهم
 نذر هم فی ظنهم یلعبون لا اله الا هو القادر المبین
 القیوم ایند در باره نذر ذکر و بی بادی ظاهر شده که

و مثل نهشته و ندارد در جسم لایق و لایق نفسی عمل خود آنچه
 را که حقیقت وجود خود نمود آنجا که هیچ صاحب میداند
 بی اضافت لایق همان و سایر احباب را بعلوم تصرف نمود و آتش
 حرص و هوس بشاری مشتعل که غیر حق از احصای آن عاجز
 دارند تا به حکومت نرسد و از او اخذ نمود و لکن الی صین بجا میسر
 تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه نماند هر نمایه در کثرت از او
 هر با امانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم و لکن بعضی
 امانت و حقیقت و صدق بخیاات و مفرات تسکستند لایق
 اکل اموال الناس اباطل و بعضی در این ارض با اعمال آلوده

شغول محض حفظ آن لغو سرا امر بخرج نمودیم و مکن غفلت
 آنچه را که هیچ فاعلی عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و
 بوده و مکن عدالت احداث نمود انا ارحم الراحمین ^{الحفظ} التور
 وَهُمْ اَنْزَلُوا لَنَا الظِّلْمَ وَالْاَفْكَارَ وَمَا دَعَا الظَّالِمِينَ
 اِلَّا فِي ضَلَالٍ اری جراض و هراس تخصیص باصفیانی
 و رفیق لوند شسته حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سینه یک کتاب
 یاد نوشته و همچنین سایر جهات آن که بسم علم معروفند و صاحب
 نسخ التواریخ در به حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ فاعلی
 ننوشت از حق بیستیم جبارا شتیه فرماید تا بعد از ده هفت

آثار و از هر سینه چند خطه و تفرس نمایند و اگر این توفیق نماند
 کردند کل بکلمه مبارکه ترک ملت قوم اعرضوا عنک و
 جاد لواء الباطل اتم کردند ان التائید یدک ^{النفی} التور
 فی قبضته بفعل مایشت و بحکم مایرید و مکن اعمال
 ایشان را از مشاهد امواج بحر بیان مقصود علیان منع شود
 ابعاد از مشاهده و آذان از اصغاء ممنوعند ان شاهده از ^{فان} شاهده
 شوند آنچه که سر از دست امروز اخلاف و اعمال نامر و میننداید
 آنجناب کل را بطراز اخلاق مرصع و اعمال مستبیر یارایند و
 بعد از ده هفت سینه کردند و در هر سینه آن مملوکوم فی تم شیان

بزرگم و مضمون بوجه ته و دارد منهم جزاء و لاشینا و بری نفسه
خطر عظیم چه که ستر نمودیم و بجان تصریح کل را آنچه سبب ارتقا
دارتقا است امر نمودیم اینکه در راه محبوسین و اتفاق بعضی
ذکر نمودید که احمد پش از موفق نمود بر علی که بجز رضا نرفت
بطراز قبول مرتز نسل الله تبارک و تعالی ان ینفع
وجوهم امواب الفضل و اعطاه و یقرهم الیه
یؤیدهم علی نصره امره یجود الحکمة و البیان و الا
و الا خلایق انه علی کل شیء قدير یا عند لی علی
من یجل حلاوه بیان او نصف فیما ظهر من عند

و هل ترى من یطیر باجته آلا نقطاع فی هذا الحکم
قلای قوم اگر این امر عظیم را انکار نمایند چه امری لایق از آن
و یاقابل ثابت بگویند اثبات با محاذ نهان و این مقام
از محسوس و قهود بوده است و آنچه از علم اعلی بری البت
شده خواهد شد و لایق من حرف الا و قدیر المستور
مستویا علی عرش الظهور ان ذلک یعلم و یقول فی کتاب
اکثرهم لا یعلمون اینک در باب الواع و مترا را از ذکر
خصن اگر نمودید کل مبتدا و اسفاة زکات احمد استقامت
مویه فرمود بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقا کلمه تهذیب

فمن كبر خدي قبل حجت ابراهيم فخره نسل الشان بقره
 على خصر امره وادقناه كلمته وادققناه عباده وبقوه
 على قسطه والقلوب وتزير النفوس انه هو المقدر
 الوقاب ذكر ابن جناب مرحوم مرفوع ميرزا آقا عبيد الله
 لا يحيى راغوديد ته احمد لا افكارش الجار ذكر وشار بر در صفا
 وبل غت غرين چون در ذكر مقصود اخبار ناطق لبي ابراهيم ذكر
 وبقوه قبول منور نسل الله تبارك وتعالى ان يوقته على عتبات
 ويومئذ يفتح به ابواب القلوب باسمه العزيز المحيي نبيه
 قد ذكرك من طريق هوائى وفتكك بحيل ذكرناك بذكره ووجه

الى ما كنت الكريم واجود اشكره قل كنت احمد ما ذكرته واذكرت لى
 ما نادى قل حرف منه بمنابك ورحمتك وفضلتك وحنانت
 ارب ترالى منجدا يا اياك مشقه بار محبتك سئلتك ان
 تجعلنى ثابتا راسخا فى امرك الذى به مضربت افئدة وبقوه
 لا اله الا انت الفرد الواحد العزيز الودود يا نصرته عليك بقاء
 وعنايته لذكر من قبل اياك انها فازت بذكرى من قبل طوبى لها
 انها فازت بحججه لا عدل له وبقوه جعلته مقدسا عن مشابهة
 الا مثال وهاجى العزيز المديح ذكرنا من قبل وبقوه بعنايتى و
 نورنا بنورته معرفتى ان ركبك هو الشفق الكريم يا عذير نفوس

مذکوره در نامه و جناب بد کفران و محرمه الازی ایدیم علی اقبال
 فی یوم فیه استعملت نذر عراض و فدا با اوصاف از سر عکس
 العباد طوبی لعلوب نعت نور لفران و لوجه تو جنت الی ازل
 وجه ربنا الحسن و لیرن قوت بند لایقان و لادن فازت
 با صفا الله اذ ارتفع بین الارض و السماء سئل ان یوما
 علی الاستقامه الکبری علی امره الاعز الارض لای بحیث لا یمنع
 الارض و لا صفوها و لا خوفهم ضررنا و لای عافها و یقنا
 نوراً میسی امام و جمیع هم کل عالم من عوالمه هر لغز الکریم
 و هر الغفور رحیم انا ذکر، اللهم حکمه من عذنا و انا لا نکریم

انور الساطع من افق سماء رحمتی علیه علی الله فی قیوم و من یغفر
 الخیر مخلصین و مخلصات و فائزین و فائزات و ذاکرین و ذاکرات
 و تحلیین و متحولات کل دراحت معلوم مذکورند و انجناب ایشان
 این بشارت عظمی منوره مسرود دارند ایکنه شخصی و به حجاب
 ذکر حکم و ازال لوح نوره اکثری با صفا الکفایه و بهشتی
 النفس و الهی تنکت میجویند یا عذیرا بر مقدس العزیز
 و النخشاء و مرتباً بالبر و التمسیت به یکشدن کل تعلیات ازل
 تیرا طمیسنان و یقان و غنی منوره میشدند اخذ و اما عند
 و نبد و اما عند الله جزاء لا یغفلهم ترشاه و علم کرده که

این معلوم بعد از تشریح تیر افق از افق عراق بدو حقیقت یک
 معنی در بابی و ایام اهل ایران را باقی غایت مقصود و بیان
 نمود و آن بدینست که در تمام بود در جمیع جهات کوه نفع و قوت
 و تسبیل بیان ابراهیم و بعد از هر مقصودی جز مصلح علم
 و تندیب نفوس است و در ادوات احوال بعضی مکرر شده
 که هر بصیری بخوبی پناه سپرد و هر کسی در بابی و ایام بجز در بابی
 نجات میطلبد تا آنکه از فضل و عایت تخریبان فی احوال
 شریفه باحوال نیست و اخلاق بر خیریه بر خیریه تبدیل است از حق
 بطلب است تا بدین فرایند بر عرفان مقصود معلوم چه اگر آگاه

نموده و در نایند آنچه را که حال منکره لست لست التوفیق
 کل الا سوال انه هو الغنی المتعال ذکر محمد مرفوعه
 نموده که در حق منسین و منکرین باقی است و حق است و صوره
 طوبی له و نصیاته له لست قد فاز بما لا فاز به احد من
 قبل و نه المقربون في هذا العالم علی مقام کریم انا
 کما مع اخوانه المحضون و اللقاء و ذکر ناه بما حاج به
 الغفران و الا مکان و حاج عرف عنایه الله رب
 العالمین و انزلنا الما قدرت به اعیان المعارفین و
 امر سلنا الى ارض لطاء ان رحمة و تلك اخلاص التوفیق

من الغيب اليهود ويل للذين ما عرفوا مقامه
 حملوا ما نأج به كل نفس فذرفت به دموع العائنين
 هل يبقى لذين ظلموا أو يجدون لأنفسهم حين ^{خذ}
 من مقراوس مهرب لا وينا في الذي غلبت ^{ثقت}
 الملائكة على والفرس والجم والجنة العليا قل
 ألهي الحوائف بين قلوب عبادك وعرفهم ما امرتكم
 بعبودك لو يعرفون لينوحون على أنفسهم ويكون غلما
 فأت عنهم في آياتك أي صلب لا تدعهم بأنفسهم
 لا تمنعهم عن التقرب إلى شمس غفلك ألك أنت المقتدر

على ما تشاء ثم اجعل ليو الذين تقاوه كثر الهم عندك
 ألك أنت الفضل الأبين والمارس المعين ذكر
 نفوس أخرى هم كراة برون والواج ازقم التي جري ونزل
 هنيئا لهم ذكر صنع جاب سحان عيه بهادته ربه
 فلما أهدنا ذكرها جمعنا التذكرة من شطر العظمة والكبر
 ومنقصها في الجنة العليا واستقرها في غرة قم
 على فوق بابها قد نيت هذه الفرقة لأهل البها
 نسل الله ان يترك عليها في كل حين ما تقرب عنها
 ويفرح به عليها انه هو الغفور الرحيم ذكرهم ربه

نموده طوبی الهی و فیما بین ان معلوم فی التبعین عظیم برادران
 یذکرین باقی بهما مشن بدوام حکومت مه اهیز اسجد طوبی
 لکت یا امشی ووقی با اظهر مه منکت من قام علی خد مه
 و ذکر ی من عبادی و ثنائی من خلقی قد و قعه مه تبارک و تعالی
 علی شرا اثاره التي نوراً بهرقت الارض و السماء و نور سلا قی
 و العلوب و قدراً لکت بعض اجره فی تبلیغ الامور و اظهر انظمة
 و البیان یا غنی کبر علیه من قبل و بشراً بعنایتی و حق
 سبقت لشیاء و نوراً لای امار به الوجود و ذکر لکت فی
 انجمن و بشراً بعنایت مه رب اکرش العظیم یا و قی عیالک

بهائی و رحمتی شش لاله تبارک و تعالی ان یرتکت بقیع المبرک
 و بنوکت با نور الانعام و یقدر لکت با قدره لاله اللالی طغری
 و نه برکت مع عجیب و نه که اسمی الاخری طوبی لادن سمعت
 یا اسمی و یا عبودی و تعالی اهل الیه لکت یوم البین افرحی
 و لاکت و سنجی بجه رکت اهیز عظیم و نه که لالی فی الارض
 و بشرین با قدره من لدی مه الفرو انجیر ان التي فازت فی
 انما من اهل ارجال عهده طوبی العائزات و الفارین امه
 المبین ذکر جناب غلام علی را نموده یا غنی قبل علی و تقدیر
 تسبیح یا لی استغاثه تنفع ابواب آذان من فی مکان و نه

ان منطق بسیار خلق به الس العالم قل لا نعشک الا بحکمت
 و توکلت و الله خزائن الیوان لو نزل آیه منها او یظهر لک منهن شی
 اتاس مکانی من جنت یان نه موی الموی ان ربک الهی
 علی پیشه و هو الفضل الکرم قد ذکرک من قام علی عهد
 امری و در فی برآه جی ذکر اکت آیات ک هر اورد با عهد
 و فی اذن با عهد ما یادی به ان الشبایه علیم ابها ملک
 و علی الذین ما غفرتم سوره کفر علی مرید با عهد نبوی
 اقبال نموده و محبت با انجاس معاشرت کردند و قبول ما
 شطقت خیر الاموال عظمه ^{هنا} ذکر گشته و هم چنین اما لیکه رضا

نموده اند و طلب ذکر از موی لا ذکر کرده اند کل تعجبات نمودن
 عنایت مقصود و طیان فائز امروزه بحر مزاج و شمس شرق و نور
 ساطع بر نفس اقبال نموده و بخدمت اولیا خا ذکر گشت اولی این
 در قیوم اسما از غلم اهل نکر و مرقوم اولیای آن ارض با سلام
 و تحیر بریان و هم چنین اما مرقمات را در هر اسامی شود
 و مکن در این ک هر و مشهور این ایام مکت الهی سبقت گرفت
 الله هو العظیم الخیر عند علم کل شیء فی کتاب جبین ذکر
 جناب علی با نموده و هم چنین تو جشم شمس اقدس او امر حکم
 الهی هر یک مقتضیات مکت مشروط جناب جی علی علیه

باید در آنچه از علم علی جاری شده باشد نماید اگر سطحی حرکت
 حرکت نماید و اگر موافق سکونت ساکن باشد در آن گذشته
 باید که اول مصروف راه را معین نماید و بعد حرکت کند و این
 هم نزد معلوم محبوب که کردارهای دین بسیار از نفوس
 لاجل ادای حقوق است اراده می نمودند و منع نمودیم یا عقد
 جدا یا این معلوم سبب عطف است اجتماع نفوس در محل بود
 لیکن جمیع از هر قبیل موجود حال از صغیر و کبر و اناست و کبر
 قریب بسند نفس موجودند و کبر باقی معلوم و در محبت معنی
 بنشاید جبل ثابت در رخ و برخی بنشاید نور سیر و بعضی معلوم

مئة و یسئل الخوی و فی اکل جنایت کبری سکونت میفرماید
 بیت و یک سنده این جمع در سخن ساکن قال القادة لله
 رَبِّ الْعَالَمِينَ الْحَكَمَةُ لِلَّهِ مَقْصُودُ الْعَارِفِينَ الْمُرَادُ
 لِلَّهِ مَعْبُودٍ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ الشَّفَعَةُ
 مَوْلَى الْقُلُوبِ وَالْأَخْرَافِ جلال در توجیه اذن دهنده و از
 آن در نفس دیگر بعد از درود هر چه تسبیح طلب اذن نموده و از
 بحر فضل محروم نمانند آن ربان هو السامع الخیب باری
 شایسته نفوس که اذن فالزنده است اول تحت مزاج
 بدن انانی سباب سفر از نقد و غیره در طری که علم شریعت

تحصیل اذنت در محل مقام و اگر کل موجود باشد و مگر قصدا
نماید حرکت و توبه جایزند حق میفرماید و الله علی الناس
حج البیت و بعد میفرماید من استطاع الیه سبیلا از
حق مطیعیم کل را نماید فرماید تا عمل نمایند آنچه را که آن آنگاه
از مطلع اعراض هر نشود مگر آنچه بسبب غلو و سستی و محبت لغت و
اتحاد عباد است الله هو الاکبر الحکیم اینک در باب توبه عباد
و اشتغال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمعی کثیری غفلت می
چا و شها قصد اقی اعلی و ذروه علی سبب این مقام مقام
شکر است چه که نفوذ علم عباد را این مقام آورد و حق

کلی جابر و جود را بار آورده مطلقه اند کرده مع آنچه در ایامی ظاهر
شده که از هر جبهی صفوف والوف و مراع و سیف موجود
مع ذلک منقطع عن بهام کل را دعوت نمودیم آنچه در تفسیر
وجود و ارتقاء نفوس در محبت عباد و تعمیر عباد است این ظاهر
نمود محبت کبری و نهایت عظمت است چه که حکم عباد را از کتاب
نموده و منع کرده و معاشرت با جمیع ادا این بروج در میان امر و
آنجا ب دیده و میدهند آنچه از علم اعلی در بزرگ الوبح نازل شده
و مطلق و جدال ممنوع و همچنین امر نمودیم بغرابت کتب حقیم
این امر حایقی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بود

وجاهد فامر استعمال بس حسيته ولاحظه كتب ان قولم
 قبل ممنوع واما منع كتب موجود و مشهور ولكن و ان
 اعظم سده منع بدشته شد و بجای آن حریت عطا و جانی
 گشت نه است و نه انتخاب بفتح دادن قلوب بروج و رجا
 نموده شود و باقتدار ابر بگفت و بیان بوق ان نه بگفت
 ایلان ان نه علی کل شیء قدیر و بنظر این نه هذا العالم
 بحضور ما ولد من اباكارا فكارا و اشرق من افق
 خلوصك و خضوعك و خضوعك و قره امام الحق
 نسل الله ان يعطيه اجره في كل عالم من عوالمه

بمودة

صدق الله ما يكون باخا بقاء ملكوته ان نه هو انفسا
 الكبريم و المؤيد العزيز الخبير اولي هر محل را از قبل
 سلام و تجریر بران و با نود تیر بیان رحمن متور دار است و لا اله
 انتخاب حجت هر سق از این ایم نه است و نه ملاحظه شود و نسل
 الله ان يظهر لك في ذكره و ثناءه ما تجذب به القلوب
 ان نه هو المقدر العزيز المحبوب النور المشرق من افق
 ياتي عليك و على من يسمع قولك في هذا التاب
 الا اعظم و هذا الامام
 العظيم

یکی در جانی الهی مکتوبی بجای محمد کریمان نوشته و در آن مکتوب
 ستموالات چندی نموده و در خدای که استماع شده خان مکرر
 از معانی غافل شده با الفاظ متکلم جسته و خرافات نموده
 لید حصن الحق بما عهد و لکن غافل از اینکه بحسب الله الحق
 بکلماته و یقطع دابر المشرکین در آن آن مکتوب این کلمات
 مرتین الحمد لله الذی کشف القناع عن وجهه لا ولیة
 خان مکرر خرافات نموده که این عبارت غلط است و صاحب این مکتوب
 که یا بحر فی از علم و مصلحت قوم فارغ نشده و که قبح محض
 رؤس سادات خرافات و الفاظ مشغول شده و غافل از اینکه خود

علم و معلوم هر دو بی بهره مانده اصحاب الهی الیوم این علوم را که داد
 علم دانسته تنگت میدهند علمی که محبوبت آن بوده که با حسن و کج
 هدایت کند بعد از آنکه نفی آن فائز نشد آن علم مجاب کبر
 بوده و خراب بود و خرافات اودیده نشد مگر بهین گفته که
 هم شنیده شد و آن فقره منظر اگر رسید لذا از منظر امر در جواب
 خرافات و این لوح اربع اقدس اظهر فذل که شاید با حسن و کج
 این خرافات از هلاکت تمام وصفات محروم مانند دگر و علیا
 از کوه سفل میزدند و بشریه اعلی الاصلی قوی نماید من
 أَهْلًا فَلْيَفْرِغْ مِنْ عَزَائِلِ اللَّهِ لَفَتَهُ حَبِيدٌ

بسم الله الصليم الحكيم

يا ايها المعروف بيسلم وها هم على شاحفة الجهل انتمنا
 بانك اعرضت عن الحق وعرضت على بعد من اجابة الله
 ارسل اليك كتابا كريما يهديك الى ربك ورب العالمين
 انك اعرضت عيه وتجت سنن اهل البيت وبنك
 حرمتك بين عبادته لا تأبى اعراضك وجهك على جهنم
 انك ما اظفقت على قواعد القوم واهلهم وما دعت روضة
 المعالي واسبان دكت من الهادين وما عرفت انصافه
 والبرقة ولا الهماز ولا الحقيقة ولا التشبيه ولا الاستارة لندمى عليك

تسقط به على جهلك وتكون من النصفين انك لم تسلك
 اهل الادب اعرضت عيه في لفظ التنازع ولم تكن من الجاهل
 وكذا انك اعرضت على كلامك في هذا القدر البديع سمعت
 ذكر المقتض وهو المعروف بالمقتض الكندي وهو محمد بن طغرل
 فرعون بن قيس بن اسود وكان من المعروفين انا لو زيد ان
 نذكر الله واحد بعد واحد الى ان يستحق الى ابيدع الاول المقدر
 يا عفتى ربى علوم الاولين والآخريين مع انما قرنا علومكم واهم
 على ذلك شهيد عظيم والله اعلم الناس وجهه والحكم خلقا و
 اعداهم قولا فانظر في كتب اقوم تعرف وتكون من العاكسين

وكان اذا سهر القمام عن وجهه اصابته العين فيرض لذلك
 انما متعنا اي غفلنا وجهه كذلك ذكر في كتب العرب العرابة
 والآباء والقصص فانظر فيها لعل تكون من المفسرين ولقد
 هو الذي يضرب به المثل في السجال كما يضرب بزرقاء اليمامة
 في حدة البصر وبارين مسمع في سعة الرواية لو كنت من المفسرين
 وكذا كنت في طلب آثار المفسرين والوفاء بالتمويل وجودة آرائها
 بغير بن زهير وجمود بقاتم ومسلم بغير بن زائدة والقصص
 بغير بن ماجة والحكمة بالقيان وكذا كنت في الخطبة بغير
 وأهل الهندسة بغير بن عليل ومصدق بالياس بن مغيرة

الفرقة والحفظ بمجاد هو لا ومن سب امير العرب الذين ترسلهم
 الا مثال طالع في الكتب لعل لا تضر الحق باحتك وتكون
 من التنبهين وتوقن بان علماء العرب سجدوا لفظ
 القناع في الرجال كما ذكرناه كنت بغير بن ماجة
 اعلم بان القناع مخصوص بالنساء ويستترن به رؤسهن ولكن
 استعمال في الرجال والوجه مجاز ان كنت من المفسرين وكذا
 القمام مخصوص بالمرأة يقال لثمت المرأة اي شدت القمام
 فيها تم استعمال في الرجال والوجه كما ذكر في الكتب لادوية الهند
 القمام عن وجهه اي كسفت القناع اياك ان تعرض بالكلية

على الذي خضعت الآيات لوجه المشرق المنير خف عن به
 الذي خلقت ذواتك ولا تمت الذين آمنوا ولا تقوا أنفسهم ما هم
 في سبيل الله الملك العزيز القدير فوالله ان مقتصدنا فيما اراد
 اليك الابان تكون منه كرا فيما فرطت في حبته وقد يكون
 اليه سبيلا انما اردنا به انيك وانك اردت نصرنا وهتدنا
 كما هتد قوم قبلك وهم اليمم في اهل الجحيم انك من الذين
 انزل الفرقان من لدى الرحمن قالوا ان هذا الاية الاية
 وهو نصرنا على كل آية فاضطر في الاقان ثم في كتب اخرى ترى
 تعلم ما عترت من قبل على محمد رسول الله وفاتم النبيين

انما عرقاك نفسك لتعرفها وتكون على بصيرة من لدى بصير قل
 عند ربى خزان الهدى وعلم مخزون جميعين ارفع راسك عن شئ
 الغفلة لتشا به ذكرته الاظم مستويا على شئ الظهور المستورا
 على الواو قم عن رقة الريح ارفع ركبك لستى لاسى ودع عنك
 ذراكك وهذا ما انك من لدى به هتدنا الحكميم قل يا ايها النبا
 اضطر في كلات به بصيرة لوجه من مقتدات عن اشارات الخوا
 وقواهم بعد ما كان عنده علوم العامين قل ان آيات الله
 لو تنزل على قاعدكم وما عندكم انما تكون مثل لما كنتم يا معشر
 المنججين قل انما نزلت من مقام لا يذكر فيه دونه وجعله به

متدنا عن عرفان العالمين وكيف انت واما لك يا ايها
المكر البعيد اتهازلت على ان تقوم لا على قواعد الحق
يا ايها المضر المريب انصف بقدرة الله في طلبك
هل تغدر ان تقوم على امر يقرض عليه الناس وعن ذلهم
وهم لا يملكون لا دولا لا يقوم احد ولا يستطيع نفس له من اية
التمه مقام نفسه وانه هو هذا ويطلق في كل شأن انه لا دولة
هو الا هو المعتمد العظيم الخبير لا يكره منك قلب احد
السلطان في اقل من ان تصغر في امين واثبت لو تكررت في
ذلك يصدق في عبادته الخالصين ومع ذلك فترى من

٢٠٨
اعرض عليه الدول في سنين معدودات ودد عليه ما يحجز
الذين الى ان يحسن في هذا الحق البعيد قل ان تستحق البصر ان لا
علا ونحوه لا يخرج نطق بهم القدر الى ترى انك من مفرق لا تترك
لا حذر ولا استقرار لا من توبة الى المنظر الكبر هذا المقام لا يظهر الا
اشهر ذكره بين العالمين قل تعرض بالانصاف على الذي لمن
بسط ان لا بدع ولا خراج والذي تعرض اليوم انه من الحج
رجع عند هذه طرته وتواتر والارضين قل يا ايها النازل بسبح
تقوى الله على فان سدة المستحقين ولا نحن من ايمان ان
الذي فيكم من غيبه واحمد من قبلها السببون الذين

أثنت به ولا تجادل آياته بعد از اهلها انما نزلت ليعلم من حجب
اندر بركت و رب العالمين و انما نزلت به في كل الايام و لا
يعلمها الا الذين هم اعطوا حقا عندهم و توجهوا الى ذوا النبا
العظيم يا ايها البعيد لان بركت الرحمن ليظهر على حدودك
تنزل آياته على القامة التي انت عليها تسالي به و قل سبحانك
الذي انا الذي فرطت في حبك و غرقت في تاركك
عندك ثم اثبتت النفس الهوى و خلعت عن ذكرك الهوى الذي
يا ابي لا تخدني بغير اتي ظهري عن بصياني ثم ازل عن شط
فضلك روحا من انفس ان ثم قدر لي مقعد صدق عندك ثم احققني

بجوار

بجوارك المحضين يا ابي و محبلي لا تخدمني عن نعماتك كما كنت
العلياء و لا من فوات قبضتك الا ابي ثم ارضني يا زلي من
عندك و قدر من لذكرك انك فقال لما نشأ و انك انت الغفور
اسجدوا المعطي الكريم اسمع قولي مع الاشارات لاهلها و ظهر
قلبك عن العلامات التي قدت سواد الوجوه في الدارين اطلع من
خلف السجيات و الاشارات و توجه برحمتك الى ما كنت للاهتداء
الصفات لتجد نفسك في اهل المقام الذي انقطع عنه انشا
المرسين كذلك نصحت اعلم الا ان اقبلت نفسك و لا
اعرضت فعليها ان بركت الرحمن لغني عما كان و عما يكون و لا

ابراهیم الحیدر بسان پاری ذکر میشود که شاید عرف قصص
 رحمانی را از کلمات ستره پارسیده ادراک نمائی و منقطعاً
 عن لاشطه بشر احدیه توقع کنی اگر چه هر طیری از که کس
 رحمت رجا در حق حکم غمزه نصیب نبوده و قادر بر
 اتقاطیه طیر بیان باید و بود و هر سحر حق طیران نماید
 و در خرمنهای معانی قیمت برد تا قلوب و فیهه نامشکر
 این و آن مشغول از عرف روضه رضوان محروم بشنود
 این سبحون را و بازوی یقین سده حکم متین بنا کن تا
 از باج و نفوس و هری محفوظ مانی و بعنائیت خضر ایم کجور

بقافه شوی و بنظر کمر توقعه نمائی دنیا را بقائی نه و طایبان
 آزادانی مشهوره و طعنه من از دنیا که در تغییر و فضا
 این من بنی محروق و دست بر دین من از اوان بر تعلق الی الله
 کم من قصر استرلج فیه بانیه فی المیسر بالحقیه و الخیر و غدا
 حکم العیرو کم من بیت ارتفع فی العشی فیه القمعه شد و آرزو
 و فی کاشراق نجیب البکاء ای عزیز مازل دای امر مایل و کما
 روح ما روح و تی غلام شرب کاس الفلاح و هم چنین معلوم
 و هر چه فخر دنیا و فوق کل خج علم علیم فاعلم کل صانع کل
 و کل فرج ملال و کل عز و ذلة و کل عالم زلزله معوی

پیشه کن در بستان علم الهی و در دشت واقفوا الله بعلمکم الله
 قلب را از اشارات قوم مقدس فایا تجلیات اسماء و صفات الهی
 متوجه شود چشم اعراض بر بند و سر انصاف بکش و در اجابتی
 اعراض بکن قسم بنسب لغی ظهور که اگر از علوم ظاهر و باطن
 نفسی میسر دی بر آینه از لفظ قلع بر دوستان مالک
 و خیراع اعراض میسر دی صمد لسانک عن کلام و لایا
 ایها الناس فی هیما آه النجیل و العسی مصلحت در آنست
 قدری در کتب بیان و مریع ملاحظ کنی شاید از قواعد هر مصلحتی
 چه که اگر بغیبت و مجاز و مقامات تحویل بسند و استوار و گنای

مصلحت میسر دی اعراض میسر دی که قلع در وجه استعمال شده
 شرکین در کلمات محبتین رب الهی نظر کن دانه انصاف و
 در وجه اندک است و رؤس خود را بان میسر پشانه محض است
 برای رؤس بسند و لکن در حال در وجه مجاز استعمال شده
 هم چنین نام است که بسند بان دانه خود را میسر پشانه
 این در رس و ترک یشاق تغییر میسر بند و در حال در وجه مجاز
 استعمال شده چنانچه در کتب ادویه مذکور است فافظ فی کتب
 لجهاد و غفلت غنیه و آن نام را یکت از جناب الهی بشمار شده
 و تصور و او آنکه شاعر از خلقت انسانیة نجات دهد و بطر احدیه

كسند وترادف فضل نوري ولكن اخطأ سبكت وندل
 علم شأن وقدرات معلوم شه اسمع قول لا تعجز
 على من يذكره ولا تضجر من يعظك ولا تعجز
 بالاذى عليك بالتخضوع عند اجابة الله ربه لا
 وآلاف دمع العلوم لا يها منعتك من سلطان
 المعلوم اثر من يذكره عليك وقدر على نفسك لو
 بلا حذاء وتنام بلا وطاء وتفرج في العراء لخير لك
 ان تحزن من من وهتك يا ايها الهنا على لا تجعل
 آلا عراض ولا تكن كالأرقم الاضلاض من محفل

اللهم سقط في الندم امسك اللسان والعلم عن رقبته مال
 القدم لا تجعل نفسك مستحقاً للنعم سوف ترجع الى
 مالك الآلام وقسل عما اكتسبت في الحياة الباطلة في
 يوم تغلب فيه القلوب ولا تصار من سطوة الله عز وجل
 القهار الى ان تسلك سبيل الفخاء وتعرض على ما
 الآلاء اذيت مرجك وما ذاك اوغفلت من عدل
 موليك ان امت اللحد فابع ما يامر الله به نفسك وهو لك
 والا اسرع الى الذي لما الله وعماك وتدارك ما فاتك
 في اولك قبل اخرك خضع عن الله الذي خلقك وتوكل

تب اليه ثم اذكرة في صلاتك ومالك وان اليه ترجع
 شونك وازان گذشته که برکات عبادت هر امری کرده
 میکنی و غفلت بعامی رسیده که برکات نقطه اولی روح
 ما سوره خاده الذي يشهد الناس بهذا التلوه هم عترتي فخره
 و در کتب درود و آیه نرفته و بذلات حطت اعمال
 و ملاکت من الشاعرين تو و مثال تو گفته اند که کلمات آ
 عظم و ذکر اتم غلط است و مخالف است بقوله قوم حسن و زاهد
 ادراک نموده که کلمات نزلت الهیه میزان کن است و فعل کن
 او نمیشود هر یک از قوا عددی که مخالف آیات الهیه است آن قوا

از درجه چشما بر آید و در درجه سینه در خداد ترقت شد و آنچه خیر
 که در مجلس جمعی از علماء و متصفین عبادت شونده تاق از باطن
 واضح و هرگز نبود احدی فهمیده نمود باری آیات نقطه اولی
 روح ما سوره خاده مخالف نبوده تو از قوه قوم مجری از ان گذشته
 و آیات این فرقه عظم چه یکو کن افصح البصر تعرف بان
 تو خد من کلمات الله لمضد الماهین القیوم اگر خیر
 و امرای جدید مانع نبود الواحی از علوم الهیه مرقوم میشد و شدت
 که تو همه الهیه محیط است بر قوا عدیه نسل الله ان یقول علی
 حبه و رضاه و آنرا محیب بلون و عالم فکر کن در ایام خیر

از سماء مشیت رحمن نازل شد اهل طایفان چه ستاده عراض نگو
 که یا از نظر شما محوشه ناله زده شد که جفتی بران ذکر شود شاه
 خود را بشناسی که درین شهران شمس محمدی از افاق عراضی چه
 مقدر عراض نمودی غایت است که در آن ایام بسم و یکرم بود
 بودی چو که تو در آن نفوس نمودی هرگز در این ظهور بر حق عراض
 نیستی روی از جد عراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که هرگز
 لا تفترق بین احد من رسله عراض نموده اند که اعدا را باین
 و این جهت بگو محکم الله عراض و بسته اند نموده اند چشمین
 که در آن خلق کم مافی الا و نب جیعا تم استونی ان النفا

خونین سبع صفوات عراض نموده اند که این صفات است و بگو
 چه که در آن آیات سبقت خلق سماء بر ارض نازل شد و هم چنین بر آیه
 مبارکه خلقناکم ثم صقناکم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم
 عراض نموده اند که سجده را که قبل از تصور خلق بود و عراضی که
 آیه مبارکه الهیه نموده اند است استماع نموده اند و همچنین بر آیه
 مبارکه غافر الذنب قابل التوب شدید العقاب عراض نموده
 که شدید العقاب صفت مذهب باطل است نعت مبرور واقع شده
 و مفید تعریف نیست و همچنین در حکایت زینب که میفرماید و
 استغفری لذنبت انت کنت من اهل طایفین عراض نموده

که باید غلطات باشد چنانچه مذکور آمد قومت در جمع موات و
 همچنین برآید مبارکه و کلمه منه اسمع المسیح اعراض نموده اند که کلمه
 تائید دارد و ضمیر راجع بجلده باید موات باشد و همچنین در حدیث
 الکبر و امثال آن مختصر آنکه قریب سیصد موضع است که علیها
 آن عصر و بعد از آنم بسیار و سلطان صفیاء هرگز نموده اند چه
 معانی و چه در الفاظ و گفته اند این کلمات اکثرین غلطت و نسبت
 جنون و فساد بآن مدون عقل داده اند قالوا انما الهی الخ
 و آیات مفتریات و همین سبب کثری از اسرار تائید علیا
 نموده از عراض حق مستقیم منحرف شده و اصل حقیق قوی نموده اند و

اسامی آن علماء از یهود و نصاری و کتب مذکوره از این گذشته چه
 متعدد از آیات را که نسبت با مرقس داده اند و گفته اند که آنحضرت
 سرقت نموده مثل سرده مبارکه اهدا و لذات و اقربیت الساعده و ثبات
 قصاید را که معروف بمعدن است و همچنین بجهت اتقی کانت فی
 التائید بعد الدلالت برکات اتقی ترجیح میدادند تا آنکه غایت
 از حد فرمود جمعی باین جهز صفت منوع شده باز در حدیث کبری
 مهندی گشته و حکم سیف میان آمد طوعا و کرها تا پس در حدیث
 وارد شدند ایتا السیف نحوایة الجبل و بعد از غلبه امر بر صبر
 نهال باز شد و نظر هر طرف متسلط و محروب و با هم منسجم گشت

مغزات میا سیدند و بعضی از آیت منزلت و محاسنات حقیقت
و بلا غیبه ذکر نمودند چون بیان در ذکر هر اخصات مشرکین بود
نه هشتم پیش از آنچه ذکر شد مذکور درم حال قدری آنها فاده
و سبک وین نه حکم کن مشکلی نبوده که قرآن برین عهد تبارک
و مشکلی هم نیست که کلمات الهیه مقدس بوده و آنچه توهم نموده
چنانچه بجهت معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از عمل بعضا
بوده چنانچه بعضی علماء و جوب بعضی اعتراضات را بقوه عذر داده
و لکن علمه عندنا فاسئل تعریف القطة التي منها فصل
علم ما كان وما يكون شایسته شوی در جوابی است

اعتراض نمائی جمیع علوم و فضیله فیه در حق بوده و خواهد بود و آنچه
در حضرت نازل حضرت مسدیه الهیه نازل شده و میشود و این اعتراضات
نظر بانست که این امر بحسب ظاهر قوت گرفته و اجابا به تعلقند و اعراض
کثیرند از هر نفسی با اعتراضی متشبه که شاید یا بجهت مقبول است
ای ایجابا تو برود و در فکر عزت و ریاست بهش کجا میسوزد و عرصه
منقطعین جرم که دری یعنی نفوسیکه از حق ما سوز منقطع شده
و جانی از ثروت و جاه و نکت و نام و مال و جاه گذشته اند و آنچه
دیده و شنیده اوقات عبادت قالوا اللهم افقطوا ^{الاعمال}
عنقریب نفوس را در حق هر شوند و بحال نصرت قیام نمایند و در

هر عرضی از آن محکوم و مستند مردم و درند چه که ظهورشان در مشرق
یا المات غیبیه الهیه بشنوند ای داعی الی تبار و لاجن
من المجهین شاید از نفحات اقام آتی در این ظهور موعود
مردم نانی و سلام علی من اشبع الهمی اگر کسی صادق باشد
باشد بر کل پستان چه تفسیری راجع بی و بقیه قدر عظمی
نشاند صورت مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکر مقام خود
شد حال از شاخه هوش میسوزیم که بهای فانی از منی نانی
و اگر خود را عاجز یافتی از بحر علم الهی سسوال کنی که شاید از
فصل و رحمت و بهیه الهیه و فضل سوره ربیعیه را می نویسن

اینگذایام توقف در عراق میرزا حسن قی نزدیک جبهه تدوین
صورت مکتوب و مکتور داشت که حضرت شیخیه استند عاونه اند
که این کلمات را منی و تفسیر نمایند و این عجز نظر بآنکه سائین را
طالب کوزه علم الهی یافت ستم عرض و بهیشتند چه که اولو علم آتی
از مشایخه امین غیر حدیده مستور اگر چه فی الجمله ذکر کرد و کن
بنوعی و هشاد و صورت آن مکتوب بهینه و این لوح نقل
بدون زیاده و نقصان و هله صورتها کتب الشیخ الاسلام
آلاء فضل نور کلام و کتبته و نام الشیخ احمد الاحمدی
الذی کان سراج علمین الهیین فی جواب من قال ان لهم

في الاصطلاح انما تركنا قوله وكتبنا ما هو المقصود به

بسم الله الرحمن الرحيم

اقول ادى الله بعد نقضه المقصود المزمع يقوم المهدى عليه السلام
والالف قد اتى على آخر الصادق ولما قد علم ان من الفقه
تخفيف يكون احدهما وهذا الواو ثمة حرف ستة والفتحة
وقد مضت ستة لا يتم والالف هو انما هو ولا كلام فيك ستة
واللا يتم الاخر واللا حاصل العود لانه سر تكليس لغير الراء
فان حصل من غير لقرار بستة في الية تم ظهر بالتحفة وظهر لاكم
الا عظم بالالفين لهما ثمن بالحرف الذي هو حرفان من تهادي

احد عشر وبها ثمة عشر فظهر واذا الذي هو باء فحين الفصل مكت
الواحد ما بين الستة والستة مقدر بانقضاء المقصود بالمر فظهر
سر الستة والستين في سر سها الذي هو ربها وقام السر
هو الرابع بالالف المندمجين فيه وسر سر الالف من نقطة
بالستة والستة وزل ان في في الية المباركة بالاه عشر دى
الذى هو سر والاسم الستة الاول لهما في ترتيب تحفيس في سر
يوم الجمعة ويحرق الماء العين يوم تاتي بها من سبعين ذرا
والكل في الواو المنكوسة من الباء المحموسة فحين الاول عند
الفصل الحيس في الواو ولا يسميه غير ولا لكان غير وجهه تلك

لا مثال نظر بها التماس ولكن لا يتقبلها الله العليم انتهى
 نشهد ان كل كلمة من هذه الكلمات الذرات ببر معلنة فيها
 تارة الحيوان وستر فيها غلام المعاني والسيان وداره بديهي
 القلب ليدلوا لولم ويخرجوا بها غلام لهم ويقولوا تبارك انت
 الذي في قبضته ملكوتهم وانه كما شئت محيط وذكراك نشهد بان
 كل حرف منها لزوم فيها احصاء سراج العلم والملكة ولكن انما احصاه
 من احد الان شادته انه كما شئت خبير ابري مقصود انما ان
 كلمات بسيان واضع بسين تغير شود واهم من اتج توقع
 ان لم تشع امره لكانت عاقبة ان يظهر منك من ترويه الى الله في قطع
 ربه انه يهديكم

هو الله

عاشق از دوستی الهی هستی و خود بینی جایزه اگر خطوه از این
 سبیل تجاوز نماید از عشاق محبت کنه حق نفس ننداول
 کنه باز نموش مرده شکر بل بعضی از عشاق الهی صدها سال
 خود را در پیشگاه محبوب اسکان نموده اند و مقصود از این اشتغال با
 محبوب و منای حضرت مقصود برده نه ذکر نفس و مری حال و غایت
 از اعلی مقاصد عز مقصود نازل و بجلاتی ناطق است بقصید که
 که میگوید و چه بگوید تا الله لوعرفتم و علمتم ما و آه است
 الکبریا من اسرارکم العلی الا علی لعنیتکم با نفکم
 حب الله مالک الاموات باقی مقصود حکایتی ذکر نموده که

در طور اشتیاق بودیم و محبوب آفاق بقصد جلیها برون زلف
 بردند و بجز تمام از میان محبت رنجسته بودند که این سفر و جرات
 اگر چه بطریق سهل و آسانست و لکن در باطن شدید و باطنی است
 و اگر بصورت سبب است و قهراً مشهود لکن در معنی محبت و اشتیاق
 لایحسی کنون عرض خود میرسد در محبت بر خود رسیده و کمال دارد
 تا بنفس خود بهجت نایم آنچه کلمات محبت آمیز و نفیست اینچنین
 بود تو یکتا و تصریحاً فرمودند میباید یافت این بنده و جمعی با او
 آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصود از جزی و جزی
 نداریم بجان خود شکست و از نصیب دین غافل غم نمیخوریم

و با طاعت محبوب هم سفر و هم سیر گشتیم قدری که با بهر پیوسته نماند
 حب مخموره و حال شوق محبوب آنکه در آن مقام نباشد و خود را
 سینهات شمریم و سینه ترا بهر حسنهات دانستیم تا آنکه دارنده
 خضر آشتیدیم فلک الهی در آن ارض رسیده بودی که استواری
 و بعد بمرآکب هر یک رسیدیم فنون دادیم در صبح و شام سازیم
 مجتمع و که ای شرف و که ای بجا که ای بغفلت ایام و یکایک بزرگ
 سبیل بیان و کل ایمان از کورنم رحمت جبار و کل عیش و مفقود
 دانه و وجه از افق ابدی شوق و لکن قبال غیر مجرد هر روز
 و کمان افروزم در توبه بحق گشتیم و با این احوال غیر غریب

شئون غیر واقعی جهان در غفلت دهری غرق شدیم
که از احوال خود غفلت نمودیم و در جمیع احوال غفلت محبوس
با کمال غفلت و غفلت غفلت می نمودیم بعضی از ما حقیر که
از طاعت الهیه موجود می گزیدیم با این احوال در دهری مقبول
شویم با غرض حق را غفلت و غفلت غفلت و غفلت غفلت غفلت غفلت
رحمت کبری مانع است از بهرکت هتدر و اگر غرض حق می نمودیم اتعنا
باللن و الا ذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و چون
کل را از حضور منع نمودند مستشرق شدیم و نسبت به غفلت
منع محبت و سبب هجرت هجرت نمودیم و حضرت مقصود

باید با پیغمبریم تا آنکه در ارض آخری مشیم و با دوست
در یک محل آرمیم و مرا بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه
آتش دهری غلبه نمود و از منظر ابجی منع شدیم و در کثرت
لغافه وصال در غفلت افتاد و در دهری از جسم در دهری
محبوب را در محبت حبس نموده ایم و در دهری از سهام غفلت
در باح اودام بقدر وسع و قوه برادر منع نمیداریم چه که محبوس
مستحون و فریشت فیت ایم غفلت بمقامی رسیده محلی که
جمیع احوال باطل میسند و از راه مستعد آن محل مبارک
محرر قسح محبت تا طبعیم و با سبب اعمال و خیر آن محلی

فتبنا لما اثرت فينا كلمات الله وروحك مستبته
 نشيدم واقفا اكرونا نوديم جفانا ناسيم نهشي بركي
 ذاكرونه بوجهي مشغول حكايت كننده كه فصيل غزل
 كان من اشجع العباد ويفطع الطريقاته عشقنا
 واناها ليله فصعد الجدار اذا سمع احدا يفره ^{هذه}
 الاية المريان للذين امنوا ان تحش قلوبهم
 لذكر الله واتوفى قلبه فقال بلى يا رب ان وصا
 فرجع وتاب وقصد بيت الله الحرام واقام فيه ^{ثلاثة}
 سنة الى ان سعد ووجهه الى الآخرة على محبة

الو

كه كلمه تهره را از لسان يكي از عباد شنيده و چنان موز قفا كه
 بكت آن از حضيض امكان با فخر حسن راجع شده و اين عباد
 در ليالي و ايام مستجابا متواليات لغت معاني را از
 قدرت و عظمت استماع نوديم و قصد نمايز نموده كه قفا
 افعال و اعمال طيسنون و اوام خود منقطع نمويم حكايت كه با
 مقام رسيد فلكت بيان بر جودي لسان منقطع و در هوش و علم
 رزيان منقطع و بهوش كون يسينا الا ما كتب الله لنا
 فمثل الله ان يفتح ابصارنا و يعرنا انفسنا و اعلمنا
 ان لم نوفق على معرفة نفسه سبحانه نوفق على معرفة انفسنا

۲۲۷
الخافلة ويكشف عن وجوهنا الحجابات المانعة
مشرقاً عن افق الفضل والعناية وتنقطع عن في
الامكان ولا كوان وتوجه اليه بكلنا انما هو
الرحمن ونسلكه ان يوفقنا على التوبة والامانة في
كل صباح ومساءً ويحفظ مشرق افق وجهه عن
اجبائه لانه ما ازال معنا سواء وانه مبدئ ومو
ويقول لا اله الا الله

بنام خداوند یکتا

بگو ای دوستان کذب قبل محبوب بسیار است و نجات بسیار

ظلم شهید نمود تفکر در نفوس کاذبه خانه که باسم صدق
انست وز به دور ما بین ناموس ظاهر بودند نماینده ادا
قرع این یوم اکبر محفوظ نماید یکی ذکر جالب نمود و دیگر
یکجا بلصا اشاء کرد و کاذب دیگر همی کل موهومی ترسید
در برش طنون مقرر معین نمود بی نصافی ناحیه مقدمه ذکر
کرد و بی نصاف دیگر کلماتی با نسبت داد و این امور کرد
کاذبه سبب و علت شد که سلطان مدینه (صدیه را تمام)
شهید نمودند اگر قدرت الهی جمیع مجازات خرق نماید
تازه مشاهده نمایند و کلمات بدیهه اصفا کشید حال کینه

میفرماید که شاید آن کلمه سندی شود یا بین صدق و کذب
 آن کلمه اینست طه و اذ انکم تعالون فی الدنیا و الدین
 انفسهم الی الیان و یکفون بمنزله و سلطان و سلم
 چو که این نفوس محتجبه میسند بر قدم آن نفوس حرکت یابند
 طوبی از برای چنینیکه بیسند و ادراک نماید و از اقوی آنها
 و اقدر جسم لدی الحق نه کور است استمعوا ما نطق به
 بشری من قبل قل و قوله الحق نطقه یکا له یوم
 ظهور و اقوی است لذل بیان محض غایت و شفقت این
 اذکار از قلم مختار جاری احفظ و قل التمجید یا الله

العالمین حرب شیده که خود را فرقه ناجیه میگویند
 و اخضرای عالم میدهند بتواتر روایاتی نقل نموده که هر
 قس شود باینکه موعود تولد میشود کافراست و از دین خارج این
 روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند
 تا آنکه نقطه اولی روح ما سوله فداه از فارسی در صلب
 متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذ اخضر الذین اتبعوا الطوائف
 و الا وهام و امر بنیای قباب بر علیان میسند و کت
 آن حرب ظاهر مرده اعراض نمودند و بر قل آنجو هر وجودی
 کردند ای اهل بهاء ملاکات اسماء میفرماید در این امور تفکر

که شاید حسنام بطنون و او بام را فی الحقیقه بشکند و ادا
تازه که معصین بیان آن متنت و متبشند بقیه
بقوت و قدرت الهی را بر قیام نماید و عباد از خدمت
مشرک و ملنون انفس کاذبه غافل گردد و کینه در هر استوار
تفکر نماید تا صبح ظهور اسل فرقان یعنی حزب شیعیه را
و کیفیت ظهور مصلح نبودد کویا از بحسب آنکه این بجز
بودد و از شرافات آفتاب معانی محروم و ممنوع آنچه را
بطنون و او بام خود ادراک نمودند و آن متنت بودند
الهی بر غیر آن جاری و ظاهر شد و آن نفوس موهوم که خود

۲۳۱
آقای خلق و از هر علم میسر دهند بطنی قیام نمودند که کتاب
و اهل بران اسما و ملکوت انشاء کل متخیر مانند کذلک
نطق القلم الا علی فضلا من عند تطلعوا علی
ما ستر عنکم و شاهد ما کان خلف الحجاب
بما الکتاب یدعی الذین هادوا و هم اهل الظنون
الاکوهم و اقوا علی الذلحی بالحق من لدن الله
المهمین القیوم ای شاراب حسیق مخمر هم قیوم
در فرق که خود را جیه و مروج میسرند و مخمر کنند که عند
استمان از فرق غیسنه باغیه منکره مروده محسوب شد

در کتاب الهی از قلم اعلی از مضاف هر نفی مذکور و مسطورند
 ان شاء الله باید اهل بهاء که از محاب غیبه حرّاء در قیام
 اسما در مذکورند به استقامتی ظاهر شوند که لایق این امر عظیم
 و یوم مبارک است امروز روز خدمت و استقامت است اگر طفلی
 بر این امر مستقیم ماند ادا قوی از کمال بیانت بشهاده تهره
 شهاده من ظهر من قبل و بشر الناس بهذا النبأ العظيم
 در الارض عراق و ارض سر و سخن عظیم دوستان الهی را که
 نمودیم و بنظر عقل و عاقلین و طیر و ایل و کتاب سخن و لوح
 ناز اخبار دادیم تا کمال بیانی مستقیم شوند که اول علم و عظم

قادر بر تحریف آن نفوس ثابته مستقیم باشند باید بشنا
 جبال شاهه شوند نه مانند اوراق که بهر ریخی متحرکند و باک
 نسیمی منتلب گذشت علیکم السلام و عرفکم العالی
 انجیر و هذا کم الى صراط المستقیم جهد نماید و بکمال
 عجز و اقبال از قوتی قدر رسالت کینه تا شمارا مویه فرماید
 بر امری که بطور رضا منین است و همچنین موقوف دارد بر کمال
 ذکر آن به دوام ملک و حکومت در کتاب الهی باقی و پاینده ماند
 فرصت را از دست ندهید و وقت را ضایع نگذارید و بر کمال
 علم لدنی که آتی از این آیات فضل است از قرون و احوال و عصاره شهادت

بذلك وبكم المختار في هذا المقام الكريم انشاء الله
 بنار محبت حسن حیات مانده را بسوزانید و خود و جانشینان
 منور دارید امروز در این کلمه محکم مبارک است که در قبل
 احدیه بان تحکم نموده کلشی هالک الا وجهه امروز هم
 است و حق صد در ادا حق لا یزک فی الا هوین الا
 الطاهرة الخلیة و این القلوب المینه الفارقه امروز
 روز اجاره و آذان و قلوب است از حق نخواهد تا این سه را یک
 شود و در حجاب مقدس دارید چه که حجاب رقیق بل رقیق
 از مشاوه و آذاز از اصحاء و قلب از تفقه منم نماید این

علیا که از قبل از رقم اعلی نازل شده نظر نماید ای پسران دنیا
 چشم سراپا بکوت بان نازکی از دیدن جهان و آنچه در دست بی خبر
 نماید دیگر پرده نذر اگر چشم دل فردو آید چه خواهد نمود ای دوستان
 امروز باب آسمان بفتح اسم الهی گشوده و بجز خود عالم و جفا
 و حراج و آفتاب غایت شرق و لایح خود را محروم نماید و هرگز
 را بقبول این و آن تمام کنسید کمر بت محکم نماید و در تربت
 علم توجه کنسید دین الهی را سبب ختلاف و ضیق و مضاندا
 لسان غفلت سیغ نماید آنچه از سما مشیت در این ظهور از حق
 نازل مقصود اتحاد علم و محبت و دوداد اهل آن بوده باید این

که از حقیق معانی نورشیده اند بحال روح در میان با اهل عالم
معاشرت نمایند و ایشانرا تذکره دلدار بآنچه که نفع آن بحال
راحت اینست و صیت مظلوم بود و اوصیای خود عالم
بجست خلق شده و کل بود و اتحاد نامورند این کلام مبارک
که رزاق هم سلطان اعدیه شهرت نموده تا هر بشید و ذکر نماید
کت فی قدم ذاتی و ازلیه کینوتی عرفتی حق فیک
خَلَقْتَکَ وَالْقِیَمَ عَلَیْکَ مِثَالُ ظَهْرِ لَکَ جَمِالِ
ای اهل بهاء شما را و طمان و مظلوم در همین علم و صیقل در
اخران منعم است هر یک از شما را بحکمت و بیانی ذکر نماید

که اگر حرفی در آن کلمات برابری وجود ممکنات تجلی نماید
کل کلمه انت المحبوب و هر شود بشانی که جمیع یابند و قرآن
نمایند این فعل مینشی را از دست هر میده و آنچه در سبیل
بر این مظلوم و شما دارد شده در آن غفل نموده قدر خود را بداند
و مقامات خود را بسم حق حفظ نماید چه که مشرکین و کفر
و فاشین بیکس توجیه و اقبال امانت خدا هر شده اند
و بحال جد و جهد در ضلال نفوس مشغولند ان ربکم اکر
یقول الحق و یخبرکم بالفضل و ینزلکم صراطکم المستقیم
سبیل ناس را بگذارد و راههای غفیلین را معدوم نماید

بگویند اینه لا یشی فی طرقکم ولا یعل ما عنکم قد
 ظهر واطهر صراطه استقیم وعرش کل منجیه
 القویم طوبی الفرس عت الی بحر حتمه بها ولا ^{بأن}
 سمعت سر قله لا علی ولعین رأیت آیاته الکبری
 ولسان نطق بشانه اجمیل قل ان ارجوا ^{علی}
 انفسکم ولا تتبعوا الذین کفروا بالله وایاته
 انکروا حجت وبرهان و قاموا علی ^{بظلم} الاله عز و جل
 مبین اینه فی الجبال اعظم دعا الملوك والملوک
 الی الاله اعظم الذی کان ملکونا فی علم الله

مذکور

مذکور فی صحت ابراهیم اسی درستان ذکر جمیع
 کتب الهی بوده و خواهر بود و اگر بعضی از ادبیای حق موج
 علیحدّه فائز شوند یقین مبین برهند که ایشان ^{چنین} و تو
 و اقبالشان علی هر جسم از قلم اعلی در کتاب مذکور و سطر
 در حق تأیید بخوانید تا بامری که سبب علت ذکر پانده باشد
 کردید اینه بری و یمح هو العلم الخیر دیا را شانی
 نبوه و نیست عنقریب من علی الارض یقبور راجع شود ^{فخلفه}
 انطلق کلشی بشانه نفس که این دنیا را بچهره در او شهود است
 نزد صاحب بصیرت کلمه از کلمات الهی معادله نمیشاید چه که

اورا شمع فانی بوده و خواهم بود و این بدوام است و صفات
 دائم و باقی خواهد ماند هیچ عاقلی به حضرت یوم ادب وین نیست
 باقیه الهیه را از دست نمیدهد برستی میگویم جان لم یزل
 و لایزال است کاشن شکافه و قافیه داشته و دارد و لکن
 او بام و امان نفسی او را از ملکوت قرب منع نموده باید
 ایتقان و نور ایمان حجاب را بپوزانید و قلوب را فیه را
 دارید جهد نمایند تا از کثر ایتقان که در زمین عرش الهی
 جاری است نبوشید هر نفسی آن فائز شد و از اهل قاف
 در صحیفه عمر آه مذکور است الحمد لله غایت حق و العاش

بلی

مقبلین را بصیرت مستقیم راه نموده و بطریق کبری و صوبت
 عظمی فائز فرموده قدر مقام خود را بداند و در کل احوال آگاه
 باشید چه که کمران در کین نادان بوده و خواهند بود
 ان ربکم الرحمن هو تعلم حکیم آیا در عرض و بجا
 مشاهده شد که از فیض فیاض محروم شود یا قاصدی دیده
 شد که بصدق تمام مقصد قصی را اراده نماید و از او منور
 کرده لا و نفس الحق و اگر بعضی از موقدین و مقربین
 و مخلصین بر حسب ظاهر امر را طلب نمودند و آن فائز
 این نظر بنگارهای بنده الهی بوده بایست که نباشند

چه که لذت برای هر امری میست آن مقرر و مقدر است
چنانچه این نیز با حق من لدی است رتب الهیین از حق
یا اولیاء است و اصیفاء به بایز که همی لاهلی فی هر التلیل
الذی فیہ یطق لسان العظمه الله لا اله الا هو الموتی لکنا
الفرد الهیز احمید طوبی لمن فاض بالاعتقاده الکبری لانه
من اهل الفردوس الاعلی فی کتاب الله مالک الاسماء
وفاطه السلام الذی ظهر بالحق سلطان ایاکم ان تمسککم
محبات الاسماء عن سلطانها و نزلها و مبدعها شکوا
بجمل عیایه رحیم الرحمن و تشبثوا بذیة المنیر من عمل

امر به یصلیق علیه السلام الاصل و اهل محبتت لعلیا و الذین سکوا
فی قباب العظمه امرا من الله الهیز احمید که ذکرت ذکرکم و انظروا
اولان فی سخن نهانین و علیکم ما یقرکم فی کل الاحوال الذی
المقدر المستخیر الغریب ان اوصی الحق بالحکمة و البیان فی
رحیم الرحمن کما و صتیاهم من قبل انه لاهوت صیغ الایین بکات
کلمه ازنا فی الراح شتی یبغی لكل من آمن بالله فی هذا الهم
ان یتشکک بها و یكون من الراضین و نهیسا لكل
کل لا یکتبه الله و امرنا هم بما تفرح به فئدة الامم الله الشوق
الکریم عاشر دایا اجائی بالزوج و الریحان کل الادیان

یاکم ان تجلوا کلمه بیه علة لا تخشکم اوسیا لا ظار لکم
 بینکم قرأتوا انرا یا ایها الارض ولا تجنوا من مضافین الله
 یا مکرکم بما تجردون منه عرف الروح لو کنتم من العارین
 الهیاء علیکم وعلی من معکم وعلی جمیعکم وعلی من یشککم
 ما قسم من تعلم الا علی فی هذا الامر للبرم الله بر السین
 هذا ما نطق لسان اعظمه

مقصود از تاویل اینکه رزق همه موزر محروم نمایند و از
 مقصود محتجب نمایند مثلا اگر از سماء مشیت فاعملوا
 وجوهکم نازل شود تاویل نمایند که مقصود از غسل

غسل وجه باطن است و باید آب عرفان و در غسل ادا شود
 نمود و امثال آن بسیار شود نفسی باین تاویلات و محسوسات
 کمال ذفر و دروغ آلوده میماند و بخیال خود جصل امر تهمل
 نموده و حال بنسکه در مقام واضح و معلوم است که گشتن
 روست با بظاهراست بعضی کلمات الهی را میتوان تاویل
 نمود یعنی تاویلاتی که سبب علت ظنون و ادبام نشود
 و از مقصود الهی محروم نمائند در ما نزل الرحمن فی الفرقان
 نکرنا قولا تعالی و من یؤتی الحکمة فقد افقی خیرا
 کثیرا بعضی بر آنند که مقصود از این حکمت حکام است

که در کتاب نازل و برخی بر آنند که این حکمت علم طب است
و هر نفسی بآن فائز شد بخیر کثیر فائز است چه که این متعلق
بآنان است و علم ابدان و این علم شریف از سایر علوم
جنانچه از قبل سان حکمت باین کلمه عیا نطق نموده العلم
علمان علم ابدان و علم آله و ارباب علم ابدان را
در کلمه مبارکه مقدم داشته و فی الحقیقه مقدم است چه که
خلود حق و احکام الهی جمیع از برای تربیت نهان در حق
او و حفظ اهل علم و امثال آن بود و خواهد بود لذا آنچه
سبب و علت حفظ و صحت و سستی وجود انسانست بقدم

بوده و خواهد بود و این فقره واضح و مشهود است و بعضی بر آنند
که حکمت صرف حقائق و شایسته است که هر نفسی باین مقام
فائز شود و دارای مقامات عالی خواهد بود و جزلی بر آنند
عمل باین منفع به انسانست هر که باین مقام موفقی شود
در اخی خیر کثیر است و جمهوری بر آنند که حکمت است که انسان را
از مایه آخر حفظ می نماید و باینجه هایت میکند و شرف
بر آنند که حکمت علم معاشرت با خلق است و در ارای عباد
علی شان لایجاز و هذا الاعتماد و بعضی گفته اند که حکمت
علم الهیات است که از قواعد حکمای قبل است و همچنین گفته اند

حکمت علم جوهری و اعراض است و همچنین علم هیئت و ممالک
آن و برخی گفته اند حکمت علم معاش است در دنیا و آخرت
فایده بر اینست که حکمت علم باصولات و نفوس برآید و حکمت
شعونات عدالت و آن عطاء کل ذی حق محقق بوده و خواهر
بود و برخی برآید که علم اکسیر است هر نفسی بآن فائزند بخیر
کثیر فائز است و بعضی برآید که علم همده و امثال آنست
و هر صفتی هم بقدر ادراک خود بر آن و دلیل بر برای هر
از آنچه ذکر شد گفته اند که اگر تفصیل این مقامات ذکر شود
بر کمال است و نیز این سبحان من نطق بحدی الکلمه

العلیاء و اس الحکمة ضایقة الله چه ضایقة است و خشیه است
انسان را منع می نماید از آنچه سبب است بپستی مقام انسان
و بآید می نماید از آنچه سبب علو و سموست بآن مقام
اعمال شنیعه اجتناب می نماید چه که مجازات را از دست
می کشد خیمه نظم علم بر دستون قائم و بر این مکافات و مجازات
چندی قبل این آیه مبارکه از مشرق قم الهی شراق نمود لعل
چند و همی مجازات که اعمال و مکافات آنها و بجا از نفع
النظم فی العالم و اخذ کل طاع نظام نفسه من خشیه
انجزاه کذلک نطق بالکلام انما انما الله هو الناطق

العلیم از قبل بعضی نفوس خود را مل طرفیت نمایند
 چنانچه آثار آن نفوس حال در ارض موجودات طریقت
 مختلفه هر یک طریقتی افکند کرده اند پس از آن نفوس متفرق
 شد و از بحر عظیم خلق خارج نمودند تا آنکه با قوه برین
 وارد شد آنچه وارد شد پس با آن قوت طبع از اهل
 و افعال منسبین از کمال ضعف بدل شد چنانچه مشاء
 نموده و می نمایند بعضی از نفوس که خود را در ادبش میا
 جمیع احکام و ادعای الهی را تاویل نمودند اگر گفته شود صوفی
 از احکام محکم الهی است میگویند صوفیه بعضی دقت و تدبر

تولد بدعا آید ایم و صوفیه حقیقتی را عمل نموده ایم و این چنانچه
 از ظاهر محروست تا چه مدتی باطن او با مات نفوس غافل
 زیاده از حد احصا بوده است باری از قبلی و کس است
 جمیع او را الهی را که میاید پس محکم است از برای حفظ علم
 و اخلاص آن تاویل نمودند و در کتایب از وجوه جز خورد
 خواب شغلی خستیدار نموده اند و در معارف آنچه گفته شود
 می نمایند و لکن اثر حرارت محبت ته تا حال از ایشان دیده
 نشد مگر معدود قلبی که صلاوت میا نرا یافته اند و آن محکم
 مقصود از ظهور آنها گشته بعضی از این تاویلات که برین

حکمت ذکر شده هر یک در مقام خود صحیح است چه با اصول
احکام الهی مخالف نیست آیاتیکه در او امر و نواهی است
مثل عبادات و دیات و جنایات و امثال این مقصود عین
بظاهر آیات بوده و خواهر بود و لکن آیات الهی که ذکر
قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در قرآن نازل شده کمتر
نمودت و لا یعلم تا و یله الا الله این مرتب در کتاب
ایقان واضح و مبرهنست هر نفسی در آن تفکر نماید آگاه شود
بر آنچه از نظر کل مستور بوده انظر فيما اتوا له الوقای
فی الكتاب قوله لا الشمس ينبغي لها ان تدرك

الغی

القمر و لا اللیل سابق الثمار این آیه مبارکه در ظاهر
از قبل و بعد تفسیر و تأویل نموده اند و هر یک با اعتقاد خود
معنی آنرا یافته اند و لکن این مقام العلم و ابرار
متراتب الظنون و الاوهام نفسی که در سلطان ^{النفوس}
میامند یعنی قاضی میضای گفته این آیه در ^{الشمس} ^{العبد}
نازل گشته مشاهده نماید چه مقدار بعید است از وسیع علم
تجوه علی زعم الناس زمام علوم در قبضه قدرت الهی
عظیم باید بهره اراده نماید در کتب قبل هم آنچه ذکر
این ظهور از قلم اعلی جاری شده اکثر اوقات مشغول میفرماید

تذوب الودیان کالشمع قدام الرب و سجنین
 میفرماید خیمه او بر جبال مرتفع میشود چنانچه شده در مقام
 دیگر میفرماید خیمه است از برای او که طلبها او برده نشود
 و نمیشود و بجهایش گنده نشده و نمیشود و از جانی بجائی
 نقل نمیشود این فقرات مآل است انسان منصف ادراک
 که چه مقام مقام تادیل است و چه مقام حکم بر خطا هر تنزلی
 باری الیوم آنچه ناس را از آلائش پاک نماید و بآیین
 تحقیق رساند آن غم سبب است و دین تهر و امر تهر بوده کذلک
 انهم غبت البیان من سماء العرفان فضلاً علیک

اشک و تل لك الحمد یا محبوب العارفين و لك
 الثناء یا مقصود العالمين و لك الشكر یا مريد
 فی قبضتك ملکوت ملک السموات والأرضین
 بسم خداوند بخت

مکتوبی از شما رسید و آنچه در او مذکور بود نزد اهل بیت و ائمه
 و مهربان است بشنیدنای مظلوم آفاق را از حق بخواره تا
 قادر نوی بر محو موهوم و محو محسوس نوشته بودی که ما
 دینی تحصیل کرد و آن موقنی اگر نفسی از شما سؤال نماید
 که بچه محبت و بچه بران چه خواهی گفت اجمل حضرت

ببین یدی الرحمن ثم انطلق بالانصاف الى الله
 صاحب ايمان محاسبی که ذکر نمودی و صحت تحقیق
 قرار دادی این امور تروضی لم یزل ولا یزال مرده و جوده
 انکه خالصا لوجه الرحمن قدری از آیات فرقان تباد
 نمایند و در معانی آن تفکر کنسید شاید در این یوم که سلطان
 ایام است از رحیق عرفان محروم نمایند و از کور و وحی و الهام
 بی نصیب شود در جمله در این آیات مبارکه که در قبل مجرب
 علم و سید اسم نازل شده تفکر کنسید میفرماید و قالوا
 لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا

تكون لك الجنة من نخيل و عنب فتفجر الانهار منها
 قهقیرا اولسقط السماء كما سكت علينا كفنا
 او تأتي بالله والملائكة قبيلا او يكون لك
 بيت من زخرف او ترقيع في السماء و لن نؤمن
 حتى تنزل علينا كتابا نقره قل سبحان ربی هلک
 کت الا بشر ان سؤالا این آيات است که مشرکین بکافران
 انبیاء و روح ماسوله فداء گفته اند یعنی مضمون این آیات را
 شرایط ایمان قرار داده اند که اگر آنحضرت فرماید بجهنم
 شوند حال تفکر در آن نفوس غافلانه نماید که عرض کرده

۱۰۰ در ارض بعضی چشمه جاری کنی و یکایک می آید از دهن
 ظاهر کنی از برای ما یا اینکه آسمان صودنای متعجب
 و بیانی بختانی که اورا قرائت کنیم یا بستانی ظاهر
 که در آن نخیل و عنب باشد یا اینکه بحق جل جلاله و قس
 ملائکه بیانی اینها سورانی بود که مشرکین حجاز ندیدند
 خواهند که ظاهر فرماید تا موافق شوند آنچه بیان فرمود
 و معانی آن مجملی ذکر شد حال پیر جدید و قلب پر از
 کمال و حقه نماید و تفکر کنید **اللَّهُ تَعَالَى** و **عَلَّمَ**
صَرَاطَ اللَّهِ اَلَّذِي ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَتَجَدَّدَ نَفْسُكَ عَلَى

بین و بعد از این سؤالات و حقه کنید که حق تعالی
 در جواب چه فرموده میفرماید که **هَلْ كُنْتَ أَكْبَرُ**
وَسُؤْلًا و اگر این عزیز مقبول باشد و حق تعالی
 ظاهر میفرمود آنچه را که خواسته بودند بر نعم آنها دیگر در
 احدی منکر و معترض بحسب ظاهر مشاهده نمیشد حال آنکه
 در مقام دیگر میفرماید اگر ببینند جمع آیات را بحق
 نشوند و با حق اعلی قریه نمایند حال آنکه آنچه خواسته
 تفکر نمایند قسم بمنزل کتب که اگر انصاف و مقدس از
 نفسانید در آنچه ذکر شد تأمل نماید البته بحق راجع شود

و منقطعاً عن كل ما سوى الله ازبیت خارج و بلیات
 اللهم لیکن املی که بدین حق منظر آن نبوده و نیست که
 هر نفسی آنچه بخواید ظاهر فرماید علم بفعل یا نیل بر او خسته
 و بکلمه مبارکه احکم ما از بلیات املی این بس واضح است
 که حق جل کر باینه فعل مختار است آنچه بگوید و بفرماید این
 مصلحت عباد او بوده و خواهد بود و آنچه نماند خواسته عظیم
 آن ظاهر شده در کتب الهیه نفیس نایه تا مصلع شود بر علم
 حکمت و سلطنت و قوت و قدرت و اطمینان تعالی قلیه
 و تعالی عظمت و تعالی سلطنت است آیه بایر از

امثال این مطالب و اقوال که معترضین اعصار قبل آن حکم
 نموده اند مقدس و شرفه شود و بخت قبیحی و نامرکز
 عنه ناظر و منتک باشد قد ظهر ما لا یظهر من قبل شریک
 کل محروم و لکن الناس اکثرهم من یظن حق سبحان
 بالله الوجود و علم الغیب الشهود سبک است با سکت ازین
 الموهود الذی به لاج بحر و فایک و لاج عرف قیصک و فتح
 لقاک علی من فی سماک و ارضک ان تؤی فی علی عرفان
 مشرق و حکمت و مصلع آیت است اربنا الذی نعتی از ما
 عن الحق یقیمک و یظنون العباد من بحر فضلک سبک است

بنفکات ان توقفت علی اقبال الیکت ولا عرض عن ذک
ای رب انت الکریم ذو الفضل العظیم و تظرو هذا المسکین
عن باب حماکت ولا ذرا المحروم عن نعمة بجماعتک غیر
له مجودک واحسانک انک انت اجمود الکریم و انک انت

رحم الراحمین

بعضی از اسس از بعضی مخصوص ماحت اقدس زفاف
طلب نموده و میسند و این بغایت از شرط مدراج خاص
بصیاست از اول ظهور آیین ابراهیمی بر چنین امور افتاد
زلفه مقدس است ذیل امر از این اذکار تا چهره بفضله

بر کس از دست که بعضی از عباد نصیحت نمایند و من قولی
در نزد منادی احدیه از شرط الوهیه نما میفرماید ای اجداد من
بطین دنیا میالایند و با اراد انفس الهی حکم کنید قسم قیامت
حق امر که از سمار سخن بحال انوار و ضیاء مشهود است بقلوب
وجود ایوم باید از غیب و شعور مقدس و منزه باشند از کفر
مستول شوند باید توجه خاص و کمال اهتمام و استغفار و توبه
و تقهیر فطرت و توبه با شطار بغضات مختار نمایند یعنی
لحم و لآه ان یكون زادهم التوکل علی الله و لبنا انهم
حب و بهم العلی انما بهی تا املات ان ننوس نور شود

انجوس که ایوم بشتیات نفسیه و زخارف دنیای فانیه
 ناظرند بغایت بعید مشاهده میشوند در انکساره ایمان در حیات
 رحمن بحسب طایفه زخارفی نبوده و طائفه سین جول در عظم
 بود اندر مع ذلک اندر از مشرق قلم اعلی ذکر دنیا و احوال
 که در آن بیان باشد شراق نموده و هر نفسی که سرفراز شد
 و بهجت اقدس بدیه در سال نمود نظر بفضیل قبول شد
 مع آنکه اگر جمیع اموال در حق را بنحو همسیم تصرف نمایند
 احدی را بمال نیامد و هم نبوده و نخواهد بود هیچ خلقی از
 این فعل نبوده و نیست که بسم حق یا مین نامس بخدی شود

به انجذاب و اصحاب حق لازم که نامس را بستره اکبره
 تقدیس عظم و محبت نمایند تا رتبه قبض الیه ایجاب
 او استنشاق شود و لکن باید اول نفسی بفقرا ناظر باشند
 چه که شأن صابرین از فقره عند ته عظیم بوده و غریب
 تعادل شان الا ماشاء الله طوبی الفقیر صبره
 و لغنی انفق و انور منت آید باید فقره بخت نمایند
 بحسب مشغول شوند و این امر است که بر هر نفسی در این ظهور
 فرض شده و در اعمال حسنه عند ته محبوب و هر نفسی
 فعال نمود البته اطاعت غیبیه شامل او خواهد شد آنکه

من یثاء بفضلہ اقر علی کلشی قدیر و همچنین در
حفظ نفوس و تربیت اهل وقت و مملکت از مشرق مشیت
رحمان کلماتی مشرق که فوائد آن شامل جمیع من علی کلشی
خواهد شد لوی معوض ما نزل من سماء الانوار علی
مصلحت نبود که ارسال شود در سماء مشیت متعلق بآن
اراده الهیه تعقیب گردد و ارسال شود آلاء مرید بسیار
در تربیت نفوس جهت نمایند این از مسم امور بوده و
بود و آیه های علیک یا من نفع نذاک فی غیرک
و ذلک المقتدر العزیز المختار ای علی کتب احسان الله

که اول انسانیت انصافست و جمیع امور منوط بآن قدری
تفکر در زیاده و بجا یا این میباید نماید که تمام سرور و
اعزاز بوده و هر روم در سبیل محبت الهی بیدار میباید
امروزه باین عباد مرفوع شد حال اگر نفسی سبب شود
با و نام خود در تفریق اسیر ترا او جز مشغول گردد و از
این نهافت لا و نفس الهی منته علی العالمین لعلی
یخرج قلبی ید مع عینی لا امر الله و للذین یقولون
ما لا یفقهون و یتوهمون فی انفسهم ما لا یشرع
الیرم لایق آنکه کل بسم اعظم مشیت شوند نیست و مرتبه

جزا و دامن را متوجه نمایند اگر نفسی را علی هو مقام قائم باشد
 و لذا او کلماتی ظاهر شود که سبب تفریق نفس کرد از شریعی
 بحر عظم و حق توبه بشری جز مقام محمود شود که ظاهر
 بحد و بشره جانیته باشد که کل الا کو ان با الله محرم
 نجات الرحمن قل ان انصفوا یا اولی الاالباب من
 لا انصاف له لا اخلائیته له حق ماست بکل نفس
 و اعندهم علم حق سبب تفریق نفس شده چه که حرکت است
 قبل از میقات میفرماید و نظر نسبت رحمت ظهور است
 غصبتی منع شده لذا اکثری را نفس آنچه سر از حجاب حق

زبان غافل دانسته اند لا و فضل سلیم انجیر کمر در دست
 علیه مشعر و بر من و واضح قل ان الحمد یا شارعیون
 انصفوا و ان الحمد یا افعار و توبه لفضل انما
 از موهوم منع نمودیم که سلطان معلوم و یا بظهور من خود را
 شوند حال بلون و ادغام خود مستکشا به میشوند لعمری
 انهم هم الموهوم و لا یسمعون و ما یحکون انه هو
 الموهوم و لا یفقهون مثل الله ان یوقی الکلم
 و یفرقهم نفس و انفسهم لعمری من ناز و بفرمانه
 تطیر فی هوا خیر و یقطع عن العالمین و لا

يلتفت الى من على الارض كلها وكيف الذين يتكلمون
باهوآتهم مالا اذن الله لهم ليجو اليوم يوم امتقنا
بشئونه نراي ظنوم لا يسلم حق ناطق بشيد ويطرد
مزين واور منين مستنير نبت مفتاح قلوب يستقبل
والذي غفل فاجري من اصبع الازادة انه في
غضلة مابين صمد وصدو شرط ايمانست نهت
وفساد بلغ ما امنت به من لدن صادق ايمان انا
البهاء عليك يا ايها الذكر باسحق والناظر الى
والناطق ببناء ربك انجيل

انزيمين عرش نازل

الشارقة الرحمن بايد اسر اكل ايمان بشرية الهية
نمايد كشايد بوا عظم حسنة نفوس غافله مرسيد بشر اعدية
كنند يا نبيل قم على خدته مولك القديم بقبلك
وبصرك وسمعتك ولما ناك وكل اركانك كذا
امرك من كان جالس على قطب البلاد يا والزر يا
اجل جليلك من الهدي في امري ولما ناك سفا
ذاق من في فكر في شأني وبصرك ناظر الى
وقلبك متوجها الى جمال المشرق المنير في بين

وَالْأَشْرَارُ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْمُتَعَارِ ثُمَّ اخْرُجْ مِنْ
 قُلُوبِهِمْ مَا ذَكَرُوا مِنْ شَأْنٍ لِيُنْذِرَ الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَ
 بِهِ الْآخِرَ كَذَلِكَ يَا مَلِكُ سُلْطَانُ الْقَدَمِ مِنْ هَذَا
 الْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ ابْنُ النَّفْسِ مِنْ دَاءِ الْغَفْلَةِ وَالْفُتُورِ
 بِاسْمِ الْحَلِيِّ الْأَبْهَى طُوبَى لَكَ بِمُحَضَّرِ مَنْكَ
 مَا نَطْلُقُ بِهِ لِسَانَ الْقَدَمِ عَلَى فِكْرِكَ فِي هَذَا
 الَّذِي فِيهِ اسْتَقَرَّ عَرْشُ حَقِّكَ يَا بَنِي الْحَلِيِّ الْعَظِيمِ
 بِيَدِ رَأْفَتِ كِبَرِيٍّ بِعِبَادِ سُلُوكِ فَرَايِدِ وَبِحَالِ مَكْتَبِ
 وَخُطُوفِ جَمِيعِ رَايِدِ مَالِي بِحَرِّ عِلْمِ جَمِيعِ فَايِدِ تَقْسِيمِ كَلَامِ

رَايِدِ اخْتِصَافِ بَيْنِ اجْتَابَةِ مَرْتَبَائِهِ وَكَرَاهِيَةِ خَلْقِ شَيْءٍ
 وَتَعْجِيبِ نَهْ اَوْرَاكِ عَطَا وَنَصَاحِ مَسْئَرِ كَرَامَةِ اَعْلَامِ بَيْتِكَ
 اَوْ تَحْشِيِ مَسْئَرِ نَظَرِ اَنْ يَسْهَ كَرَمِ جَمِيعِ مِنْ اَرْضِ رَايِدِ رَايِدِ
 اَعْيَنِهِ وَرَدِ فَرَايِدِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ
 اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ
 نَدَا فَرَايِدِ لَدَا مَخْصُومِ مَرْنَفِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ اَيْنِ
 سَمَاءِ مَشِيَّتِ اَزَلِ وَهَرِ كَرَامِ بِهِي مَرُومِ الْاَوَّلِ الْاَوَّلِ
 فَالْثَانِي بِالْقَارِعَةِ وَالْثَالِثُ بِالْحَاقَةِ وَالرَّابِعُ بِالْاَوَّلِ
 وَالْخَامِسُ بِالطَّائِفَةِ وَكَذَلِكَ بِالْمُتَاخِرَةِ وَالْاَوَّلِ

والفرع ألا كبر والصورة والافور وأما الما
 أجمع أهل أرض یقین نمایند وبعید ظاهر واطمینان
 کنند که اکت استاده در حال غالب بر کل بوده و خواهر بود
 جایا و بمن سلطان سر و من را از آنها را منع نمود و خوا
 نمود لشکر بیجوتی بلاد من افق البحر المظلم
 الوعد شرقا بین العالمین و دعونا کل الی
 المقدر الغریب الحکیم وکن بعد از شرق این
 از افق مراکت بر جمع در صد افتاده اند و یابشون
 و آواز تلبان هم الا فی تبار و امر غایت شد

نیل

بشایکه از ذکر و بیان خارج غایت من سلطان استدم قصد
 اسم معلوم میشود دیگر حبیب ذکر نیست لذا قال به
 احوال چنین تبلیغی جبره واقع نشده ظهور قلم و بشر جم
 و وقوع فرستاده بودند و کن جز این رسیدات مملکت
 در آن چیزی بوده نظر بصلی اصل امر بر سر فرمودند و فی
 تبلیغ لای جبره نشده بود لذا از شرق مشیت شرق شد
 لم یزل مراد استاده تعالی هذه القدی التي اشرق
 احاطت العالمین و ظهور این عمل از اکت عمل دواز
 بخشیده هم سیوف شرکین را مدید نموده دم سالان

ندید

در ذکر و تائیدش باطن فرموده اینست ازان لواحق که در کون
 میسر از قبل نازلند حال بعضی حامله مشهور زودست
 که آثار مسیحه و اشجار استعدا دارد محبوب و نوحه آینه
 مشاهده شود تعالت ذمه قیصر بک البختان قل
 مرتب و احیت طوبی للعادین و این بسی معلوم
 واضح که در این امر سلطان ظهور از برای خود مقصودی
 و مع علم آنکه سبب بلایا و علقه رزایا و شدت امراض
 شد محض عنایت و رحمت و احیای اموات و اظهار کرامت
 اسماء و صفات و نجات من علی الارض از رحمت خودم

بجای

پیشیده و محل نمویم آنچه را که احدی حمل نموده و نخواهد نمود
 یا نبیل امری الیوم یوم الاصفاء طوبی لیسع قوتی الشیطان
 قم سلطان و امری بن خلقی قم ذکر هم با اطلعت من دنیا
 اندی نه انشقت السماء و اندک انجبال و ظهر الفرع الا کبر
 خف القمر و ظهرت الزلازل فی القباصل و سقطت النجوم
 تیر الموبوم و غشت الورق علی افان سده لیسع الملک
 ربک درت هالین اکب لذین یکنوا ارض و نادم ذکر
 بهن الله اندی اعاط اسموت و الارضین و لکن حال
 ایسی است که باید اصحاب حق با ضائق حق حرکت نمایند و حق

شیطانیه را با ضلوق حمیده رانیه تبدیل کنند لم یزل
فساد ممنوع بوده و خواهد بود در این ظهور عظمی کل ایم
فساد ممنوع اند اندا نفسی تعرض بنفسی نماید در محاربه قیام
نخند شان اهل حق خضوع و خضوع و اضواء حمیده بوده
و خواهد بود دنیا قابل آن نکره است که تحب موت قبیله
و از مالک اعدیه بیدماند ان الدینا تفطت علی
مریدینا و تقول با علی النداء خاطبا ایامهم
رای احدی شماکم منی خیرا اذقه سوف نجکم
الی التراب خائین خاسرین کارجعنا الی ربنا

باید که بند برایت و امانت و تقوی باین عباد منسی و غیر
باشند تا جمیع در آن سرچ نورانیه بشا علی بحر اعدیه قیام
نمایند احفظ ما القیا الیک ثم امل علی الامم
باذن ربک ما لک القدم لعلمهم یدعون الموعود
مقبلین الی الله ما لک العرش و الثری کذلک
نبشاک و قصصنا لک و القیام علیک و الخیر
لنفرج و تقول لا اله الا من فی قبضتک جبر
الامر و الخلق و فی یمینک ملکوت ملک السموات
و الارضین اشکرک بما ذکرته فی التوحید عظم

فصلت من كل شيء تفصيلا أنك انشأكم
الراحمين واكرم أكابرهم والناجدين
ما لك يوم الدين
هو الله تعالى شاء العظم والكبرياء

ومما سئل السائل في قول الحكماء بـبسط الحقيقة
كل الأشياء قل في علم أن المقصود من الأشياء
في هذا المقام لم يكن إلا الوجود والحالات التي
من حيث هو وجود ومن أكل الواجب وهذا
كل لا يذكر عنده بعض ولا يقابل جزء والحال

أن ببسط الحقيقة لما كان ببسطا من جميع الجهات
اندر واجب ومستجمع لجميع الكمالات التي لا حد لها
لغاية لما يحتاجه فرعون انه ليس له من جهة
بسان پارسى ذکر می شود مقصود حکیم از شیء در عبارت
مذكوره کمالات وجود من حيث هو وجود هست و از کل در آن
یعنی واجب و مستجمع جمیع کمالات نامتناهیست بخوبی
و امثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید و حق و وحدت
وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود
منقول بوجودات غیر متناهی شده سبب سنج نیست

چنانچه خود حکما گفته اند بسیط الحقیقه کل الاشیاء
فالبس یثی من الاشیاء و فی مقام آخر ان اولا
لبسيط الحقیقه تری فی کل الاشیاء و این مصداق
و نظر اطر منوط است البصار صمدیه و کل اشیاء آیات احدیه
را مشاهده می نمایند که جمیع اشیاء مظاهر اسماء الیه
بوده و مستند و حق لم یزل و لا یزال مقدر از موجود
نزول و حدود و اقران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیاء
برای آن حدود موجود و شعور چنانچه گفته اند لما کان
وجود الواجب فی الکمال القوه و الشده لویجوز

یخل وجودات غیر مناهیه و لکن لا یجوز ما
در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکما ذکر تمام
رود مطلب بطول انجامد چون قلوب همه لطیف و بین
مشاهده میشود لذا قلم مختار با اختصار انفا نمود و مقام
توجیه مشایخ میشود توجیه وجودی و آن اینست که کل
چیزی میکنند و حق را با لا ثابت یعنی غیر حق را موجود
این معنی که کل نزد ظهور و ذکر اوقای محض بوده و نخواهند بود
کل شیء هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل
و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند کان الله و لم

معه شیء والآن يكون بمثل ما قد كان مع الله
 مشاهره میشود که شبیه موجود بود و مستند مقصود آنکه
 در ساحت او هیچ شیء وجود نداشته و ندارد در توحید و یگانگی
 کل باکت و غائی و وجهه که تحت دائم و باقی و توحید است
 آنست که در کل شیء آیات احدیه و ظهورات صمیمیه و کلیات
 نور خروائیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی تا زل زلیم
 آیات تانی الا تافق و فی انفسهم در این مقام در کل شیء تجلیات
 آیات بسیطه الحقیقه مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده
 که حق مخیل بوجودات نامستناویه شده تعالی تعالی

ان یخل شیء او یخل یحد او یقترب بمانی الا بدلیع
 لم یزل کان مقدما عن دونه و مترقا عما سق ختم
 انه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کل فی
 قبضته قلته المهيمنة على العالمين و در تمامی کل
 ذکر او به کریم رج ال الذکر الاول چه حق حق و عز و جبر
 لا بد است در این مقام کان و یكون مقدما عن لا و کار
 الا ساد و مترقا عما یدرکه اهل الانشاء السبیل سده و واجب
 لانه آنچه اذکار بر وجه او و صاف نیست که از زبان ظاهر دارد
 قلم باریست بکلمه علیا و قلم علی و دروه اولی و درین حقیقی و

مطلع ظهور حافی راجع بشود اوست مصدر توحید و توحید
 نور تفرید و تجرید در این مقام کل الاله و الحسنى و
 الصفات العلینا ترجع الیه ولا تجاوز عنکما
 ذکر ان الغیب و مقدس عن الازکار کلها و غیر
 نور توحید اگر چه در ظاهر موصوف بسم و محدود و محدود
 میشود و لکن در این بسیط مقدس از محدود بوده و این
 اضافی و نسبی است نه بسیط من کل الجهات در مقام
 معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع خدا حدیه مربی
 کل انشیاء است و دارای کمالات لا تخصی و از برای حکمه

در این مقام بیانی در کنار عصمت مستور در لوح بسیط
 لا ینبغی ذکره فی النجین عسی الله ان یاتی براتیکو
 السلام الخیر و دیگر قرآن بعضی بر قول حکیم من غیر
 بوده چه که مقصود قیل را ادراک نموده اند فی الحقیقه
 نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماست برخواست
 کرد کلمات نموسیکه چهار بجهت و شرک هستند قول
 نفوس من اویل و حکما فرق مختلفه بوده و هستند
 آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیاء هستند و کرده اند و اول
 تدریس با حکمت هوادیس لذا می بیند الکلام و او را

گفته اند در هر سال پستی موسست و در هر غنی از غنی
 حکمت بیانات و اقیه کافیه فرموده اند و بعد از او یونانی
 از الراج هر سینه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر خطا
 از کلمات و بیانات آنحضرت استخراج قرون علیه و حکمت
 نموده اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات مجوده و مجوده
 هر دو بوده و هست و بعضی از این خطا را سر به در ظاهر فرموده
 و لکن این وجه چون باید که آنرا اخیر و دیگر ایوم یومی
 انسان مشغول با دراکت این بیانات شود چه که علم باین
 و امثال آن بسیار از غنی نموده و نخواهد نمود مثلاً چنانکه

باین که تحمل نموده و لو کان متوجهاً و الذین اقربا له
 فیما قال ثم الذین اخرضوا علیه من دفعه و چه
 مشاهده میشوند هر یک بهشت از دفاع نداده اند که است
 از زمین بقعه نور آید بکلمه بی عا رسته مقبول و محمود
 و در آن مرود چه سحر از نفوس که خود را را می فرمود
 حقایق و عرفان مشاهده می نمودند علی شان ظنوا بان
 ما خرج من افواههم انه قطاس قوزک بکلام
 واسطه لایب یو خدعته تقویم المبداء و المثل
 ذلک در ایام ربیع رهن و هبوب ابراج استخوان و اجده

من اقبال دلائل قرار اگر نفسی الیوم بحجج علوم ارضی
 نماید و در علم بی توقف کند لای الحقیقه و از اجل
 محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی این
 طراز استغ اقدس ممنوع ماند از سببین در الواح
 ای حسین معلوم میفرماید قول عمل بخوابه قول
 عمل کفیل به عمل او کثیر بلائمر در حکیم سبزواری شایسته
 کن در بیات خود شعری ذکر نموده که در آن چنین استغ
 میشود که موسای موجودند و لا از من مد ای انا الله و الله
 موجود در مقام بیان این کلمه حکم نموده و مقصود آنکه

بسمه مقامی صحیح نماید که چشمش مشاهده انوار سبحانی
 متوجه کوشش باصفاء نداند و از کل شیئی غایز این مقامات
 حکیم مذکور حرفی ندارد چنانچه اظهار نموده اند این مقام قول
 و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر
 البقیه باین بریه نصرت نماید و دل مرتفع است و باطن
 کل را خدا میفرماید ابد اصفاء نموده چه اگر اصفاء شده بود
 قیام یسند و حال باید بگوئیم آن کلمه غایب بوده و از سبب
 شده و از خوف ننگت حق نام از این مقام و تصدیق آن
 محروم مانده او حرف و ستر او حرف و انحراف باری را که

که تمام عسرا در اثبات موافق خود صرف نموده اند و
چنین شرفی انوار حضرت معلوم از اثنی عشر اسم قدیم محرم
ماند و آنکه از او مریدان الله يعطی من يشاء ما يشاء
و يمنع ممن يشاء ما اراد الله ان هو المحقق فی امره و
المطاع فی حکمه لا اله الا هو العليم الحكيم و
ایم در یکی از الواح نازل که من ذی عمامه منع و
و کم من ذات مغنیه عرفت و اقبلت و قالت کتبه بحمد
الله العاکمین که کتبت جعلنا علیهم افهام و اعطاهم
ان ربک لهم حکم علی ما یرید یا حسین قل من سئل عن

الفخیر و البحر العظیم المم و جعلت تقرب الیه تم شرب منه
باسم ربک هدیم بخیر العزیز یبلغک الی مقام لا
فی العلم لا تجلی حضرة القدم و تسبح من بعده المرفعة
اعلم انه لا اله الا هو المقدر العزیز القدير هذا یوم
کل نفس اذا سمع النداء من سطح البقاء یرجع الی ربها
یقوم و یقول علی یا مقصودی ثم تسبک یا محبوب العالی
قل یا ایها الناس لو یاخذک سکر خمر بیان ربک الرحمن و
تسرف یا فیه من الحکمة و التسمیان لتضع الیکان و تقوم علی
نصرة هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من لا یجاری

المجود والمسيح المحمود والمستور المشهور الذي اذا برأه
في لها بر بجه على سبيل الانسان بين ايدى الملقين
واذا يتفكر في الباطن يراه مهيئاً على من في السموات
استمع ما تطلق به النار من لسانه المرفعة التوراة على
الحرارة يا قوم ابرعوا بالقلوب الى سطر الصوب كذا كذا
والتي احكم من لدن قوتي امين يا ايها السائل قد ذكرتك
لدى الوجه في هذا التمجيد امين لئلا نزل لك هذا الوجه
الذي من افقه راحت شمس له ف ركنك لهز اهيم اعرف
قدراً واعلم مراً انها خير لك ان كنت من هاهنا

الذي

ان يؤيدك على امره وذكره وبقدركت ما هو خير لك في الدنيا
والآخرة انه يحيط بحوزة الساعين ورحم الراحمين يا ايها
العبد اذا انجذبت من نعمات اشارات مالك لا سماء ولا
استنورت بانوار الوجوه الذي يشرق من مطلع البقاء توجه
الى لافق الاعلى قل يا غافر السماء وما لك كاسماء سلكت
باسمك الذي به فتحت ابواب لقائك على خلقك وهرقت
شمس جناتك على من في ملكك ان تجعلني مستقيماً على
جهتك ومقطعا عن سواك وقائماً على خدمتك وناظراً
الى وجهك وناظراً جنتنا لك اي رب ايدني في ايام

ظهور مظهر نفست و مطلع امرک علی شأن خرق استقامت
 بفضلک و عنایتک و احرق بحیث بنار محبتک ای
 انت القوی و اما الضعیف و انت الفنی و اما القوی
 بجز عنایتک ان لا تجعلنی محروما من فضلک و موافقت
 بشهد کل الاشیاء بعظمتک و احد الکت و قوتک و قدرت
 خدای بی ارادتک و انقذنی بسطاک تم اکتب لی
 ما کتبت لاصفیائک الذین اقبلوا الیک و وفوا بعهده
 و حیثاک و طاروا فی هوا ارادتک و نطقوا بثناءک
 بین بریکات اکتانت المقدس المهمین المتعالی العزیز الکریم

باسم دوست یکتا

ای پر عظم حمد کن خدا را که این نسبت کبری قطع نشد و نسبت
 گرفتی در جمیع ذوی القربی تا آنکه در عین عظم بزرگوارت
 قدم فائز شدی این فضل را غنیمت شمار چکه با وسایل نیکو
 در آسمان درین خلق شده بجز و قوه رحمانی و افاضه
 الهی بطن راسخ شود و بزرگوار است ذکر کمالش باید بشانی رفیع
 که را حمد قیصر محار را جمیع اهل و بلاد تو یا بند نسبت خود را
 در دعا توکل و انقطع و صدق و صفا محفوظ در سجایا
 آیه تا بین بریه ظاهر شود تا جمیع ناس را از مشاهد نماید آنچه

که ندی انجی محبوبت از دنیا و امورت محدثه در آن مخزون
 میباش چه که باقی نبوده و نخواهد بود و ما هو الفانی لا
 یلتفت الیه عباد مکرمون بسا از این عزت که آنی بدست
 قیلا شدند و بسی از صاحبان غنا که بفقیر راجع گشتند پس
 طلب کن که عزت او از دست از پای نباشد و خای ندارد
 ادراک نماید لغزاته هو الفک باسحق و القیث
 بذلی المقدس المیزر احبای حق نزدی القرب و درون
 کل را از قبل این سجود تحمیر برسان و اگر جناب بهم بر
 راه قات نمودی تحمیر برسان قل لم نمنع عن الذی

فلنخ فی سبیلہ الملائکة علی بارطاحهم وقرینہ
 عیون المقربین چه شده شمار که بحال خوف و همت
 مشاهده میشود تفکر در حالت نفسی نما که روح القدس از سر
 شد و خود او اصدای موج الهی بمقر معبود توبه نمود و بحال
 و اطمینان رسالات رحمن را تسبیح نمود و ابرام مطهر
 مضطرب نمود بل تخاف من نفسك او قاعا عندک استغنی
 من شطر البلاء و لا تمنع نفسك عما قد فی ملکوت البقاء قبل
 الی الله و لا تخف من الذین ظلموا و لو نريد البقاء نفسك قال
 ربک الله یحفظک لو کنون فی قطب البحر او فی اودیة النار

فلم تسلم اوين سيف القالين ^٣ انه الحق لا يتحرك
ورقة لا بعد اذنه ولا تمر للرياح الا بارادته ولا تنفس دون
الا بدنه روح الا واهم وتمسكت بركت العزيز لهدم ^٤ انما صحت
خالصا لوجه ركت لا تا لا تخب ان يقطع جبل سبتك الى اية
العزيز الحكيم واذا كرا دكت في البحر ونصرت به يا يحيى و ^٥ حفظك
بجنود الغيب الشهادة الى ان اخر عكبت سلطانا وجعلت من
الفرصين ^٦ انا كذا عكبت في البحر ووجدنا منك دأمة
الا قال على قدر لدا تجمياك كما نجتنا من اردنا اذ كان بين
ايدى ايمانين ^٧ فكم فيا القيا عليك لعلك تفتيه بذكرى

وته كفضل ركت بين العباد لله لموسى لم يخبر كن على
شان لا يشغلك المال عن المال ولا الاسباب ^٨ من سبب
الاسباب استمع قول من يحبك ويريد لك ^٩ ارا لوجه
ضع الدنيا كلها وضعا او تبت من لدن مقدر ^{١٠} خير ان
بالحيوة القانية وزكت اجمدة القابض ^{١١} اعزى ما لا ينسفي لك
لو كنت من العارفين ^{١٢} جاليت فريت في حب الله مرة
مرة ^{١٣} وسمن كل ان كل ارض برى في سبيل بهر ركت
العالمين ^{١٤} آخر جهرا تفكر فيسما يند ايام كذا شت
بانها رسيد عال خود انصاف ^{١٥} و آخر ايام نسان ^{١٦} ركت

برخت امراض و شدت اوجاع جان بهر بهتر است
 یا آنکه آن چند یومی که از عسر باقی مانده در سبیل الهی
 فدایاید قسم بحال قدم الا و لیسر ان و لا یسیر
 و ریحان زهر هسرت و ندامت که نفس انسانی چندان
 از جان عاریتی باقی مانده در ره دوست فدایاید و
 فراموش عقلت بعد از آن میدان دوا می گزیند
 نسیم نماید فاصدق ای الایم من احق قل الکلمه
 الا و لی و ربی لا اله الا انت العرش والعرش
 مقصود آنکه اجای حق نباید مضطرب و خائف بنهند بلکه

باید شهادت را در سبیل دوست فوز عظیم شمرند اگر چه
 شود نه آنکه خود را در محالکت اندازند چه در این عالم
 بحکمت مامورند بشنوند ای مظلوم را که در ستمهای شد
 و با و هموم و غموم ترا بحق میخوانند از عالم و عیان منقطع
 و در ظل رحمتش مأوی گیر ثم اعلم بان حضرت عطاء الله
 احد و ادعای باشد را که قال انک قلت یا لا یسر انک
 لولا من بعد از آن بخت مین شغقت لنتفک فوالدی لطفی
 بشاء نفعه مین الامن و استعاده لوجودت عرف القیس و در آن
 لولا من الراج ربک انی لا سلنا الا لیک لغدت بنفک

و ما عندك كلمة منها در نصيب ان تعقل في كل حين
 الف مرة ولا ينقطع عنك عرف قبض القدم ونبوة
 التي تفر من شطر اسم عظيم لم ادب شي منعت عن
 الفضل الاكرم و تركت بين الظنون ولا دأب تدارك
 اخي ما فات حكت و اقبل الى قلعة العالين و قل قبلت
 ايك يا فطر السموات و الارضين فاعف عني غفلت
 جنبك انك انت مولی العالمين اياك ان تمسك بحجة
 عن مالك البرية و مع الهوى و تمسك بركبت لا بها ما غيرك
 كان الله على الاول شريفا و دیکر اهل قریه اگر که را مقبل

دیدی من قبل است ذا کثره و کجوه و ان میا شید در آنچه شما
 دارد شده چه که بر جمال قدم عظیم ازان دارد و عال در کج
 ساکن و شانی امر شده است که با ب خروج و دور است
 نمود اند و لکن در کمال رنج و ریحان بزرگ در من منسوب
 میا شید در آنچه با راج رفت ز دست که جمیع من می
 بزرگ شما ذا کثره و کجوه و ان میا شید در آنچه
 ز غار ف و نبوة در سبیلش از شما اخذ شده است و دنیا غار
 فرمود و در عقبی مقامیکه اگر یکی از آنها بر اهل ارض ظاهر بود
 شود نفس خود را در سبیل دست خدا نماید رجای آنکه بآن

اخصی فائز کرده بشنود و صحبت جمال قدم را که در نظر
 سخن عظم شما را ندانم میفرماید یعنی و طغی را بکند برید
 بقوی متکنت شود نفوس خود را از اعمال شیطانیه
 مقدس نماید و بطراز الهیه برین دلری فساد و زاری
 این حق نبوده و نخواهد بود از اعمال شنیعه اجتناب نماید
 و در مسالکت تقدیس و تسلیم و رضا ساکت شود چه نماید
 تا صفات و اخلاق الهیه از شما ظاهر شود و بکمال استقامت
 و سکون مابین بریه مشی نماید و با کمال عدل و انصاف
 با یکدیگر معامله کنید خیانت را با امانت و غیبت را

تبرکات نفس و عظم را بحد و خلقت را بحد که تبدیل نماید
 اینست فصیح رحمانی که در ذم بیان مشیت ربانی ظاهر شده
 سعی نماید که بکدام باغات الهیه آنچه در ملکوت تقدیر شده
 اعمال شنیعه تغییر نماید و تبدیل شود در کمال ایمان از مقصود
 عالمیان آفرین و سائل بهشید که شما را از فضل و عنایت خود
 محروم نفرماید و در نقل شجره ااثات و سوره اسماء و صفات
 منزل دهد و السلام علیکم من لدی الله مولیکم
 القدریم و الحمد لله العلی
 العظیم

یا علی اشکر الله بما فین رأیت باکلیل الشاة
 فی ایام ربک مالک الامانة و هی کما بطراز
 خلد منه فی الامکان قد عرفنا تو حجات الی بعض
 النجیات و هجرک فی سبیل الله منزلة الایات ^{هذا}
 یبلغی لک و لکل مقبل انقطع فی جنبه غاسور
 ای علی در کل احوال در اتحاد قلوب و اجتماع هم بر سر صیة
 امریه الهیه سعی یسعی میزدول لاریب اگر چه افضل ^{بطراز}
 اخلاق نرینی و لکن هر چه بر آن میفرای غنیه ^{جود}
 تامل باخلاق حسنه آنجا ب بشر و آف رقیب کند و ^{کلی}

ایمان مراقب بر بشید چنانچه در الواح قبلیه از قلم امریه
 نازل شده مشاهده در فضل و عنایت و لطافت حق مالک
 کویکی از عباد که تو بان عارفی مع انکم در سر سر او و عبودیت
 بکلمات لایا بقیه و نعمات مستنده و شئونات نفسانیة
 مشغول بود اند و حق بر کل مصلح و محکم ستر فرمودیم و ^{کلی}
 در ظاهر بکسم نه و ذکر او ناطق ترش نمودیم و در سینه ^{صدور}
 از مصلح آیات الواح سینه مخصوص او نازل در رسالت
 و در جمیع احوال تشریحات و توضیحات او را بمقام پاک که متدین
 از شایبه نفس پرستی است دعوت نمودیم که شایسته ^{ایات}

عالمه مستند فارتدو کل ذلک من فضل ربک
 ورحمتہ و عنایتہ چہ کہ دوست داشته و ندایم کہ
 ماضی که محروم ماند و از رافت دل بی نصیب که معین
 عنایات متواتر و الطاف مستجاب کانه خرافات
 و سبب این سترش بوده قل و نفسی لت الفدا
 یا ستارا العالمین ای علی مشایخ و امیر رسول خدا
 که اول امر در کمال ترقی و استعلا بود و بعد توقف نموده
 از سبب مانده آنکه نفوس برخواستند و بر عوی اینک
 اهل طمسیم ناس بجا ره را از شریعت الهیه و مکالم جزایه

منوع نموده قل تا غفہ کل ظاہر اعلیٰ من باطنکم
 و کل قشر اخور من لبکم قدرک الخاسون بواکم
 کما تترك العظام للکلاب این آیات احکام الهیه
 مشرق بیان ربانیه مشرق انشاء نه از بعد از مال مؤمن
 و این دو آیه مبارکه در آن لوح امض اند سر ازل من الانا
 من یعتقد صف النعمان طلبا الصمد الجواد قل
 من انت یا ایها الغافل الغرار و منهم من بدع
 الباطن و الباطن الباطن قل یا ایها الکذاب تالله
 ما عندک لسانه من الضور ترکناها کم کما ترک

للكلاب ولفد فائده من نفس النفوس موهوبه كذا
 شد خليج در بحر عظم خارج نمود و بتوالت نفسانية
 مشومات هواية تمام مكر و خدعه قيام كرد و فرقه ها
 متفرق ساخت قل يا ايها المومنون ان الباطن و الباطن
 و الباطن الذي جعله هذه مقدر من الباطن و الظاهر الى
 نهاية لها يخلو في هذا الظاهر الذي يخلق بالحق في
 العالم قدر نظر الاسم الاظم و ما كنت لاسم و سلطان القدم
 لا عدمه و لا مستقر الا لمن تمسكت بهذه الهرة النورية التي
 اشرقت للارض و السماء و لاج الهرش و التري و اضاء

مكوت لاسماء و انما الفرق الا على اتقوا يا قوم و لا اتقوا
 اهل آء الذين اتقوا الهوى و لا اولادهم الذين قاموا على
 في مكوت لاسماء و اتقوا يا قوم و لا اتقوا
 آيات ربكم ما كنت الاخرة و الاولي كذا كذا في قوله
 جعله الله ام الالواح و مصباح الفلاح بين السموات و الارض
 اى على تفرق امت بسبب علت ضعف كل شئ و الكون
 اكثرهم لا يفقهون بعضى الناس كذا ادعائى فوق
 مذهب و ضعف و الخراب و امثال ان نور و سماند كذا
 السلام ميرفتند در كيه قايده حمله مي نمودند و مستبته مي شد

علی جمیع ازان محل موجود و مجتمع و نفسی استی که مشا به شده
 نفسی ازان نفوس زیاده از اربع ساعات متعین خود
 بکج و در و جدا میزند که بیم هلاکت بود مصفا بر این
 میافکند و مقدار و وسعت ابدش نورند است و این امر
 از کرامات میسرند ان الله بری منهم و نقی بوجه آه
 ان ربك لموا العليم الخبير بعلم خاشة الا عین و ما
 فی صدور العالمین و همچنین جمعی هستند بر نفسی خود
 آن نفوس قبول خود در شش میروند و در میان جند سیف
 یکدیگر میزند و بشانیکه تا فرجه بین کمان میکند که عینا خود را

قطع نموده اند کلا فی التخیل و مکر و خدع من عند
 انفسهم الا انهم من الا خسرین جمیع این امور را
 العین مشا به شده و اکثری از اس دیده اند بسیار خوب
 که یکی از آن نفوس بر وجهه آن نفس توجیه نماید و تکیا
 مذکوره و ما یحدث فیها را مشا به کند که شاید بظلمات نفسی
 و توجیهات نفسی خود را در شش احدیه و ما لک بریه مزین
 ای می جمعی در جوارز میزند و بدستند که خود را از اکل و شرب
 منع نموده اند و با دوشش اش گرفته اند و لیالی و ایام بر صیانت
 مشا به مشغولند و اذکار مطلق مع ذلک احدی ازان نفس

عنه نه مذکور با اینکه غور از قطاب و اتمام و فراوانی
 میسر نه ایوم رآه افعال و اخیل افعال ذکر است
 در ظاهر و باطن بوده از لکنه بها نفس جین کل ضرب و
 نصف کل جیل و سقط کل نجم و کسف کل شمس و نصف کل
 قمر و فطر کل سماء و انشق کل ارض و غیض کل غر و تعد
 کل قننه و تقعر کل جذع و مضرب کل مضرب و تشریف
 بطح الامن سماء رکت نه قدر تهدیر من اقربا افزه
 و عتوف با عتوفه اند من اهل البقاء فی مکوت الاش
 که نکات نزل من افق الوسی امر رکت المبرم العزیز الحکیم اگر چه

لایق نه که قسم اصل این بیانات مشغول شود و کفر
 بنفس و سبقت رحمت هم بمن با مثال این بیان
 این آقا قویاء و این منظره استقامت فی
 آلاء نشاء و این مطالع آلاء قدر فی جبر ال
 ای علی اصبع قدر خرق استار نموده ان رکت
 السواء از حد الجلب کر آن نفوس را استقامت تمام
 منقطعین عن سواه بر امر مالک نام و سلطان ایام
 و در نسخ فرایه لغری بذلت ترغیع انظار هم و ثبت
 انعامهم و تحقق مقاماتهم و تنقیح علی وجوههم

عرفانی لذی که آن اسفل اکمل و مبدئ و انت
 المقام و سلطان طوبی لمن یزید الدنیا و
 یدکس فیها و توجب بالقلب لا نور الی منظره
 المقتدر العلی العظیم زحمت شما بیارسته اهل
 حمل فوقها هذا قلب الارق الارق لا شفق تقفیف
 البدیع المنیر چه که باید بسرا بجهت چنانچه در کل
 بان امر شده از اوامات نفسیه و شئون غیر نفسیه
 بنصائح بالغه و حکم ربانیه مقدر نماید و بشرط قدس
 کشاید اول امر و عظم آن استقامت بر سر و ده شایسته

باید در کلی احوال بجزرت مشغول بشوید چنانچه مستندنا
 الیهنا علیک و علی من احبک خالصا الله ربک
 و صلی علی السالین

اسم محبوب بکشت

راشده جزان جمال رسن را احاطه نموده و ابواب فرج و رحمت
 از ظلم این طغیان من تا بیان مسدود شده افتاده
 این بی سلم و واضح و مبرهن است که هر ظهور قبل بان
 بظهور بعد بشارت فرموده علی قدر مقامات هم دستگیر
 بعضی با شماره و بعضی بکلیات خفیه و اما ظهور قبل فرقی

آنچه عقل دارد آن شود نصیحت و تربیت اهل بیان چه
فرموده اند و مع ذلک وارد شده آنچه وارد شد که
ذکر شود و از اهل بیان نه صاف می طلبیم آیا در هیچ
موضوعی از مواضع کتب الهیه ذکر شده در صحن ظهور بعد
از مرگش توقف نمایند قل فاقوا به لا و ربنا العليم
التخیر از این فقره گذشته آیا در هیچ موضوعی از مواضع
بیان ذکر شده که اگر نفسی بآیات ظاهر شود انکار نماید
و یا بر قلش قیام کنید و اگر در این آیات احدی شبهه
این بعینه نه شبهه است که در حیان خود مظهر است

سجین نموده اند قسم شمس معاً که اگر آیات نمره بعینه
انکار شود احدی قادر بر ثبات آیات قبل نخواهد بود
نقطه بیان روح ماسونه قراه ناظر باین آیات بودند و ما
بر تکیه بر عباد از قلم اعلی جز و حکایا محکم و فصاحت
موعظه حسنه در ظهور جاری نشده که به سامان شد
فکر نمایند که مقصود چه بوده مخصوص کتاب ما نموده اند
و در آن الواح جمیع اسما را و احداً بعد از ذکر فرموده اند
و تفسیر نموده اند و بعد از هر اسم را ببدء آیه
یا اهل العالم هل انت من اذن لتقع ما یخبر به

أَلَا حُزَانٌ فِي هَذَا الزَّمَانِ الَّذِي أَرْفَعُ نِدَاءَ
 الشَّيْطَانِ وَدَاءَ نِدَاءِ الْوَحْيِ لَأَنَا وَجَدْتُ أَعْمَالَكُمْ
 فِي عَقْلَةٍ وَخُضْرَانٍ عَظِيمٍ وَنَفْسٍ مَحْبُوبَةٍ نَفْسٍ
 مُنْفَتِحَةٍ كَرَبِّهِ تَبَيَّنَ فِي رُفْسٍ نَزَلَ مَحْضًا كَرَبِّ
 أَسْمَاءٍ بِحُجَّتٍ نَزَلَ كَذَلِكَ تَبَيَّنَ كَرِيمٍ
 وَلَكِنْ كَمَا سَأَلْنَا فَمَا نَأْتِيكَ زُشْرًا مَدِينَةٍ دُونَ
 مَرْتَفَعٍ هِيَ أَصْفَا نَابِرٍ وَكَمَا سَأَلْنَا بِصَارِدَةٍ كَأَنَّهُ
 حَكْمَتُهُ الْهَيْتَةُ لَزُكُمَاتٍ مُشْرِقَةٍ أَدْرَاكَ كَنْزَ خَائِرَتِهِ قَوْمٍ
 بِجَمَالٍ مَعْلُومٍ وَادَّتْ جَمَالَ تَسْعٍ كَمَلٍ بَادٍ وَعَدَدَةٍ دَائِرَةٍ

رأى

مَعَ ذَاكَتِ رَوَاجٍ مُنْتَشِرٍ مَسْدٍ وَخُضْرَانٍ بِشَتَّى
 اخْتِزَامٍ كَمَا لَمْ يَزَلْ نَفَاحَاتِ رَحْمَتِي وَرَوَاجٍ سَجَانِي
 دُرِّ زَهْرٍ قُلُوبُ يَأْتِيهِمْ لَا تَقْبُولُ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ
 كَلِمَةُ الْعَذَابِ وَيُظْهِرُونَ وَجُوهَهُمْ قَهْرًا لِقَةِ الْمَلِكِ
 الْمُتَقَدِّمِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ مَعْلُومٍ نَيْتٍ كَرَامٍ وَمَا
 دُونَ ذَلِكَ قَلَمٌ سَلَّ حُرُوكَ نِيغَمٍ مَدِينَةٍ لَا تَزَالُ
 جَعَلَنِي مُسْتَفِيًا مِنْ أَعْمَالِهِمْ بِنَاثَانِي بِفَضْلٍ
 كَمَا تَقُولُ أَجْمَعُ كَرَامَةٍ وَدَرَانٍ دَارِزَةٍ مَكْنُومَةٍ وَنُحُوٍّ هَرَبٍ وَجُودٍ
 كَمَا آيَاتِ السَّامِ رَأَتْ دُونَ سَيِّمَتِهِ تَأْتِيهِمْ يَلْعَنُهُمْ نَزْلُهَا

قلم لا یستقر قون محبوب مکان مع صیای محکم
 شمع اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه ظاهر
 و بعد خواهد شد مع بر نفسی که حرمت لایمزه افتاد
 اظهار عزم و عودیت نموده اند تضییع لایمزه در
 ناس را بخود میخوانند آن عمل بر و این عمل جبره در نفس
 لازمست آخر این غلام انفسی عنادی نداشته این بی
 که بر نفسی که هستی نداشت لایمزه بوده و اظهار السلطنه
 اعزاز الکلمه خواهد بود بر نفسی که باین جهت غلی داشته
 با اظهار عودیت نموده اند ضمناً لایمزه و یقیناً علیه

از اجای الهی خالصا لوجهش کین را از این عالم
 منع نموده آیا اثر تار آتش در قلوب بریه باقی نماند و آیا
 انوار مصباح احدیه در فتنه غلبه تجلی نموده چه
 که بیاض نفوس از این نار مشتعل شده اند و از این
 مستفی نگشته اند بگوای کاروانهای دلاور عرفان
 جمال حرم فخر صادق از افاق سماء مشیت سبحان
 تعجیل نماید که شاید بخود مقربین ملحق شوید البته هر چه
 حرکت نماید حسن است بیدارید نقل اشارت متفکر
 و بطر احدیه توجه نماید قلم قدم میفرماید ناله و نغمه را

یا مشغول و ادراک غیر نماید اگر قادر برین در هر دو
معانی نیستید در هر دو ایها طاهران نماید اگر آیات بر
عربیة این ظهور ادراک نمیکند در بیان فارسی که در
قبل نازل فرمودم و کلمات فارسیه که درین ظهور نازل
تفکر نماید لکن تعبیر الی الحق سبیل هو الله
اشتغال فارحیه قلبی علی شأن لا تجد منا
اعراض العالمین که طاعت بیان مقصود جز این
ظهور نهشته روحی نفس لعدا ما قصر فی تبلیغ
ولکن الناس هم مقصرون و مفطورون نفسی

یکساعت خودا لوجهه از حجاب و اشارات مقدس
کند و آنچه از ملکوت الهی بسان عربی و پارسی نازل
تفکر نماید تا الله یقطع عن العالمین و یخرج
المظلوم المسجون الغربی اجمار سلبه از قلمه الهیه
و منینند و مکن بریه در غفلت عظیم اینست که در رب
از قبل نازل که لذا اجمار نهاد جاری و مکن از قوس
اثری ظاهره صدق الله اعلی العظیم بران ای
که کلمه الهیه جامع کل معانی بوده یعنی جمیع معانی و هر
در آن مستور طوبی لمن بلغها و اخرج الله

فیما اشتراق کلمه الهیه را بمثل اشتراق شمس و ماه که
 همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربانیه اشتراق
 بر کل تجلی میفرماید استغفره من ذنوبه شیه چه که
 مستم از کلمه جامع بوده فکر تعرف و کن اشتراق
 شمس ظاهر بصیر ظاهر ادراک میشود و اشتراق شمس کلمه
 بصیر بالطن و الذی نفسی بیده که اگر آنی مدد قدرت الهیه
 کلمه الهیه از علم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و مفقود
 خواهند شد و اگر نفسی بصیر آنی ملاحظه نماید اشتراق
 در کل مشاهده میسازد و همچنین اگر باذن ظاهر و توبه

ندای اولی آنی را در کل صین اصفا میسازد ندای
 لا زال بر ترفع و لکن آذان ممنوع و اشتراق انوار شرف
 ظاهر و لکن بهار محبوب ای لیبیب لازم که شای
 با کبیر غنیمت به بهار داروغ نماید و خاص وجود
 نماید ای کاشش وجود بهین عرصه عرفان محبوب
 وسیع میشد تا از حروف ظاهر کلمه علوم و انبیا
 و تفصیل فرماید مرضی حاضر ناسر شود که رفع آن بسیار
 مشکل است الا لمن استغنی من الدنیا قالا عظم
 و آن آیت که هر نفسی که بجان خود فی الجمله ریخته عرفان

استنشق نمود حقرا مثل خود فرض نموده و اکثری ایوم
 باین مرض مبتلا و این سبب شده که از حق و اعاده محروم
 مانده اند از خدا بخواهید که قلوب را طاهر و صاف و صمیم
 فرماید که شاید خود را بستاناسند و حقرا از دانش نیز
 و مقصود حقرا از کلمات منزل ادراک نمایند و اگر انهم
 الهی قانز میشدند و صین ظهور محبت نمیدادند مع آنکه لها
 کتاب الهی را قانز و توفیق بود بحرفی از معانی آن قانز
 چنانچه بالمره از مقصود محبت و غافل بوده اند مع آنکه
 کتاب الهی مذکور و مسطور کل محروم بشایکه بعضی در کتاب

نزد عاصیه بود لغوی که خود را از خود میسر دهند از او غافل
 مثل کون قائم در شهر معروف و بشانی در این قول دارند
 که هر نفسی قانز شده آنحضرت متولد میشود حکم قتل را بدو جاری
 نموده اند و طایفه کسید خواص چه مقدار بید و محروم بودند
 تا آنکه در سنه ستمین کشف حجاب بشده و جمیع آنچه ستود
 میشود کشف و همچنین قیامت و با متعلق بها که احادیث
 بر شیخی از مطاعم بحران بیانات که در کتاب الهی بوده قانز
 و کل سرب را آب تو تم نموده چنانچه مشاهده شد و از آن
 گذشته از اسل و فان محبوب عالمان محبت بوده اند و غایب

و هم وطن طنون جمیع برتر را از منظر عدیه منع نموده تا
 آنچه آمد مطهر اکبر و ناسخ را بکثر اطر غسل داد و بنظر آورد
 دعوت فرمود و بشارت داد حال قاطعه فرمایند آنچه ظاهر
 محسناتی بود که جمیع از آن فاضل بودند و اگر گفته شود
 در کتاب الهی مستور و کمون بود و در ظهور نقطه بیان روح
 فی الامکان فراه طلمات معانی مقننه در غرفات کلمات
 آیه از خلف حجاب بیرون آمدند هذا حق لا ریب فیہ
 و اگر گفته شود از قبل بر سبیل اجمال ذکر شده و آمد مبین و
 مفصل حق لا ریب فیہ و اگر گفته شود که آنچه در ظهور روح

ظاهر از قبل نموده و کل بر بیست این قول هم جمیع و تمام
 چه اگر حق قبل ذکره بکلمه الیوم حکم فرماید که جمیع ناسخ از
 قبل و بعد بآن حکم نموده و نمایند آنکله بر جمیع خواهد بود
 کنتم تفکرون و کلمه توحید و احاطه کنید که در هر فردی
 مطهرش بآن ناطق و جمیع بریه از عمل مختلفه باین کلمه طیبه
 مستکرم مع ذلک در هر نادر جمیع بوده و ادباً حکم جمیع ازاد
 سلب شده کلمه که حق بآن حکم میفرماید در آن کلمه روح
 حیمه میشود و نفعات حیات از آن کلمه بر کل شیء ظاهر
 و باطنش در سببهای دیگر آنچه زمان و عصر ناکره الهیه

از مقام ارقاقیه و نسبت ظاهر شود و اینکه بعضی از اینها
 بعضی از مطالب موبوءه منکلم و بیان افتخار و استکبار
 عینا بنده جمیع عند هر مردود و غیر مذکور چه که فخر و عرفان حق
 و ثبوت و در سوخ و استقامت در امر نه است در بیانات
 ظاهریه چنانچه ظهور قلم این مراتب را بیان فرموده ^{نظرا}
 لتعرفوا مثلاً نفوسیکم بذروه عرفان ارتقا نموده اند و
 نفوسیکم در ادنی رتبه مانده اند عند هر در یک مقام قائم
 که شرف است علم و عرفان با هر علم و عرفان نبوده اگر نه
 بحق و قبول و شود محبوب و لا هر دو یکی الفاظ در آن هست

در رتبه و جسد مذکور مثلاً لو یقول ولدت کقولہ لم
 یلد و لم یولد اگر چه بر حسب ظاهر تزییه الهی از شریف
 و غیر مستحق مقام عرفان امام است چنانچه بین ما
 این مقام اعلی و در غایت و لکن این بسیار هم نظر قبول
 حق است و باراده او محقق شده چنانچه در کبر فغان و بیان
 مشیت الهیه تفسیر عرف و تقدیس بحت تعقی گرفته اند
 در فقه عباد و تجلیات این بیانات ثابت و ظاهر و لا این
 قدم از جمیع این کلمات محمده مقدس و راحت اقدس از
 جمیع این بیانات منزله نظر باید بهر اهل الهی باشد و لا

و در مرتب عرفان فطیر که بین بریه محقق شود یا بکنت
 مستطیعا باظهار ما هو المستور و عدم تطلات
 نظر احتجاب نفوس است و الا اقرطوا العقی الجید
 و حق فرمودن ترائی و وقتی فرمود انظر ترائی باری
 ایوم هر نفسیکه تصدیق نمید با آنچه از سما مشیت الهی ترائی
 او بنستی زره عرفان مرتقی و فائز و من دون آن محروم
 معدوم فثل الله ان یوفقنا و ایا کر علی الاستقامه
 فیهذا الا مر الذی من انقلب ملکوت الا سماء
 اخذ لک ربک ان مدائن الا نشاء الا الذی

سبقتهم الهدایه من الله المبین القیوم ای حق
 آنچه از نظم اعلی جاری شده درست تفکر فرماید تا ابراهیم
 لا نهایی بر وجه قلبت مفتوح شود و خود را از دون حق غنی
 مستغنی مشابه نماید در مسجده داند که ظهور حق محسوس است
 باظهار معارف ظاهره و خفیه احکام ماثیه بین بریه یکدیگر
 حین ظهور حق شیاو حال فیوضات و استعدادات انجمن شده
 و خواهند شده باقتضای وقت و حساب مکیه ظاهر شود
 این مقام مجمل در جواب سوال یکی از قسیدین نصاری کرده
 کبیره ساکنت از سما و مشیت رحمن نازل در این مقام

بعضی از آن ذکر شود که شاید بعضی از عباد بر بعضی از
حکم بالغه الهیه که از بسیار مستور است مطلع شوند قوله
تعالی قد حضر کنایت فی ملکوت ربک الرحمن و الله
روح در میان واجبنا که قبل است سوال فکر کن فرست
هذا من فضل ربک العزیز المستعان طوبی لک بقرت
بذلک دلو بر مستور فوسف یکشف لک اذا انشأته
اراد و تری بالارادت لعیون یا ایها المتفلس فی بحر
العرفان و انظر الی مظهر ربک الرحمن اعلم بان الامر عظیم
عظیم انظر الی ذکر الادیستی جبرئیل فی ملکوت تهت

مع علو شأنه و جلاله و قدره و عظم مقامه کاد ان تنزل
قدماه عن اشراف قاعدته ید الفضل و حصه من الزلزل و
جعله من الوقین انک لتعرف هذه النعمة التي قد
بها الوقاد علی قمان سدره المنتهی لقوم بان ما ذکر
قبل قدر کمال باحتی و اذا یا کن فی ملکوت به من النعمة انما
الاجرة و یشر من کوز بمخاض و سبیل للمکمل و کن
هم فی محاب عظیم ان الذین سمعوا هذا الشاهد و غفلوا عنه
انهم لو کانوا عبادا لخیبر لهم ان یتوقفوا فی هذا الامر و کن
ظهور خبر و فی الله من لدی به المقدر لهنز النقاد علی قوم

قد جاء الروح مرة أخرى ليستم لكم ما قال من قبل ذلك
 و قد تم به في الألواح ان كنتم من العارفين قد يقول
 كما قال و نفق روحه كما انفق اول مرة جبال من في السموات
 و الأرضين ثم اعلم بان لا ين اذا سلم الروح قد جئت
 الاشياء كلها ولكن بانفاق روحه قد استعدت كل شيء كما
 تشهد وترى في الخلق جميع كل حكم ظهرت من الحكمة
 و كل علم فصلت من العلوم و كل صانع ظهرت من الصانع
 و كل سلطان ظهرت من القدرة كلها من تايد روحه المتعالي
 المتصرف المسير و تشهد بان حين اذاني في الهام تتجلى

المكائن و به ظهر كل ابرس عن داء الجهل و همسى و به كل
 سقيم عن سقم الغفلة و الهوى و فخت عين كل عي و تركت
 كل نفس من لدن قدس قدبر و في مقام يطلق البرق
 كل ما يحجب به لعبه عن عرفان ربه و الذي احتجب به ابرس
 لا يذكر في ملكوت هذا العزيز الحميد و انما تشهد بان من كنه
 ظهر كل ابرس و به كل عيل و طاب كل مرص و انما ظهر الهام
 طوي لمن اقبل اليها بوجه سير ثم اعلم بان الذي صعد الى
 السماء قد نزل اسحق و برزت روح الفضل على العالم و كان
 ركبت على ما قول شهيدا قد تفرع الهام بوجه ظهوره و انما

استخلوا بالدين وارضفها لا يجدون عرفه لقميص وانا
 وجبراهم على جسم عظيم قل ان الناقوسين صبح
 وانا قد بركه ويشهد نفسه لنفسه طوبى للعالمين ولكن
 اليوم قد برز الامر من قبل ان يقول لربكن عاير وان يفرق
 قد برز لهم واهل من قل وادبتم تعالى هذا الفضل الذي
 فضل وتعالى به الرحمة التي سبقت لها من انكسارها
 المذكور في ملكوت تهر استقدر من ربك قم وقل يا اهل
 قد جاء يحيى لهم ومضرم النار في قلب العلم وقد نادى
 في بزة الهندس باسم على قين سبيل وبشر اناس بمقار

في جنة الابرار وقد فتح بابها بالفضل على وجوه مقبيلين
 وقد مكل ما رقم من اعلم الا على في ملكوت تهر رب تهر
 والاولى والذى ارادها بالمراد انه لربك جميع قل قد ظهر
 الناقوسين الاعظم وقد قد يد المشية في جنة الابرار
 يا قوم ولا تكونن من الهافين انشاء تهر خلقها تهر
 مقصود من قبل وعزرا الزمانات ادراك غايته ورحمة
 خضوع وخشوع ومراقبت تهر ومغفلة وصنيت
 رزق من مشرکه مردوده جهد نماید الله على ايشا اهل
 وهر نفسی که بر شی از کوثر بیان مرزوق شد ادراك می نماید

ظهور نقطه بیان ظاهر شد آنچه لازماً مستور بود و این ظهور
 و ظهور قبل بپسند نمود این زکریا در حست و در مصیبت و احوال
 نازل و ذکر شده و خطه فرماید اینست آن ظهور که برای استعداد
 اهل عالم آمده مستحکم قنای عالم و اهل آن رسیدند به
 کسی که باقی بود تا حیات قسبه بخشد و باقی دارد و باید کرد
 غایت فرماید ثابت شد آنچه در بیان نازل شده است آنجا
 موجود که فرموده بعد از من میاید و پیش از منست او بود
 نژاد که ما بین آسمان و زمین بلند شد که مقامها الهی را
 نماید و تعمیر کند یعنی ظهور بر دآن همان نژاد بود که این

قبل از روح فرمود من آوردم آن کس که در بیان آمد و بگویند
 راه خداوند را درست کنید اگر فقی را اقامت نموده
 احسن بود و از آنکه انسان متولد شود و در ملکوت الهی با غنا
 معروف کرده طوبی للعقائم قویلی المضعفات
 بگو قلم اعلی میفرماید ای ملکستان بریه هوی مرا قبول
 و دعوی نموده این نفس را که بزرگم ناطق بود قبول و دروغ
 میگویند اهل غلبه و از صبح سیر دیگر اگر تقرب جویند
 البته در روشنائی اعمال مروده نفسانیه دیده شود و یکبار
 نغوسیکه از این آیات و شمر آن غافلند عنقریب بر خود

نمایند و نیاید نفسی را که تسلی دهد پست از خوش حالی
صدیقان که بصدق مبین ^{فان} فرزند خوش حال غار
که سبیل مستقیم اتی را شناخته اند و بیکوت او توبه
نموده اند خوش حال مسروران و مخلصان که سر ارجا
قلوبشان به این عرفان نفس محض مشغول ^{شده} و در شوق
و بزجاجات انقطاع از هوس و ارباب اخوان و آشنایان
محفوظ مانده و بیکوت حال قوی دلان که از سطوت ^{خالیان}
قلوبشان ضعیف نشده و بیکوت حال میان این کبر ^{بقا}
و قاهر و مطلق شده اند و بشر بقا توبه نموده اند و از ^{ال}

بقا در جبروت اعلیٰ مذکورند همسته قلوب ایشان ضعیف
نشد چه که از امانی بصرند بجوایندگان در هر صورت
مقتول و مذبور و چه بفراموشی و چه بپیوستگی
اعراض در بصورت اگر شمشیرهای شریک ^{مسیح} محبوب
عالمیان گشته شود واجب و اجتناب بود چه که در نفس محض
این غم و غم را فراموشی کند و از دست مهربانان
حال در دست کاران که از اعمالشان عرف قبول ^{طاعت}
پاست حال غمازان و مفسدان و ظالمان اگر چه مابین عباد
جزت و ثروت ظاهر شوند عنقریب ذلت ناگهان ^{غضیب}

سپیدان آن نفوس را اندر نماید کلمه قبل بروج برین درج
 احیان این زمان از افاق هم مشیت حسن مشرق و آن گاه
 که این یعنی روح خدای فرمودم که بگو موسی برای این
 و این ذکر را برای غسل تعمید من برای آن آمده ام که حیث
 بخشم در ملکوت باقی در آورم بجای دوستان سارقان
 و فغانان در کینکافان مترصدند اجماع انانیت حسن
 غافل شوید و دل را لب الهی را از دروان حفظ نماید قسم
 اقی سقا معانی که اگر نفسی الیه حیات او نام را خرق نماید
 ندای الهی را اصفا کند نیکوست و آن نفوس که حسنه نامیده

بقدرت الهیه نگینند و ندای رحمن بر شنیده از این اوقات
 برخواسته اند علیه هم نجات الله ما لا اله الا الله
 ای اهل ارض ندای رحمن مابین زمین و آسمان مرتفع شود
 عالم در اصفا کلام الهی نار حشمت و لکن فیه کمال و قیود
 و نسبیان مانده اند حرارت آفرینا فزاید تاجه رسد به حال هم
 فی القیود خال دلک هو ما یاقوم علی نصره الله قد
 جانتکم القیوم الذی بشرکم به القیام و بهر ظهور از انزال
 ای کبر و الفزع الا عظم و الخالص و بطلوه و غیر
 و الشکون بناد القل یحرقون قل اقمکم بالله یا

البيان بان تصفو في كلمة واحدة وهي ان ربكم
 الخن ما خلق هذا الامر بشئ مما خلق في الاكوان
 كما نزل في البيان وانتم فعلتم بحجوب ما فعلتم وخلق
 هذا الظهور بشئ وانه ما فعلتم به الا ما لا الظاهر
 هل من ذي ذن واجته او ذي بصيرة يدب السمع
 وغير قل قد تكلم عين الله وانتم تلعبون يا من تحبون
 ومن فعلكم ملاخا لون اى روضان من شما چشمه ها
 بيان منسید و در هر چشمه قهوه زکوة معالی رحمانی حکیمه مبارک
 یقین چشمه باران زخا شک غلغله و اوام پاک کنید تا از شما

و امثال این مسائل مستوفی جوابی محکم متفق ظاهر شود در این
 ظهور عظم باید کل معلوم و حکم ظاهر شود چه که کل ریه کل
 شیا از محبوب لواقع الهیه در این ایام کاشفیه علی قدر حال
 فیوضات رانیه شده اند در غیاپ کلمات منزله جواب سال
 مذکوره و مستوفی مکنونه نازل نیست آیه بهر آیه و کلمات نظر
 فواید التعرف تا اودت و این سبوال را بعینه از روح
 که این زکریا آمد و ماس را بحق خواند و غسل تعمید واد مقصود
 ظهور از او چه بوده و از این ظهور چه فرمود او آیه که برای شهادت
 و در دو فرمود با آنچه ماسور بود و من آدم از برای شهادت

یا ایها الناظر الی النظر کبیر احزان برتر رسیده که
 لسان رحمن از بیان ممنوع شده فو الله تبکی عینی تحزن
 لسانی و یکتب ما یخرج منها من کان قائما لظلم
 وجهی چه که اهل بیان بشانی محتجب شده اند که اگر ایسم کرد^{نفس}
 خلاف آنچه علم یزل دلایل حق جل شانہ بآن امر فرمودیم
 خود مشاہد نمایند قبول دارند مشاہد رئیس را فاکین نوشته
 آیات در اول ظهور حجت بود و حال نیست بگوای اهل بیان^{انصاف}
 باشد ربکم الرحمن قطع نظر از این غلام الہی و ظهور است^{صفا}
 که در این ظهور ظاهر شده جمیع بیان را محاطه کند و خود حکم نماید

شما که حکم حق و انزال من عنده را ضعیف ندیدید و لکن حق
 بحکم شما اگر انصاف واقع شود رهنی است که شاید چینی
 انصاف باز شود و الی تہ ناظر باشد و این ہی نیست
 که جمیع بیان تصریحاً من غیر تأویل مخالف این قول مخرج
 است مع ذلک باین جرئت من غیر ستر مخالفت قل یا
 نروہ و یستأنید و خود را حاضر بیان میدهند فوالله انی لیا
 ینوح منهم و یلعنهم حال برسدند فی بعد تفکر نمایند^{سب}
 اینکه باین جسارت در تنگ حرمت کن بآئی چند نوطاند
 چیت این ہی معلوم و وضحت که سب قبول بعضی از^{اہل}

بیانست و الا فوالدی نطق بالحق و اظهار لایبنا
 امره اگر مظهر نموده هرگز چنین جبارت نیست و درین
 از حکمای اعظم الهی است که در بیان نازل شده بشانی که
 سطر سیحری مکرانکه در آن مذکور چه تو حجاب چه تصریح
 که در ظهور بعد توقف نماید و جزایات نخواهد بود مع ذلک
 انکار نموده اند و مثال این امور عظیمه که جمیع مبدءها را
 و نفس هر ارض نموده و لکن باین مقرر که بتبیین او کس
 نامحق است نسبت داده اند که احکام بیان را نسخ نموده
 الا لفت الله علی القوم الظالمین مع انکه نفس

این ظهور مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان مذکور باین
 ناطق و بظهورش بشر و ما یظهر من عنده هو ما
 ظهر من ظهور قبله و من فرق هو مشرک کذا
 و منکرم تراب و زیارات که شسته اکثری از اهل ادیان
 از مقرر اقدس فارق عادت دیده اند علی شأن لایمید
 بالیان فاسئلوا المذیتة و من حولها لیظهر لکم
 الحق و معلوم نیست که آن نفس مرض در خود چه قابل است
 لا و نفس البیضاء لیس لا علی افات کبر زرع خواهد
 توفیق عیایت فرماید که شاید بر مراد امرستقیم شهید لایق

هذا الا عظيم عظيم زهبت که غفلت آن واضح و بزرگ
 شود لایق ایا من کان ناظرا الى المظالم لا کبر
 ومنقطعاً عن السموات والارض جباهه
 المقتدر العزیز الحکیم الیوم یوم نصرت امرای است
 بر هر نفسی لازم که در محال استقامت ناسر بر نظر الهی
 دعوت نماید انشاء الله جهد و جحش نماید که شاید گشتگان
 بر نفس و هوای باقی اندر سر این توبه نماید از نفس
 اثر محبوب بود و خواهد بود چه که هر نفسی از دوست
 مثل شجر بی ثمر در نظر اکبر مذکور شد ناظر شود و توبه و توبه

نماید با عرض و اقبال ناظر باشد بلکه ناظر بخدای
 که آن ماسوریدین لدی هدایت فضل عظم در ستای
 ابدی و مرقا و دانی و عیانت حق در حق اعیان و توفیق
 کل اوان رسیده و خواهد رسید من کان له اثم معین
 بالحق و انه علی کل شیء قدير واليهاء علیکم السلام
 بدوام ملکوتی و بهاء جبروتی

تفسیر این تین عبارت است که هر نفسی از دوست
 مقربین آن ماسوریدین

فهرست

مطالب	مطلع	صفحه
در لوح عالم در حقیقت	حدوث سلطان	۱ - ۲۶
در کبریت ابدل در عالم	در کبریت باطنی در دنیا	۲۶ - ۳۱
در لوح شش فانی	در لوح شش باطنی	۳۱ - ۳۶
در لوح حضرت فاطمه	در لوح حضرت زهرا	۳۶ - ۴۲
ایضا	در لوح جهان	۴۲ - ۴۶
ایضا	در لوح جهان	۴۶ - ۴۹
ایضا	در لوح جهان	۴۹ - ۵۲
در ذکر معانی و احوال	در لوح روح در عالم	۵۲ - ۵۸
در ذکر معانی و احوال	در لوح روح در عالم	۵۸ - ۶۹
در ذکر معانی و احوال	در لوح روح در عالم	۶۹ - ۷۶
در ذکر معانی و احوال	در لوح روح در عالم	۷۶ - ۸۲
در ذکر معانی و احوال	در لوح روح در عالم	۸۲ - ۸۷
در ذکر معانی و احوال	در لوح روح در عالم	۸۷ - ۹۲
در ذکر معانی و احوال	در لوح روح در عالم	۹۲ - ۱۰۸
در ذکر معانی و احوال	در لوح روح در عالم	۱۰۸ - ۱۱۱
در ذکر معانی و احوال	در لوح روح در عالم	۱۱۱ - ۱۲۶

فهرست

مطالب	مطلع	صفحه
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۱۲۶ - ۱۳۲
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۱۳۲ - ۱۴۷
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۱۴۷ - ۱۵۳
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۱۵۳ - ۱۶۸
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۱۶۸ - ۱۹۹
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۱۹۹ - ۲۰۱
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۲۰۱ - ۲۲۶
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۲۲۶ - ۲۳۲
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۲۳۲ - ۲۴۲
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۲۴۲ - ۲۵۵
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۲۵۵ - ۲۶۶
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۲۶۶ - ۲۷۳
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۲۷۳ - ۲۸۱
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۲۸۱ - ۲۸۲
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۲۸۲ - ۲۹۱
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۲۹۱ - ۳۰۷
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۳۰۷ - ۳۱۸
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۳۱۸ - ۳۳۳
در کیه در عالم	در لوح شش باطنی	۳۳۳ - ۳۶۸

نمبر

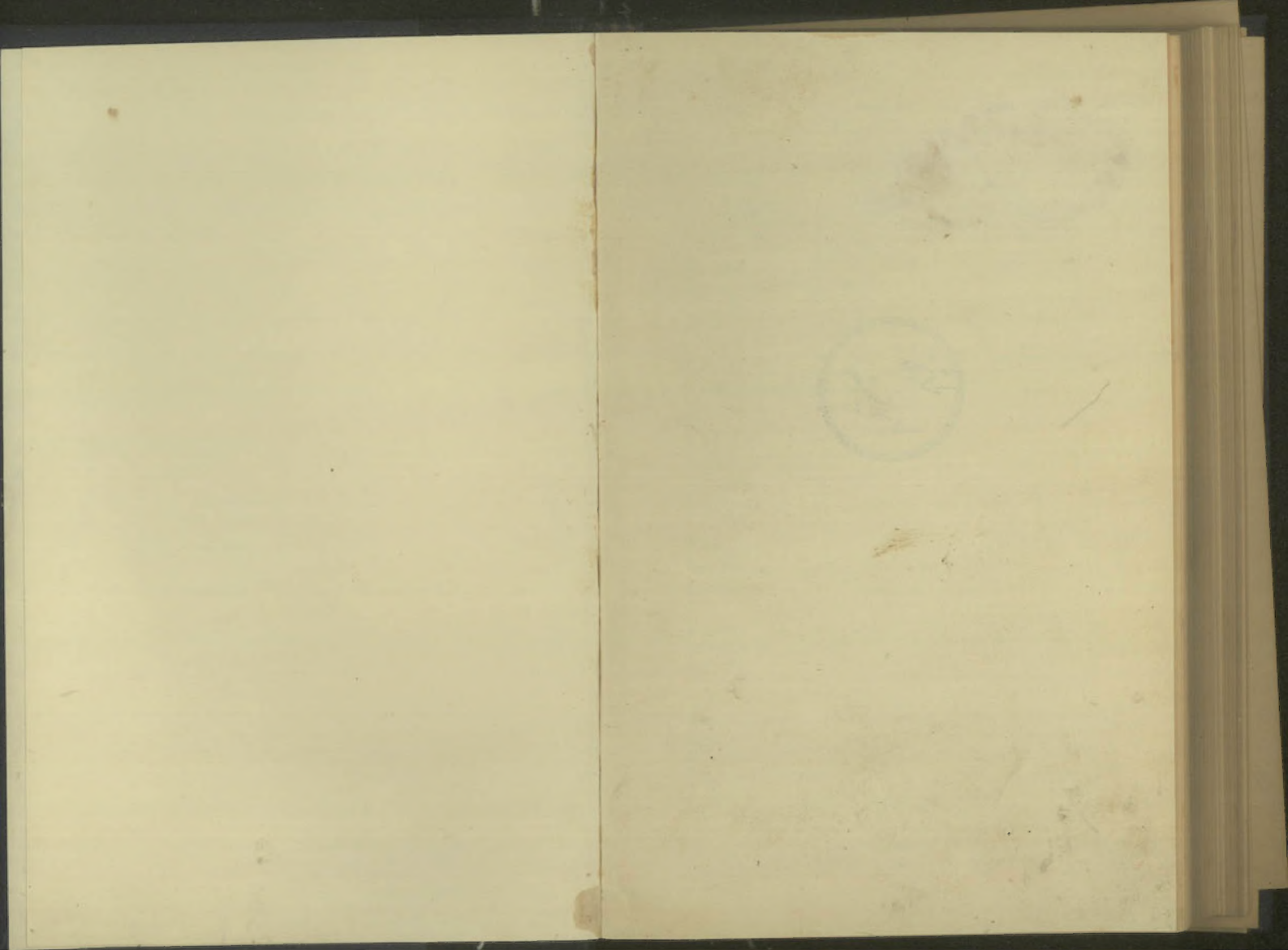
سال

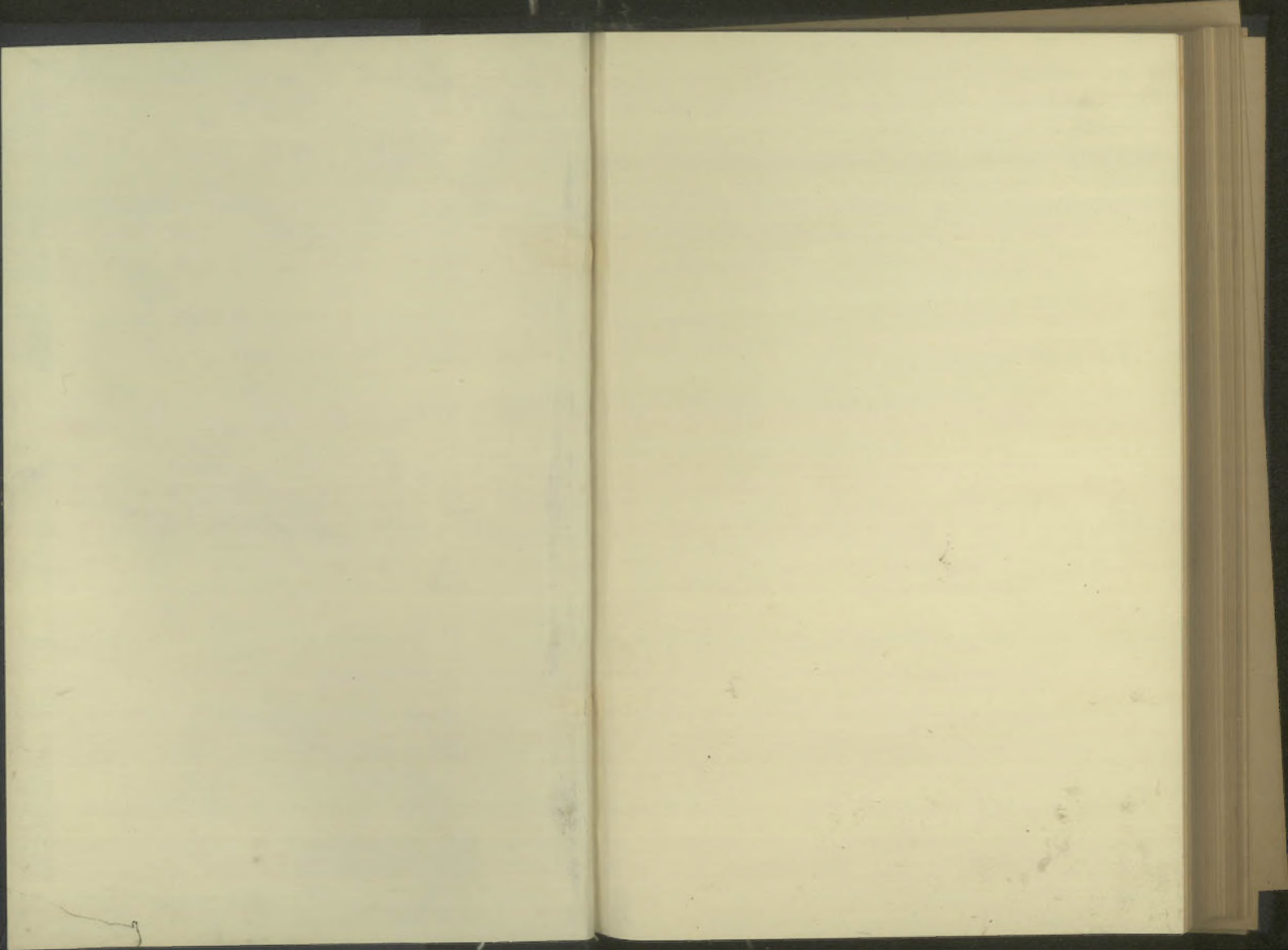
میلاد

هجری

۱	۱۳۰۱	۱۳۰۱	۱۳۰۱
۲	۱۳۰۲	۱۳۰۲	۱۳۰۲
۳	۱۳۰۳	۱۳۰۳	۱۳۰۳
۴	۱۳۰۴	۱۳۰۴	۱۳۰۴
۵	۱۳۰۵	۱۳۰۵	۱۳۰۵
۶	۱۳۰۶	۱۳۰۶	۱۳۰۶
۷	۱۳۰۷	۱۳۰۷	۱۳۰۷
۸	۱۳۰۸	۱۳۰۸	۱۳۰۸
۹	۱۳۰۹	۱۳۰۹	۱۳۰۹
۱۰	۱۳۱۰	۱۳۱۰	۱۳۱۰
۱۱	۱۳۱۱	۱۳۱۱	۱۳۱۱
۱۲	۱۳۱۲	۱۳۱۲	۱۳۱۲
۱۳	۱۳۱۳	۱۳۱۳	۱۳۱۳
۱۴	۱۳۱۴	۱۳۱۴	۱۳۱۴
۱۵	۱۳۱۵	۱۳۱۵	۱۳۱۵
۱۶	۱۳۱۶	۱۳۱۶	۱۳۱۶
۱۷	۱۳۱۷	۱۳۱۷	۱۳۱۷
۱۸	۱۳۱۸	۱۳۱۸	۱۳۱۸
۱۹	۱۳۱۹	۱۳۱۹	۱۳۱۹
۲۰	۱۳۲۰	۱۳۲۰	۱۳۲۰
۲۱	۱۳۲۱	۱۳۲۱	۱۳۲۱
۲۲	۱۳۲۲	۱۳۲۲	۱۳۲۲
۲۳	۱۳۲۳	۱۳۲۳	۱۳۲۳
۲۴	۱۳۲۴	۱۳۲۴	۱۳۲۴
۲۵	۱۳۲۵	۱۳۲۵	۱۳۲۵
۲۶	۱۳۲۶	۱۳۲۶	۱۳۲۶
۲۷	۱۳۲۷	۱۳۲۷	۱۳۲۷
۲۸	۱۳۲۸	۱۳۲۸	۱۳۲۸
۲۹	۱۳۲۹	۱۳۲۹	۱۳۲۹
۳۰	۱۳۳۰	۱۳۳۰	۱۳۳۰







8

منظري